# احوال و آثار عین القضاة

## ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی

# المیانجی الهمدانی

دکتر رحیم فرمنش

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

# پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
## پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

# ذخیرۂ پروفیسر محمد اقبال مجددی

## جو 2014ء میں پنجاب یونیورسٹی لائبریری کو

## ہدیہ کیا گیا۔

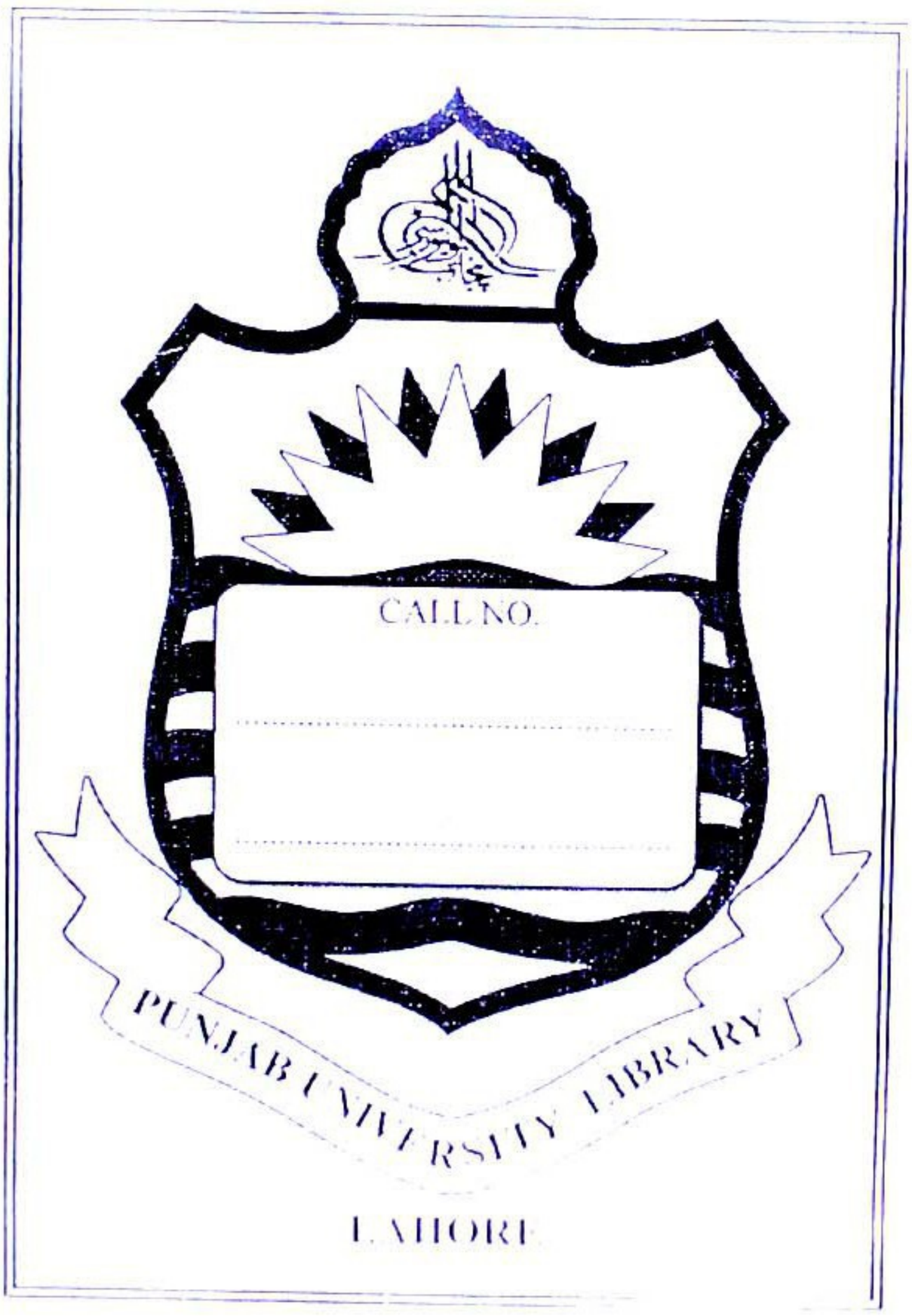


Marfat.com

2168

# احوال و آثار

# عَیْنُ القُضَاةِ

ابو المعالی عبد الله ابن محمد بن علی بن الحسن بن علی

## المِیانجِیّ الهَمَدانِیّ

تألیف

دکتر رحیم فرمنش

۳۱۰ ریال

Marfat.com

130484

Marfat.com

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

# دیباچه

کار تحقیق در احوال و آثار عین‌القضاة ابولمعالی عبدالله بن محمدبن علی‌بن‌الحسن‌بن علی‌المیانجی‌الهمدانی با اینکه در اسفند ماه سال ۱۳۳٤ پایان یافته و کتاب حاضر آماده طبع گردیده بود ولی بعلت عدم توفیق نگارنده تا مهر ماه سال ۱۳۳۷ آغاز چاپ آن بعهدهٔ تعویق افتاد .

وچون برای نخستین باراست که چنین تحقیق مستقل ومبسوطی دربارهٔ شرح حال و آثار عین‌القضاة بعمل آمده وبخصوص که افزودن دو باب مجموعهٔ اشعار واحادیث بآخر کتاب زینتی بدان بخشیده‌است بنابراین میل باطنی این بنده وعده‌ای ازارباب فضل ودانش که شفاهاً و کتباً اظهار علاقه نموده‌اند براین بود که هرچه زودتر بزیور طبع آراسته گردیده ودردسترس ادب دوستان قرار گیرد اما توفیق زودتر ازاین رفیق حال نشد ودرضمن چاپ رسالهٔ لوایح که قرار بود بعداً عملی شود براین کتاب پیشی گرفت یفعل‌الله مایشاء ویحکم مایرید .

باری براهل ادب وعرفان پوشیده نیست که عین‌القضاة یکی از اعاظم و اکابر صوفیه بوده و دارای تألیفات بی‌نظیری می‌باشد و عموم نویسندگان او را در ذکاء و فضل یگانهٔ روزگار دانسته‌اند .

وی درخاندان فضل و ادب پا بعرصهٔوجود نهاد و قبل از رسیدن‌بسن بلوغ در ادب و نحوو صرف و فقه و کلام وحدیث و اصول وحساب و منطق و تاریخ سر آمد عصر خود گردید و چون از علوم ظاهری و عادی بپرداخت متوجه صوفیه شده ودرحدود سنهٔ ۵۰۷ رسالهٔ خود را درتصوف برشته تحریر در آورد و سپس در اندك مدتی بمقام خاص‌الخاص رسیده ومحسود مخالفین و اهل‌ظاهر گردید تا اینکه در سال۵۲۵ هجری مطابق با ۱۱۳۱ میلادی‌در سن ۳۳ سالگی منصورواز بدار آویخته شد .

در حقیقت باید گفت که این صوفی عالی مقام و دومین قربانی عرفانی که بایستی ویرااز هر لحاظ پیشوای عرفای زمان بعد دانست آن طوری که شایستهٔ مقام‌اوست احوال‌و آثارش شناخته نگردیده و مجهول‌القدرمانده است ودر واقع خواستهٔ خود او نیز چنین بوده است :

ای برده دلم بغمزه‌جان نیز ببر　　بردی دل وجان‌نام و نشان‌نیز ببر
گرهیچ اثر بماند ازمن بجهان　　تـأخیر روا مدار آن نیز ببر

نگارنده‌پس‌از بررسی‌مطالب کتب‌وتذکره‌هادریافت که نوشته‌های آنها اغلب ناقص ویا نقل ازیکدیگر بوده و بخصوص که درشرح حال فقط بذکر قسمتهای مهم از زندگی عین‌القضاة اکتفا کرده‌واز بحث وتحقیق بیشتری‌صرف نظر نموده‌اندوحتی‌بعضی ازنویسندگان اشتباهاتی‌رادربارهٔشرح‌حال وآثاروی مرتکب‌شده‌اند که عده‌ای‌نیزهمان‌اشتباهات‌راعیناً در کتب‌خودنقل‌نموده‌اند .

بنابراین ناگزیرجهت‌حل این‌مشکل تصمیم گرفت که‌درتحقیق‌شرح

حال و آثار مآخذ عمده کتب ورسالات خودعین‌القضاة را قرار داده‌وازمطالب کتب وتذکره هادر درجهٔ دوم استفاده نماید .

درضمن باید دانست که عین‌القضاة درنوشته‌های خود اشاره بزندگانی خصوصی و خانوادگی خویش نکرده بلکه در همهٔ آثارش بشرح معضلات و کشف حقائق از مسائل الهی وحکمت وتصوف پرداخته‌است معهذا تاجائی که‌امکان داشت نسبت بروشنگری احوال‌وآثاروی وهمچنین نقدمطالب کتب وتذکره‌هااستفاده گردید .

متأسفانه آثاری هم که از عین القضاة بدست آمده نسخه‌ها اعم از چاپی‌وخطی‌اغلب دارای‌اغلاط فراوانی‌است وبخصوص که نساخ بیشتر اشعارو احادیث را بطور غیر مقرر رسم کرده اند .

و بدین سبب در بدو امر استفاده از این آثار مشکل و بلکه محال مینمود و ساعات متوالی در بارهٔ خواندن مطالب هر یك از صفحات آن نوشته‌هاصرف‌وقت میشد:

ای دل چوبجست وجوی وخواری و نیاز
وز زاری و بیداری شبهای دراز
دست طلبت بپای وصلش نرسد
جان میکن و خون میخور و سر در میباز

ولی بنده از طلب دست بر نداشت و هرچه مشکل را بزرگتر می‌دید همان قدر در بدست آوردن مقصود خویش حریص‌ترمی گشت :

و خوشبختانه هرچه بیشتر بمطالعه می پرداخت آتش شوق تیزتر میگشت . ناله‌ها و سوز و گدازهای عاشقانه عین القضاة و حقیقت سخنان او چنان بنده را مستغرق عالم بیخودی نموده بود که حتی خواب و خوراك را نیز از یاد برده بود:

عجباً للمحب کیف ینامُ  کلُّ نومٍ علی‌المحب حرامُ

با این حال هیچ گاه ازفکر بدست آوردن نسخ‌ویا لااقل نسخه‌ای صحیح غفلت نمی‌ورزید بخصوص که اطلاع بوجود یك‌نسخه ازمکتوبات عین القضاة در ترکیه نویدی برای حل قسمت مهمی ازمشکلات بود :

نومید مشو مگو که امید نماند  کس در غم روزگار جاوید نماند

تااینکه بهمت استاد معظم جناب آقای فروزانفر نسخهٔ مزبور بوسیلهٔ آقای مجتبی مینوی عکس برداری و بادارهٔ انتشارات دانشگاه تهران واصل گردید و با تسهیلاتی که جناب آقای دکترصفا دراین زمینه فراهم‌آوردند این بنده توانست آن نسخه را با نسخ کتابخانهٔ ملی تهران و کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار مطابقه و بحل مشکلات زیادی نائل آید و با اینکه اغلب کلمات نسخهٔ مذکور نیز صحیح ضبط نگردیده ولی چون خود نسخه کامل ومرتب است کمك زیادی در رفع نواقص و پیشرفت کار نمود .

در بارهٔ آراء و عقائد صوفیانهٔ عین القضاة قسمتهائی از بیانات او در بارهٔ مذاهب مختلف ـ شیطان ـ جبر و اختیار که مهم بود جمع آوری و در

Marfat.com

باب دوم عیناً نقل شده است .

از آثار عین القضاة آنچه بدست آمده در بارهٔ فهرست و چگونگی آنها در باب سوم بحث شده و همچنین مختصات سبك وی نیز از نظم و نثر در باب چهارم بیان گردیده است .

در باب پنجم فهرست اشعار خود او در فصل اول و اشعاری که باستشهاد آورده در فصل دوم مرتب گردیده است ودرهر فصل اشعارفارسی مقدم ذکر شده و ترتیب فهرست نیز با رعایت حروف ابتثی در قوافی بوده است .

و همچنین در فهرست احادیث ترتیب حروف الفبا رعایت گردیده و مأخذ هر شعر و حدیثی در ذیل آن با علائم رمز ضبط شده است .

علاوه بر اشکالاتی که بواسطهٔ غیر خوانا بودن نسخ پیش آمده بود مشکل مهم دیگری نیز در پیش بود وآن تشخیص اشعار استشهاد شده و نام قائلین آنها بود زیرا عین القضاة جز بندرت در این مورد اشاره ننموده است و ناگزیر برای حل این مشکل نیز بدواوین و کتب مهم از پارسی و تازی مراجعه[1] و تا حدی که مقدور بوده درتصحیح اشعار و تعیین نام گویندگان آنها اقدام شده است .

در فاصلهٔ بین خاتمهٔ تألیفو پایان چاپ این بنده مترصد بود که اگر مدارك و مآخذتازه‌ای در بارهٔ عین القضاة بدست آید حتی الامکان از مطالب آنها استفاده شده و بمتن و پاورقی کتاب افزوده شود و بدین منظور از جزء ششم

---

۱ - رجوع کنید بفهرست مآخذ

کتاب معجم‌المؤلفین که اخیراً چاپ شده است در باب سوم استفاده گردید زیرا باب اول و دوم از زیر طبع خارج شده بود .

ناگفته نماند که درچاپ رسالهٔ لوایح سهل‌انگاریهای زیادی ازطرف چاپخانه بعمل آمده بودو این بنده نیز بعلت‌مسافرت خارج از کشور وضیق وقت نتوانسته بود در چاپ و غلط گیری آن نظارت نماید بنابر این پس از مراجعت از مسافرت وملاحظهٔ نسخهٔ منتشرشده مشاهده گردید که مقداری‌از زحمات تصحیح بهدر رفته است بدین لحاظ تصمیم گرفت که ضمن تعویض چاپخانه، درچاپ کتاب‌حاضر مراقبت بیشتری‌بعمل آوردوبااینکه‌این‌امر انجام گردیده باز هم نمیتوان گفت که از لغزش واشتباه خالی است امید فراوان دارد که ارباب فضل ودانش بادیدهٔ عفو و اغماض‌نگریسته‌وبا تذکرنظریات خود بنده‌را رهین منت واحسان خویش قراردهند .

در خاتمه بر خـود فرض میداند که از بذل مساعدتهای بیدریغ و راهنمائیهای بسیار ذیقیمت حضرت علامه استادی جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر بدینوسیله سپاسگزاری نماید .

تهران ـ تیرماه یکهزار وسیصد و سی و هشت شمسی . دکتررحیم فرمنش

Marfat.com

# فهرست مآخذ

اسرارالتوحید فی‌مقامات الشیخ ابی سعید : تألیف محمدبن المنوربن ابی سعیدبن‌ابی طاهربن ابی سعیدبن ابی‌الخیر ( چاپ‌تهران ۱۳۱۳ه . ش .)

الانساب : لابی سعد القاضی ابو سعید عبدالکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر المنصور بن محمد بن عبد الجبار التمیمی السمعانی المروزی ( ۵۰۶ ـ ۵۶۲ ه . ق . ) چاپ گیپ .

برو کلمن : فهرست Brockelman

تاریخ الحکماء : تألیف قاضی اکرم جمال الدین ابو الحسن علی بن یوسف القفطی .

تاریخ علوم ادبیهٔ ایران : تألیف پروفسور ادوارد برون .

تاریخ گزیده: لحمدالله المستوفی (تألیف درحدود ۷۳۰ه.ق .)چاپ لندن.

تتمهٔ صوان الحکمة : لابی الحسن علی بن ابی القاسم زید البیهقی سنهٔ ۵۶۵ ه . ق . طبع لاهور .

تجدید ذکری ابی العلاء : تألیف الدکتورطه حسین پاشا ( الطبعة الرابعة ۱۳۷۰ ه . ق . )

تذکرهٔ حسینی : تألیف میرحسین دوست حسینی سنبلی در قرن ۱۲ .

تذکرهٔ عرفات : تألیف تقی اوحدی (۱۰۲۳ ه . ق . )

تمهیدات : لعین القضاة المیانجی الهمدانی .

تواریخ آل سلجوق : من انشاءِ عماد الدین محمد بن محمد بن حامد الاصفهانی ( چاپ لیدن ) .

جامع التواریخ : لرشید الدین فضل الله الوزیر .

الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر : تألیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیو طی .

چهارمقاله : تألیف ابوالحسن نظام الدین یا نجم الدین احمد بن عمربن علی معروف بنظامی عروضی سمرقندی . ( طبع بریل لیدن ۱۳۲۷ ه . ق . )

حبیب السیر فی اخبار افراد البشر : لغیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو بخواندمیر ( چاپ بمبئی سنه ۱۲۷۳ ه . ق . )

حماسهٔ ابی عبادة الولید بن عبیدالبحتری : چاپ مصر ۱۹۱۰ م .

خریدة القصر : لعماد الاصفهانی ( نسخهٔ Ratava Iugduno – Academiae ) عکس برداری شده از کتابخانهٔ بریتیش میوزیم متعلق بکتابخانهٔ آقای محدث ( تهران )

خزینة الاصفیاء : تألیف غلام سرورلاهوری ( چاپ کانپور ۱۷۹٤م . )

درة الاخبار و لمعة الانوار : ترجمهٔ تتمهٔ صوان الحکمة بفارسی از ناصر الدین بن عمدة الملك منتخب الدین منشی یزدی .

دیوان ابی تمام حبیب بن اوس الطائی المتوفی سنة ۲۳۱ ه . ق . (چاپ مصر ۱۲۹۲ ه . ق . )

دیوان امیرمعزی :بتصحیح مرحوم عباس اقبال .

دیوان رود کی : بتصحیح سعید نفیسی .

دیوان سنائی:حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم السنائی الغزنوی ( چاپ تهران ۱۳۲۰ ه . ش . )

دیوان ابی الطیب المتنبی:( چاپ قاهره ۱۹٤٤ م . )

دیوان علی بن ابیطالب :(چاپ تبریز )

دیوان عمر ابن ابی ربیعة المخزومی (چاپ بیروت )

دیوان المعانی : للامام اللغوی الادیب ابی هلال العسکری (طبع مصر ۱۳۵۲ ه . ق )

راحة الصدور : اعلام الملوك المسمی براحة الصدور و آیة السرور لابی بکر محمدبن علی الراوندی ( تألیف ۵۹۹ ه . ق . چاپ لیدن ۱۹۲۱م . )

رباعیات باباطاهر عریان : ضمیمهٔ سال هشتم مجلهٔ ارمغان .

رباعیات خیام : چاپ استانبول باهتمام حسین دانش و رضا توفیق .

رباعیات خیام : چاپ تهران باهتمام مرحوم فروغی و دکتر غنی .

رباعیات خیام : چاپ دکتر فرید رخ روزن ( برلین ۱۳۰٤ه . ش . )

رباعیات مولانا جلال الدین .

Marfat.com

ربیع الابرار: تألیف علامهٔ زمخشری ( نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران)

ریحانة الادب : تألیف مرحوم علیمحمد مدرس تبریزی .

زبدة الحقائق : لعین القضاة المیانجی الهمدانی .

زبدة النصرة : لعماد الدین محمد بن حامد الاصفهانی اختصار بنداری ( طبع هوتسما لیدن سنهٔ ۱۸۸۹ م . )

ژورنال آزیاتیك : شماره‌های ( ژانویه ـ مارس و آوریل ـ ژوئن ۱۹۳۰ م . )

سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر : با تصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی .

سوانح العشاق : تألیف امام احمد غزالی ( چاپ تهران )

سیاستنامه : تألیف خواجه نظام الملك .

شذرات الذهب فی اخبار من ذهب : لابی الفلاح عبد الحی بن العماد الحنبلی متوفی ۱۰۸۹ ه . ق . ( چاپ قاهره )

الشعراء الجاهلیون : تألیف محمد عبدالمنعم خفاجی .

شکوی الغریب عن الاوطان الی علماءِ البلدان : لعین القضاة المیانجی الهمدانی .

طبقات الشافعیة الکبری: تألیف سبکی تاج الدین ابی نصر عبدالوهاب بن تقی الدین ( طبع مطبعة الحسینیة القاهرة ) .

یا

طرائق الحقائق : لحاج معصومعلی شاه نعمة اللهی شیرازی ( تاریخ تألیف ۱۳۱۸ ه ۰ ق )

طواسین الحلاج : چاپ پاریس ۱۹۱۳ م . باترجمهٔ فارسی و فرانسه ( ناشر مسیو ماسین فرانسوی )

عتبة الکتبة : مجموعهٔ مراسلات دیوان سلطان سنجر ( بتصحیح و اهتمام مرحوم علامهٔ قزوینی و مرحوم عباس اقبال ) ۰

عیون الاخبار : تألیف ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری المتوفی سنة ۲۷٦ ه . ق . ( طبع مصر ۱۹۳۰ م . )

فتوحات مکیه : لابی عبدالله محمدبن علی المعروف بابن عربی الحاتمی الطائی ( طبع مصر )

قاموس الاعلام : تألیف شمس الدین سامی (درزمان سلطان عبدالحمید خان ثانی )

کامل التواریخ : لابن الاثیر تألیف ٦۲۷ هجری .

کتاب النقض معروف بدبعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» از تصانیف حدود ٥٦۰ ه . ق . تألیف عبدالجلیل ابن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی الرازی .

کشف الاسرار وعدة الابرار : معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری تألیف ابوالفضل رشید الدین المیبدی ( سنهٔ ٥۲۰ ه . ق . )

Marfat.com

كشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون : لمصطفی بن عبدالله الشهیر بحاجی خلیفه ( چاپ استانبول ۱۹٤۳م. ـ ۱۳٦۲ ه . ق . )

کنجکاویهای علمی و ادبی : از انتشارات دانشگاه تهران .

کنوزالحقائق فی‌حدیث خیرالخلائق: للامام عبدالرؤف المناوی.

لسان‌المیزان : لاحمدبن علی‌بن حجر العسقلانی المتوفی سنة ۸۵۲ ه . ق ( چاپ هند )

لوایح : لعین‌القضاة المیانجی‌الهمدانی .

مجالس‌العشاق: تألیف سلطان حسین بایقرا ( چاپ نول کشور۱۳۱٤ ه . ق . )

مجلهٔ ارمغان : سال هشتم شمارهٔ اول .

مجمع‌الآدب فی معجم الاسماءِ و الالقاب ( مج ٤ ق ۲ شمارهٔ ۳۵٤ کتابخانهٔ مکتبة المتحف العراقی ) تألیف ابن‌الفوطی

مجمع‌الفصحاء : تألیف رضاقلی هدایت .

محاضرات الادباءِ و محاورات‌الشعراءِ والبلغاءِ : لابی‌القاسم حسین بن محمدالمعروف بالراغب‌الاصبهانی .

مرآة‌الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان لابی محمد عبدالله‌بن اسعدبن علی‌بن سلیمان عفیف الدین الیافعی الیمینی المتوفی سنة ثمان و ستین و سبعمائة ( چاپ حیدرآباد )

Marfat.com

مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان: لشمس الدین ابی المظفر یوسف بن قزاوغلی التر کی الشهیر بسبط ابن الجوزی المتوفی سنة ٦٥٤ ه .ق.( چاپ حیدر آباد دکن)

معجم البلدان : تألیف شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی ( متوفی سنة ٦٢٦ ه . ق . )

معجم المؤلفین : تألیف عمر رضا کحاله ( چاپ دمشق ١٣٧٨ ه . ق - ١٩٥٨ م.)

مکتوبات نسخهٔ کتابخانهٔ مراد ملا ( ترکیه ) :لعین القضاة المیانجی الهمدانی .

مکتوبات نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران: لعین القضاة المیانجی الهمدانی .

المنتظم فی تاریخ الملوك والامم:لابی الفرج عبدالرحمن بن علی ابن محمد بن علی ابن الجوزی المتوفی سنة سبع و تسعین و خسمائة .

میزان الاعتدال فی نقد الرجال:لابی عبدالله محمد بن احمد ذهبی (٦٧٣ -٧٤٨ه . ق )

نزهة الارواح وروضة الافراح فی تاریخ الحکماء المتقدمین والمتأخرین لشمس الدین محمد بن محمود الشهرزوری .

نفحات الانس : لعبدالرحمن بن احمد الجامی ( طبع کلکته سنة ١٨٥٨ میلادی )

الوافی بالوفیات:تألیف الصفدی( نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك تهران)

Marfat.com

الوساطة بين المتنبى و خصومه : لابوالحسن على بن عبدالعزيز الشهير بالقاضى الجرجانى المتوفى سنة ٣٦٦ ه . ق . ( چاپ مصر )

الوسيط فى الآدب العربى و تاريخه : تأليف الشيخ احمد الاسكندرى والشيخ مصطفى عنانى بك .

وفيات الاعيان وابناء الزمان: لابى العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان ( ٦٠٨ ـ ٦٨١ ه . ق . ) طبع مصر .

هفت اقليم : لامين احمد رازى ( تأليف ١٠٠٢ ه . ق . )

يزدان شناخت : لعين القضاة الميانجى الهمدانى .

Marfat.com

## فهرست رموز در متن و ذیل صفحات کتاب

ی : یزدان‌شناخت .

ز : زبدة‌الحقائق .

ج : رسالهٔ جمالی

ل : رسالهٔ لوایح .

مت: مکتوبات نسخهٔ ترکیه

م م : مکتوبات نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران .

ت : تمهیدات .

تخ: تمهیدات نسخهٔ خطی .

ش : شکوی‌الغریب عن‌الاوطان الی علماءِ البلدان .

ر .ك . : رجوع کنید.

ص : صفحه .

ه . ق. : هجری قمری

ه . ش. : هجری‌شمسی

م . : میلادی

توضیح : اعدادیکه درسمت چپ رموز گذارده‌شده نمایندهٔ صفحات است بجز در مت و مم که نماینده شماره مکتوب است .

Marfat.com

# فهرست مندرجات


| | | |
|---|---|---|
| ۱ ـ دیباچه. | صفحهٔ | ۱ |
| ۲ ـ فهرست مآخذ. | » | ز |
| ۳ ـ فهرست رموز در متن و ذیل صفحات کتاب. | » | یه |
| ٤ ـ باب اول : شرح حال عین القضاة | » | ۱ |
| فصل اول : نام ـ کنیت ـ لقب. | » | ۲ |
| فصل دوم : مولد ـ نسبت ـ مسکن ـ تاریخ تولد. | » | ۷ |
| فصل سوم : مذهب وطریقت. | » | ۱۰ |
| فصل چهارم : معاصرین از مشایخ. | » | ۲۱ |
| فصل پنجم : معاصرین از شهریاران و وزراء. | » | ۳٤ |
| فصل ششم : کمالات. | » | ٤٤ |
| فصل هفتم : پایان زندگانی و شهادت. | » | ٥٥ |
| ٥ ـ باب دوم: عقائد و آراء صوفیانهٔ عین القضاة | » | ۸۲ |
| ٦ ـ باب سوم : آثار عین القضاة | » | ۹٦ |
| فصل اول : فهرست مؤلفات. | » | ۱۰۰ |
| فصل دوم : رسالهٔ یزدان شناخت. | » | ۱۰۳ |
| فصل سوم : زبدة الحقائق. | » | ۱۰۷ |
| فصل چهارم : رسالهٔ جمالی. | » | ۱۱۱ |
| فصل پنجم: رسالهٔ لوایح. | » | ۱۱۳ |


Marfat.com

فصل ششم : تمهیدات صفحهٔ ۱۱۸

فصل هشتم : مکتوبات نسخهٔ ترکیه . » ۱۲۶

فصل هشتم : مکتوبات نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران. » ۱۵۵

فصل نهم : شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان. » ۱۶۱

۷ـ باب چهارم : سبک عین القضاة. » ۱۶۶

فصل اول: سبک در نثر. » ۱۶۷

فصل دوم : سبک در نظم. » ۲۰۰

۸ـ باب پنجم: فهرست اشعار عین القضاة. » ۲۱۲

فصل اول : مجموعهٔ اشعار خود عین القضاة. » ۲۱۳

فصل دوم : مجموعهٔ اشعار استشهادشده. » ۲۹۰

۹ ـ باب ششم : فهرست احادیث آثار عین القضاة » ۳۴۲


Marfat.com

Marfat.com

## باب اول

# شرح حال عین القضاة

## المیانجی الهمدانی

# فصل اول

## نام ـ کنیت ـ لقب

**نام**

نام عین القضاة در کلیهٔ کتب معتبر و همچنین تذکره ها عبدالله و نام پدرش محمّد آمده است [1]

---

۱ـ تتمهٔ صوان الحکمة ص ۱۱۷ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد المیانجی »
خریدة القصر ص ۵۸ « ابوالمعالی عبدالله بن ابی بکر محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی »
معجم البلدان جلد ٤ ص ۷۱۰ « عین القضاة عبدالله بن محمد »
میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۳۲۰ « عین القضاة الهمدانی هو عبدالله بن محمد »
طبقات الشافعیة الکبری جلد ٤ ص ۲۳٦ « عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی »
مرآة الجنان ص ۲٤٤ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد الهمدانی »
الوافی بالوفیات جلد ۱۵ « عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن ابوالمعالی عین القضاة المیانجی »
مجمع الاداب ص ۲٤۰ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی العلامة المیانجی »
لسان المیزان جزء چهارم ص ٤۱۰ نقل از قول ابن سمعانی « عبدالله بن محمدبن علی بن الحسن بن علی المیانجی ابوالمعالی ابن ابی بکر »
نفحات الانس ص ۳۷۱ « ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی »
تذکرهٔ هفت اقلیم ص ۱۲۰۱ « عین القضاة کنیت و نام ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی است »
تذکرهٔ عرفات « ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی »
شذرات الذهب ص ۷۵ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد المیانجی »
خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰ « عبدالله بن محمد المیانجی »
تذکرهٔ حسینی ص ۲۰۵ « خواجه عبدالله مشهور بعین القضاة »

مانده در پاورقی صفحه ۲

Marfat.com

بجز تذکرهٔ ریاض‌العارفین که در آنجا نام وی محمد و نام پدرش عبدالله ذکر گردیده است[1] و بنظر میرسد که استناد مرحوم رضا قلیخان مربوط بدو مورد از کتاب تمهیدات باشد که ظاهراً عین‌القضاة خود را بنام محمد معرفی نموده :

«پیرم گفت قدّس‌الله روحه که ای محمد هفتصد بار مصطفی(ص) را دیدم وپنداشته بودم که او را دیدم امروز معلوم شد که خود را دیده بودم » ص ٤٤

« شیخ ما یك روز نماز میکرد وقت نیت گفت کافر شدم و زّنار بستم الله اکبر چون ازنماز فارغ شد گفت ای محمد هنوز میانهٔ عبودیت نرسیدهٔ و درپردهٔ آن نورسیاه به پرده داری فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * ترا راه ندادند باش تا آنجا رسی » ص ۱۳

که در نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار عبارت بالا باین شکل ضبط شده است « چون از نماز فارغ شد گفت ای محمد تو هنوز میانهٔ عبودیت نرسیدهٔ . . . » که با توجه دقیق بهر دو عبارت باید گفت

---

مانده از پاورقی صفحهٔ ۱

قاموس الاعلام ( جلد ٥ ) ص ۳۲۳۱ « عین القضاة ابوالفضائل عبدالله »

بروکلمن جلد اول ص ۳۹۱ « ابوالمعالی عین القضاة عبدالله بن محمد بن علی المیانجی الهمدانی »

ژورنال آزیاتیك سال ۱۹۳۰ ص ٦ « عبدالله بن‌محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی الهمدانی ابوالمعالی عین القضاة »

۱ ـ ریاض‌العارفین ص ۱۷٦ « ابوالفضایل محمد بن عبدالله میانجی »

مرحوم مدرس تبریزی در ریحانة الادب ص ۱٤٤ در ذیل عین‌القضاة نام وی را « محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن میانجی همدانی » ذکر نموده که قطعاً « محمد بن » اولی اشتباهاً اضافه گردیده است .

٥ ـ سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۸۳

که مخاطب شیخ خود شیخ بوده است که در اینصورت لابدّ شیخ مزبور محمد بن حمّویه خواهد بود .[1]

و بالاخره با ملاحظهٔ نوشتهٔ سمعانی[2] که نام پدر او را محمد ذکر کرده و همچنین تصریح سایر مورخین[3] تردیدی باقی نمی‌ماند که نام وی عبدالله و نام پدرش محمد بوده است .

و نیز باید دانست که عین‌القضاة در هیچ یك از آثار خود متذکر نام خویش نبوده بلکه خود را قاضی یا عین‌القضاة خطاب کرده است :

« این مکتوب از غیرت نوشتم نباید که کسی بظن فاسد خویش گوید قاضی میگوید وقف کردن نه نیکست واین در دین نیست» م ت ۵۸

« زنهار تا نه پنداری که قاضی میگوید که کفر نیکست و اسلام چنین نیست و مدح کفر میکند و منع اسلام میکند بدانکه هر چه که مرد را بخدا رساند اسلام است و هر چه مرد را از راه باز دارد کفر است » ت ۹

« ای عزیز معذور دار قاضی فضولی همدانی از کجا و این سخنهای اسرار از کجا گوینده نمیداند که چه میگوید شنونده چه داند که چه می شنود » ت ۸

« اما وردهای این بیچاره را بکار باید داشتن که بسیار فتوح روحانی دیده است از این وردها این ضعیف بیچاره عین القضاة اگر چه ذکر ورد های خدای تعالی همه مرتبهٔ بلند دارد اما این اذکار خصوصیتی دیگر دارد » ت ۱۱

---

۱ ـ ر . ك . بفصل سوم از همین باب .

۲ ـ الانساب ص ٥٤٧ « .. والثانی منسوب الی میانة آذربیجان منها القاضی ابوالحسن علی بن الحسن بن علی المیانجی قاضی بهمذان استشهد بها وولده ابوبکر محمد»

۳ ـ ر . ك . بپاورقی صفحه ۱ و ۲

Marfat.com

« دریغا شیخ سیاوش ما گفت امشب مصطفی(ص) را درخواب دیدم که از در درآمد و گفت عین‌القضاة ما را بگوی که ما هنوز ساکن سرای سکونت الهی نشده ایم تو یك چندی صبر کن تا وقت باز آید که همه قرب باشد ما را بی بعد همه وصال بود بی فراق » ت ۳۵

« دریغا هر کس سر آن ندارد فردا باشد که عین القضاة را بینی که چون توفیق یافته است که سر خود فدای او کند تا سروری یابد » ت ۳۶

« کامل الدوله نوشته‌بود که درشهر میگویند که عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده » ت ۳۸

« دریغا هر که خواهد که بیواسطه اسرار الهیت از او شنود گو از عین القضاة همدانی شنو » ت ٤٤

« . . . در این مقام من که عین القضاتم نوری دیدم که از او جدا شد و نوری از خود دیدم که بر آمدو هر دو نورها بهم بر آمدند و متصل‌شدند و صورتی زیبا شد چنانکه چند وقت در این متحیر مانده بودم » ت ٤٤

« . . . اماهمگنان عین القضاة نباشند که در عزت دایرهٔ هومستغرق باشند » ت ۵۰

« اما دیشب که شب آدینه بود نیمهٔ ماه رجب شیخ علی[1] ایّده‌الله عمره گفت که امشب مصطفی(ص) را دیدم که من و تو که عین القضاتی[1] در خدمت او میرفتیم وتو این کتاب را با خود داشتی مصطفی(ص) از توپرسید که این کتاب را بمن نمای تو این کتاب را بحضرت نمودی و حضرت‌این

---

۱ ـ ظاهراً از مریدان عین‌القضاة بوده است .

Marfat.com

کتاب را فرا گرفت و ترا گفت که بآستین من نه تو این کتاب در آستین مبارك او نهادی پس گفت که‌ای عین القضاة بیش از این اسرار بر صحرا منه جانم فدای خاك پای او باد و من نیز قبول و دست از گفتن بداشتم و همگی بدعا مشغول شدم تا دیگر چه فرماید » ت ٥١

**کنیت** کنیت او را اکثر مورخین ابوالمعالی[1] و قلیلی نیز ابوالفضایل[2] ذکر نموده اند .

**لقب** لقب وی را نیز بالاتفاق عین القضاة نوشته اند ولی از تاریخ و چگونگی این عنوان که باو داده شده و همچنین اشتغال وی بقضاء هیچ گونه اطلاعی در دست نیست .

٤

---

١- ر . ك . به تتمهٔ صوان الحکمة ص ١١٧ خریدة القصر ص ٥٨
الوافی بالوفیات جلد ١٥ مرآة الجنان ص ٢٤٤
مجمع الاداب ص ٢٤٠ لسان المیزان جزء چهارم ص ٤١٠
شذرات الذهب ص ٧٥ بروکلمن جلد اول ص ٣٩١
ریاض العلماء باب العین من القسم الثانی ژورنال آزیاتیك سال ١٩٢٠ ص ٦٠
٢ ـ ر . ك . به نفحات الانس ص ٣٧١ تذکرهٔ هفت اقلیم ص ١٢٠١
تذکرهٔ عرفات قاموس الاعلام (جلد ٥) ص ٣٢٣١
خزینة الاصفیاء جلد ٢ ص ١٠ طرائق الحقائق جلد ٢ ص ٢٥٤
ریاض العارفین ص ١٧٦ مجلهٔ ارمغان سال هشتم شمارهٔ ١ ص ٣١

Marfat.com

# فصل دوم

## مولد ـ نسبت ـ مسکن ـ تاریخ تولد

**مولد**

مولد عین‌القضاة همدان بوده است و از عبارت سمعانی [1] و یا قوت حموی [2] برمیآید که وی در همدان مقیم بوده و پدرش نیز در همانجا بدنیا آمده است.

**نسبت**

شهرت او بمیانجی نیز بلاشك بسبب نسبتی است که جدش بدان مشهور بوده است و وی در نوشته‌های خود ابداً به نسبت میانجی اشاره نکرده بلکه خویشتن را همدانی میخواند:

« ای عزیز معذور دارقاضی فضولی همدانی از کجا و این سخنهای اسراراز کجا گوینده نمیداند که چه میگوید شنونده چه داند که چه می‌شنود » ت ۸

« دریغا هر که خواهد که بیواسطه اسرار الهیت از او شنود گو از عین القضاة همدانی شنو که گفت ان الحق لینطق علی‌لسان عمر » ت ٤٤

---

۱ ـ کتاب الانساب سمعانی چاپ گیب ص ٥٤٧ : « المیانجی . . . والثانی منسوب الی میانة آذربیجان منها القاضی ابوالحسن علی بن الحسن‌بن علی المیانجی قاضی بهمذان استشهد بها وولده ابوبکر محمد»

۲ ـ معجم البلدان جلد ٤ ص ۷۱۰ : « میانه . . . وقد نسب الیها القاضی ابوالحسن علی بن الحسن المیانجی قاضی همذان استشهد بها رحمه‌الله وولده ابوبکر محمد وولده عین‌القضاة عبدالله‌بن محمد »

Marfat.com

و بدین سبب نام او را بعضی ها با نسبت میانجی[۱] و برخی دیگر با نسبت همدانی[۲] و عده‌ای نیز با هر دو نسبت[۳] ذکر نموده‌اند و در واقع بایستی ویرا میانجی الاصل وهمدانی المولد شمرد.

**مسکن** مسکن عین القضاة در همدان بوده است و بهمین مناسبت او را بالاتفاق اهل همدان شمرده‌اند جز سبکی که او را از اهل خراسان می شمارد[۴] ودر هیچ جا چه در آثار خود عین القضاة و چه در آثار سایرین مطلبی دالّ بر تأیید این موضوع بنظر نرسید و شکی نیست که سبکی مرتکب اشتباه گردیده است.

**تاریخ تولد** تاریخ تولد عین القضاة در هیچ یك از کتب و تذکره ها بجز مجمع الاداب وژورنال آزیاتیك مذکور نمی باشد و چون در سنهٔ شهادت (شب چهار شنبه هفتم جمادی الاخری سنهٔ ۵۲۵)

---

۱ - ر . ك . به تتمهٔ صوان الحکمة ص۱۱۷
خریدةالقصر ص ۵۸
طبقات الشافعیة الکبری جلد ٤ ص ۲۳٦
مجمع‌الاداب ص ۲٤۰
تذکرهٔ هفت اقلیم ص ۱۲۰۱

۲ - ر . ك . به میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۴۲۰
لسان المیزان جزء چهارم ص ٤۱۰
ریاض‌العلماء باب‌العین من‌القسم الثانی

۳ - ر . ك . به تذکرهٔ عرفات
خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰
بروکلمن جلد اول ص ۳۹۱
ریحانة الادب ص ۱٤٤

زبدةالنصرة ص ۱۵۱
معجم‌البدان جلد ٤ ص ۵٤۷
الوافی بالوفیات جلد ۱۵
نفحات‌الانس ص ۳۷۱
ریاض العارفین ص ۱۷٦
مرآة الجنان ص ۲۰۱
کشف‌الظنون ص ۲٤٤
طرائق الحقائق‌جلد دوم‌ص۲۵٤
شذرات‌الذهب ص ۷۵
مجمع‌الفصحاء جلد اول ص ۳٤۰
ژورنال آزیاتیك سال ۱۳۹۰ ص٦

٤ - طبقات الشافعیة الکبری جلد ٤ ص ۲۳٦ : « (عبدالله‌بن محمدبن علی‌بن الحسن بن علی المیانجی) ابوالمعالی بن ابی‌بکر من اهل خراسان یعرف بعین‌القضاة »

بنا بتصریح خودش در سن سی و سه سالگی بوده است :

« و کالکتاب الذی لقبته بزبدة الحقائق و هذا آخر ما صنفته من الکتب و کنت اذ ذاك من ابناءِ اربع و عشرین سنة و فی هذه السنة [1] التی ابتلانی فیها التقدیر بهذه الفتنة بلغت ثلثاً و ثلثین » ش ٦٥

علیهذا تاریخ تولد وی را بایستی مطابق نوشتهٔ مجمع الاداب و ژورنال آزیاتیك [2] سال ٤٩٢ هجری قمری برابر با ١٠٩٨ میلادی دانست .

---

١ - یعنی سنهٔ ٥٢٥

٢ - مجمع الاداب ص ٢٤١ «ومولده اثنان وتسعون واربعمائة وقبر مزاربها»
ژورنال آزیاتیك ص ٦ ( که سنهٔ ٤٩٢ را تأیید مینماید)

Marfat.com

# فصل سوم

## مذهب و طریقت

**مذهب**

مذهب عین‌القضاة را هیچ یك از نویسندگان متذکر نشده اند فقط سبکی[1] وی را جز و شافعیان شمرده که نوشته های خود عین‌القضاة نیز مؤید این مطلب است[2] واما عوام الناس واهل ظاهر ومخالفین او را به نسبت بیدینی و حلولی بودن ودعوی نبوت والوهیت متهم کرده‌اند :

« دریغا از دست رهزنان روزگار وعالمان پر جهل و طفلان نا رسیده که این را از نمط و حساب حلول شمرند جانم فدای خاکپای چنین حلول باد » ت ۱۸

« ای دوست اگر خواهی که سعادت ابدی ترا میسر شود یکساعت صحبت یك حلولی را دریاب تا بدانی که حلولی کیست ، حلولی صوفی باشد مگر آن شیخ از اینجا گفت که الصوفی هوالله ، شیخ عبد الله انصاری میگوید عالم بعلم نازد و زاهد بزهد نازد صوفی را چه گویم که صوفی خود اوست چون صوفی او باشد حلول نباشد هر چه خدای تعالی را باشد این حلولی موحد را نیز باشد در این مقام هر چه شنوی از وی از خدا شنیده باشی » ت ٤٤

---

۱ـ طبقات الشافعیة الکبری جلد ٤ ص ۲۳٦

۲ـ ر . ك . بمقدمهٔ رسالهٔ جمالی دربارهٔ علت تألیف رسالهٔ علائی و همچنین فصول‌خود رسالهٔ جمالی‌وآخر رسالهٔ شکوی دربارهٔ حقیقت مذهب سلف(درسه‌فصل) .

Marfat.com

« آخر تو نشنیدهٔ که هر که با کافر نشیند کافر شود اگر صحبت من ترا هیچ اثر نکند جز آنکه حلولی معنوی نباشی حلولی مجازی باش چه گوئی آنها که مرا بیدین میخوانند و تو بر دین من باشی چه گوئی تو نیز بیدین نباشی معذور دارایشان را » ت ٤٧

« اما نهایت عشق آن بود که فرق نتوان کرد میان ایشان چون عشق از آن‌سر تمام شود وشاهد مشهود شود تو این را از نمط حلول شماری این حلول نبود کمال اتحاد بود ویگانگی درمذهب محققان جز این‌مذهب نباشد»ت۲۲

« کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند که عین القضاة دعوی خدائی میکند وبقتل من فتوی میدادندای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آیه نویسند وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی اَسْمَائِهِ • » ت ۳۸

« ... هذا و قد نسبونی الی دعوی النبوة ایضا بسبب کلمات من مصطلحات الصوفیة کلفظ التلاشی والفناء » ش ۳۹

« ...وقد شددوا علیّ الانکار فی تلك الکلمات و زعموا ان ذلك کفرٌ و زندقة ودعوی النبوة ...» ش٥٦

« ... علی ان الکلمات التی انکروها علیّ کلها موجودة لفظا ومعنی فی کتب الامام حجة‌الاسلام ابی حامد الغزالی» ش۲

عین القضاة ظاهراً بسبب غلبهٔ حال بظواهر شریعت چندان توجه نمیکرده است :

---

• سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۷۹

« ای دوست اگر توخواهی که اشکال تمام حل شود بدان هرمذهبی که هست آنگه مقرر و ثابت بود که قالب و بشریت بر جا بود و حکم و خطاب و تکلیف بر قالبست مادام که بشریت بر جا باشد اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده و از خود بیرون آمده تکلیف وحکم و خطاب از وی برخیزد وحکم جان و دل قایم شود کفر و ایمان بقالب تعلق دارد و آنکس که تُبَدَّلُ الْاَرْضُ * او را کشف شده باشد قلم امر وتکلیف از او برداشته شود ، لیس علی الخراب خراج ، احوال باطن در زیر امر و نهی نیاید » ت ۵۱

و این بی اعتنائی در رفتار و گفتار و نبوغ وفضل فوق العادهٔ او سبب اتهام وی به بیدینی گردیده و شاید طریقهٔ صوفیه در وحدت وجود است که بعلت مشتبه بودن با حلول باو نسبت حلولی می داده‌اند .

**طریقت**

در طریقت عین القضاة را بالاتفاق شاگرد شیخ احمد غزالی[1] دانسته‌اند[2] که این مطلب با توجه بمکاتبات

---

* سورهٔ ۱٤ آیهٔ ٤۹

۱- شرح حال رجوع کنید به فصل چهارم از همین باب .

۲- تتمهٔ صوان الحکمة ص ۱۱۷ « کان من تلامذة الامام عمرا لخیام و تلامذة الامام احمد الغزالی »

درة الاخبار ص ۷۳ « از شاگردان امام عمرخیام بود و از شیخ محقق احمد غزالی نیز اقتباس علوم کرده »

الوافی بالوفیات جلد ۱۵ « و کان من تلامیذ الغزالی وتلامیذ محمد بن حمویه »

مجمع الاداب ص ۲٤۰ « هومن تلامیذ صدر المشایخ محمد بن حمویه والامام ابی الفتوح احمد بن محمد الغزالی وکان یضرب به المثل فی الذکاء والفضل وکان من تلامیذ عمر الخیامی »

مانده در پاورقی صفحه ۱۳

Marfat.com

فیمابین آنان[1] و همچنین اشارات صریح ویا غیر صریح عین‌القضاة در نوشته های خود بدان روشن ومسلم میگردد :

« یادگار شیخ احمد ماست قدس روحه ، اما ای دوست مگر رسالهٔ اضحوی نخواندهٔ که ابوسعید ابوالخیر با بوعلی سینا نوشته[2] » ت ۵۰

« شیخ ما گفت که شیخ ما شیخ ابوبکر رحمه‌الله در مناجات با حق گفت الهی ماالحکمة فی خلقی؟ گفت از آفریدن من چه حکمت جواب آمد الحکمة فی خلقك رؤیتی فی مرآة روحك و محبتی فی قلبك » ت ۴۰

(توضیح آنکه شیخ احمد غزالی از اصحاب شیخ ابوبکر نساج طوسی بوده است )

«مدتها بود که نه‌تن ازعلماءِ راسخ معلوم بودند و لکن امشب که شب آدینه بود که‌زمان کتاب بود دهمین را معلوم‌من کردند واین خواجه محمد غزالی بود شیخ احمد را میدانستم محمد را نمیدانستم محمد نیز از آن ماست اگرچه خواهی آنچه گفتم تمام‌بدانی ازشیخ‌احمد غزالی بشنو که چه درنشان حدیث المؤمن مرآة المؤمن دراین بیتها گفت ...» ت ۴۱

« شیخ ما گفتی لاشیخ ابلغ من‌العشق ، هیچ پیری سالك را کامل‌تر از

---

**مانده از پاورقی صفحهٔ ۱۲**

**نفحات الانس ص ۲۷۱ « با شیخ محمد بن حمویه صحبت داشته است و باشیخ امام احمد غزالی نیز »**

**خزینة الاصفیاء جلد ۲ صفحه ۱۰ « از خلفای عالیشأن و مریدان یاك اعتقاد و اعاظم اصحاب شیخ احمد غزالی است با شیخ محمد بن حمویه نیز صحبت داشت »**

۱ـ ر . ك . به م ت ۳ و ٤ و ٦ و ۷ و ۸

۲ـ رسالهٔ اضحوی تألیف ابوعلی سینا است و ظاهراً تحریف نساخ است که ا بابوسعید ابوالخیر منسوب کرده اند .

Marfat.com

عشق نیست وقتی شیخ راپرسیدم که ما الدلیل علی الله؟ فقال دلیله هو الله» ت٤٢

«ازخواجه احمد غزالی رحمة الله علیه شنیدم که هرگز شیخ ابوالقاسم گرکانی رحمة الله علیه که ابلیس بل چون [1] نام او بردی ...» م ت ٢٠

« آن مقتدای اهل تحقیق احمد غزالی قدس الله روحه گفته است عاشق زمین ذلتست و معشوق آسمان عزت » ل ٨١

«اما دریغ ازآنست که چندین سال طالب چیزی از این نبوده و جان نکندهٔ درطلب این حقایق تا قدراین بدانستی چون غزالی رحمة الله علیه باید تاقدراین بداند» م ت٤٥

«خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گوید درسوانح : معشوق باعاشق گفت بیا تو من باش گفت اگرمن تو گردم آنگاه معشوق دریابد و درعاشق نیفزاید چون تومن گردی درمعشوق افزاید» ل٤١

«وآن درربای خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است :

تا جام جهان نمای در دست منست  از روی خرد چرخ برین پست منست
تا قبلهٔ نیست قبلهٔ هست منست  هشیارترین خلق جهان مست منست»

ل٤٨

«خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است نقطه‌های يُحِبُّهُمْ • را در زمین فطرت افکندند تخم يُحِبُّونَهُ • برآمد هرآینه تخم دویم هم رنگ تخم اول باشد سبحانی وانا الحق اگرپدیدآید ازاین اصل پدیدآید» ل١١١

و کیفیت رسیدن وی بخدمت احمد غزالی بطریقی است که خودش در مقدمهٔ زبدة الحقائق بشرح زیر بیان نموده :

---

١ ـ کذا • سورة ٥ آیة ٥٩

Marfat.com

« ... و كان عذرى اذ خضت به كل مخاض فى العلم واضحا فالغريق يتمسك بكل شيئى رجاء الخلاص فقد كنت على شفا حفرة من النار لولا ان الله تعالى انقذنى بفضله و كرمه . و كان السبب فى ذلك انى كنت اطالع كتب الكلام طلباً للارتقاءِ عن حضيض التقليد الى ذروة البصيرة فلم اظفر منها بمقصودى و تشوشت علىّ قواعد المذهب حتى ترديت فى ورطات لا يمكن حكايتها فى هذه اللمعة ولا فايدة فى سماعها ايضا للاكثرين فانه يولد ضرراً عظيماً للافهام القاصرة و القلوب الضعيفة فتحيرت فى امرى تحيرا ينقص العيش حتى دلنى دليل المتحيرين على الطريق و امدنى كرمه بالمعونة و التوفيق . و على الجملة فما نعشنى عن سقطتى بعد الله تعالى الا مطالعة كتب الشيخ الامام حجة الاسلام ابى حامد محمد فى هذه المدة [1] من الاشتغال بالعلم عجائب كثيرة مما استقبلنى فى الطريق من الكفر و الضلالة و الحيرة و العماية و شرح ذلك لا يفى به بيان فانه خارج عن الحد و الحصر والاحصاء ولا مطمح فيه لطلب الاستقصاء ثم لما حصلت مقصودى من العلم فظننت انى وصلت جعلت انشد لنفسى قول الشاعر .

انزل بمنزل زينب و رباب  و ارع فهذا مربع الاحباب

فبينا احط رحالى فى الثرى و انيخ المطايا لسرفه [1] عن السير و السرى اذاً وجدت عين البصيرة فى الانفتاح ولست اعنى بصيرة العقل حتى لا تفترّ بخاطرك [1] فكانت عين البصيرة تنفتح قليلا قليلا و كنت اقف فى اثناءِ ذلك على القواطع التى كادت تقطع علىّ طريق الطلب لما وراء العلوم و بقيت فى ذلك قريباً من سنة و انا بعد لم اقف على حقيقة الواقعة التى وقعت لى فى تلك السنة حتى انّ سيدى و مولاى الشيخ الامام سلطان الطريقة و

---

١ - كذا

Marfat.com

ترجمان الحقیقة ابا الفتوح احمد بن محمد الغزالی متع‌الله ببقائه الاسلام و جزاه عنی خیر جزائه ساقه التقدیر الی همذان و هی مسقط رأسی فانکشف لی فی خدمته قناع الحیرة عن وجه تلك الواقعة فی اقل من عشرین یوما فشاهدت جلیة الحال فی ذلك ثم طولعت بشیئی لم یبق منی و من طلبتی لغیره الاّ ماشاءَ الله وانا الان منذ سنین لیس لی شغل الاّ طلب الفناءِ فی ذلك الشیئی و الله المستعان علی اتمام ما ولیت وجهی شطره ولو عمّرت عمر نوح و افنیته فی هذا الطلب لکان له بعد قلیلا ورحم‌الله ابافراس حیث یقول...»

که با توجه بشرح مزبور و تاریخ تحریر رساله بشرح زیر :

«و کنت اذا املیت تلك الرسالة ابن احدی وعشرین سنةً وانا الان ابن اربعٍ وعشرین سنةً»

بالنتیجه بایستی تاریخ این ملاقات[۲] را در سنهٔ ۵۱۵ هجری دانست و قرائن دیگر نیز مؤید این مطلب است[۱]

همانطوریکه اشاره نموده دورهٔ ارشاد وهدایت او بوسیلهٔ احمد غزالی درحل و کشف واقعه‌ای که اورا اتفاق افتاده بود مدتی کمتر ازبیست روزبوده است وباآمادگی و استعدادی که بواسطهٔ مطالعهٔ مصنفات امام محمد غزالی بدست آورده بوده این دورهٔ کوتاه مقدمه و آغاز دورهٔ شیفتگی و انقلاب وی شده است .

---

۱- « من هرگز در این معنی چیزی ننوشتمی که قریب ده سال باشد تا مرا معلوم شده است که صفات ازل بیش از آنست که بتوان گفت یا بتوان نوشت» م‌ت ۴۲

« ده سال است تا علیکم بدین العجایز روی وامن نموده است و مرا درحق خدای تعالی همان ایمانست که پیرزنی را باکودکی در کتاب » م ت ۴۳

با درنظر گرفتن تاریخ تحریر این دو مکتوب که تقریباً اواخر عمر عین‌القضاة (سنهٔ ۵۲۰ ) بوده تردیدی نمی ماند که سال ملاقات بایستی همان سنهٔ ۵۱۰ باشد .

Marfat.com

بعضی‌ها عین‌القضاة را شاگرد شیخ محمد بن حمویه[۱] نیز دانسته‌اند[۲] که باتصریح عین‌القضاة بشرح زیر :

« از خواجه محمد حموی و خواجهٔ غزالی رضی‌الله عنه شنیدم که روز قیامت صدیقان را همه این تمنا بود که کاشکی از خاك بودندی که محمد معشوق روزی قدم برآن نهاده بودی » م ت ۱۷

معلوم میگردد که با شیخ مزبور نیز صحبت داشته و از حضورش استفاده میکرده است .

از زمان ومکان این تلمذ اطلاعی در دست نیست وبطوریکه میدانیم امام ابو عبدالله محمد بن حمویه در جوین ساکن بوده است فقط یافعی در مراة‌الجنان ذیل حوادث سنهٔ ۵۳۰ مینویسد : « در این سال شیخ بزرگ استاد صوفیه در خراسان عارف برجستهٔ نامی ابوعبدالله محمد بن حمویه جوینی در گذشت از موسی بن عمران انصاری و جمعی دیگر روایت میکرد و در تصوف کتابها نوشت و آوازهٔ او بجای دور رسیده بود و در زمان خود مسند اصفهان بود »

از اینجا میتوان گفت که وی مدتی هم در اصفهان میزیسته است ولی اینکه استفادهٔ عین‌القضاة ازحضوراودرچه تاریخی و کجا وچگونه انجام یافته است چیزی روشن نیست .

---

۱- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از همین باب

۲- ر . ك . به : الوافی بالوفیات جلد ۱۵- مجمع‌الاداب ص ۲۴۰- نفحات الانس ص ۳۷۱- خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰

Marfat.com

برخی گفته‌اند عین القضاة شاگرد عمر خیام[1] هم بوده است[2] با اینکه مشهور است که خیام بعزم حج بمکه مسافرت کرده ودر بغداد در رابر روی کسانی که بملاقات او آمده بودند بست ولی بادر نظر گرفتن تاریخ وفات خیام ؛ سال ۵۱۷ ومحل سکونت وی قبل ازسفرحج وبسر بردن او گاهی دربلخ و زمانی در نیشابورپس ازمراجعت ازسفرحج و همچنین سن ومحل زندگی عین القضاة واینکه درهیچ یك ازآثارخود باسم خیام اشاره نمی کند این نسبت و ملاقات این دوبعید بنظرمیرسد .

در بعضی از تذکره‌ها نوشته شده که عین القضاة اکثر اوقات خود را بصحبت بابا طاهر عریان[3] صرف مینموده و از جملهٔ معتقدان با اخلاص وی بوده است[4] وبی‌شك این مطلب اساس ندارد[5] وشاید مأخذآن افسانهٔ مشهور بین اهالی همدان دربارهٔ مرگ عین القضاة باشد[6] زیرا با توجه بشرح ملاقات طغرل اول با باباطاهر درسال ۴۴۷ بشرح زیر :

«شنیدم که چون سلطان طغرلبك بهمدان آمد از اولیاء سه پیر بودند باباطاهر وباباخضر وشیخ حمشا، کوهکیست بردز همدان آنرا خضر خوانند برآنجاایستاده بودند نظرسلطان برایشان آمد کوکبهٔ لشکر بداشت وپیاده

---

۱- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از همین باب .

۲- ر . ك . به : تتمهٔ صوان الحکمة ص۱۱۷- درة الاخبار ص۷۳- مجمع الاداب ص ۲۴۰

۳- شرح حال باباطاهررجوع کنید به : تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی ومقدمهٔ دیوان باباطاهر ضمیمهٔ سال هشتم مجلهٔ ارمغان

۴- ر. ك. به تذکرهٔ عرفات و تذکرهٔ حسینی ص ۶۵

۵ -راجع بافسانهٔ مرگ عین القضاة رجوع کنید بفصل هفتم از همین باب

Marfat.com

شد باوزیرابونصر الکندری پیش ایشان آمد ودستهاشان ببوسید باباطاهر پارهٔ شیفته گونه بودی اورا گفت ای ترك باخلق خداچه خواهی کرد؟ سلطان گفت آنچه توفرمائی بابا گفت آن کن که خدا می فرماید اِنَّ اللّٰهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ وَالاِحسَانِ • سلطان بگریست و گفت چنین کنم بابا دستش بستد و گفت از من پذیرفتی؟ سلطان گفت آری بابا سرابریقی شکسته که سالها ازآن وضو کرده بود در انگشت داشت بیرون کرد ودرانگشت سلطان کرد و گفت مملکت عالم چنین دردست تو کردم برعدل باش سلطان پیوست آن درمیان تعویذ داشتی وچون مصافی پیش آمدی آن در انگشت کردی » راحة الصدور ص ۹۸

معلوم میگردد که باباطاهر درسال ٤٤٧ هجری شهرت داشته است و چون ولادت عین القضاة درسال ٤٩٢ بوده بنابراین وجود باباطاهر در آن تاریخ بعید بنظرمیرسد .

یکی دیگرازه شایخی که عین القضاة ازحضورش استفاده میکرده است شیخ برکهٔ همدانی[1] است که درمکتوبات خودمکرر باین مطلب اشاره نموده است .

«... از برکه قدس الله روحه شنیدم که فتحه گفتی ابلیس گفت در عالم ازمن سیه گلیم تر فتحه بود پس اواین سخن بگفت و بگریست و ابلیس [illegible] که چیست » م ت ۲۰

«قریب هفت سال کم یا پیش برکه را رضی الله عنه میدیدم و هرگز

---

۵ سورهٔ ۱٦ آیهٔ ۹۲

۱ـ شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از همین باب .

Marfat.com

زهره نداشتمی که دست فرا کفش او کنم» م ت۵۵

«از بر که قدس‌الله روحه العزیزشنیدم که درظاهرمیگفت که مردمان میایند و ریش خود بافسوس ما میدارند پس افسوس می‌برند و بریش خود میدارند » م ت ۱۵

«... ازبر که قدس‌الله روحه شنیدم که از یوسف رحمه‌الله حکایت کرد وهومن کبار اصحاب فتحه رحمة الله علیه گفت در عشر آخرماه رمضان بخفتم‌درطلب قدرو ندیدم ...»م ت۸۳

«چون پیش‌بر که قدس‌الله روحه العزیزبنشستمی از جماعتی که براو سلام کردندی وقال وقیل ندانستندی که چه بود کمتربودمی» م ت ۱۲

«بر که رضی‌الله عنه گفت که مردی‌بود فرزند خود را گفت که هرگز ریش گاوبودۀ؟ گفت ریش گاو کی‌بود وچه بود؟ گفت آنکه بامداد ازخانه بدر آید گوید امروز گنجی‌یابم.پسر گفت ای پدرتامنم ریش گاوبوده‌ام» م ت۴۰

درخاتمه‌باید متذکرشد که‌عین القضاة علاوه برمطالعۀ کتب امام‌محمد غزالی وارشاد و هدایت خواجه احمد غزالی وهمچنین استفاده ازحضور سایر بزرگان اهل تصوف با احاطۀ کاملی که نسبت بآراء و عقائد مشایخ صوفیه بخصوص حسین بن منصور حلاج داشته ازنظریات و افکار آنان نیز متأثر گردیده است[1].

---

۱- رجوع کنید بشکوی ازصفحۀ ۳۵ الی ۶۰

Marfat.com

# فصل چهارم

## معاصرین از مشایخ

الف ـ استادان و مشایخ طریقت :

### ابوالفتوح احمد بن محمدِ بنِ محمدِ بنِ احمدِ الطوسی الغزالی

شیخ احمد غزالی برادر کوچکتر حجة الاسلام شیخ ابو حامد محمد غزالی و مرید شیخ ابوبکر نساج طوسی و مراد عین‌القضاة همدانی بوده است . وی یکی از بزرگان عرفا و اهل علم و دارای تألیفات بی‌نظیری است که از آن جمله رسالهٔ سوانح [1] و رسالهٔ عینیه است .

ابن خلکان در وفیات الاعیان جلد اول صفحهٔ ۸۰ گوید « کان واعظاً مليحَ الوعظ حسنَ المنظر صاحبَ کراماتٍ واشاراتٍ وکان من الفقهاءِ غيرَ انه مال الی الوعظ فغلب علیه و درّس بالمدرسة النظامية نيابةً من اخيه ابی حامدٍ لما ترك التدريسَ زهادةً فيه واختصر کتاب اخيه ابی حامد المسمّی باحياءِ علوم الدّين فی مجلدٍ واحدٍ وسماه لبابَ الاحياءِ و له تصنيف آخرَ سماه الذّخيرة فی علم البصيرة و طاف البلاد و خدم الصوفية بنفسه و کان مائلاً الی الانقطاع و العزلة »

ابوالفرج بن‌الجوزی در کتاب‌المنتظم ذیل حوادث سنهٔ ۵۲۰ در ذمّ

---

۱ـ صاحب نفحات فصلی از رسالهٔ لوایح را اشتباهاً بجای فصلی از رسالهٔ سوانح در ذیل شرح حال احمد غزالی آورده است ، رجوع کنید به نفحات ص ۳۳۶

احمد غزالی گوید:« احمدُ بنُ محمدِ بن‌محمدِ ابوالفتوحِ الغزالیُ الطوسی اخو ابی حامدکان متصوفا زاهدا فی‌اول امره ثم وعظ فکان مفوّها وقبله عوام الناس و جلس ببغداد فی ناحیة رباط بهروز و جلس فی دارالسلطان محمود فاعطاه الف دینار و لما خرج و کانت فرس الوزیر فی الدهلیز بمرکب ذهب وقلائدَ وطوقٍ من ذهب ورکبه ومضی فقال لا یتبعه احد ولایعادالفرس الیّ . وخرج یوما الی ناعورة فسمعها تَئنّ فرمی طیلسانه علیها وکان‌له نکت لطیفة الا ان‌الغالب علی کلامه التخلیط و روایاُت الاحادیث الموضوعة و الحکایاتِ الفارغة و المعانی الفاسدة و قد علق به کثیر من ذلك و قد رأینا من کلامه الذی علق به و علیه خطه اقرار بانه کلامه فمن ذلك انه قال موسی رب ارنی انظر الیك و قیل له لن ترانی قال هذا شانك تصطفی آدم ثم تسوّد وجهه وتخرجه من‌الجنة تدعونی الی الطور ثم تشمت بی‌الاعداء هذا عملك بالاحباب فکیف تصنع بالاعداءِ . وقال نزل اسرافیل بمفاتیح‌ـ الکوثر علی محمد صلی الله علیه و سلم و جبریل جالس عنده فاصفرّ وجهه یعنی جبریل فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا اسرافیل هل نقص مما عنده شیئی ؟ قال لاقال ومالا ینقص‌الواهبَ لاارید ه .

وَحکی‌القاضی ابوْیعلیٰ عنه انه صعدالمنبر فقال‌معاشرالمسلمین کنت انما ادعوکم الی‌اللهوانا الیوم احذّرکم منه والله ماُشدّت‌الزنانیر الامن‌حبه ولا ُادّیت‌الجزیةُ الا فی‌عشقه . وکان احمدالغزالی یتعصب لابلیس و یَعذره حتی قال یوما لم یدرِ ذاك المسکین ان اظافر القضاءِ اذا حلت اثّرت و قِسیّ القدر اذا رمت اصمتْ ثم انشد یقول :

130484

Marfat.com

و کنا ولیلی فی صعود من الهوی  فلما توالینا ثبتّ و ذلّت

وقال التقی موسی وابلیس عند عقبة الطور فقال له موسی لمَ لمْ تسجد لادم فقال کلا ما کنت لاسجد لبشر یا موسی انا اصدق منك بالتوحید انت ادعیتَ التوحید و قیل لك انظر الی الجبل فنظرت و قیل لی اسجد لغیری فما سجدت ثم قال الغزالی من لم یتعلم التوحید من ابلیس فهو زندیق ولقد عجبت من هذا الهذیان الصادر من هذا الجاهل فان ابلیس لوکان محبا لـه موحدا لما حرض الناس علی المعاصی و کیف ینفق مثل هذا الهذیان فی مثل بغداد وهی دارالعلم و لقد حضر مجلسه یوسف الهمدانی فقال هذا مدد کلامه شیطانی لا ربانی ذهب دینه والدنیا لا تبقی له . قال وشاع عن الغزالی انه کان یقول بالشاهد و یجالس المرْد فحدثنی ابوالحسین بن یوسف انه کتب له فی حق مملوك له ترکی رقعةً فقرا ها و هو علی المنبر فصاح باسمه فقام فصعد المنبر فقبل الغزالی ما بین عینیه وقال هذا جواب الرقعة »

صاحب مرآة الزمان ذیل حوادث سنهٔ ۵۲۰ گوید :

« و ذکره ابوسعدالسمعانی و قال کان من الکذابین البهاتین یکذب افحش الکذب لیتوصّل به الی اخذالدنیا، قال و سمعته یقول رایت ابلیس فی هذا الرباط تسجدلی فقلت امرك الله ان تسجد له فلم تسجد و سجدت لی قال نعم و هذا الکفر الصراح الموجب لسفك الدماء و ازهاق الارواح فما کان فی ذلك العصر من الاکابر من یتقرب الی الله بدم هذا الفاجر؟ »

ابن النجار در تاریخ بغداد گوید :

« روزی در مجلس وعظ قاری این آیه بر خواند که یا عبادِیَ الّذین

Marfat.com

اَسْرَفُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ * وی گفت شرفهم بیاءِ الاضافة الی نفسه بقوله یا عبادی

ثم انشد :

وهان علیّ اللوْمُ فی جنب حبها و قول الاعادی انه لخلیع
اصمّ اذا نودیت باسْمی وانّنی اذا قیل لی یا عبدها لسمیع »

از مقدمهٔ زبدة الحقائق می‌توان تأثیر احمد غزالی را در عین القضاة بخوبی در یافت و وی بعد از رسیدن بخدمت احمد غزالی جز طلب فناکاری نداشته است :

« و کنت اقف فی اثناءِ ذلك علی القواطع التی کادت تقطع علیّ طریق الطلب لماوراءِ العلوم و بقیت فی ذلك قریبا من سنة و انا بعد لم اقف علی حقیقة الواقعة التی وقعت لی فی تلك السنة حتی ان سیدی ومولای الشیخ الامامَ سلطانَ الطریقه وترجمانَ الحقیقة ابا الفتوح احمدَ بن محمدِ الغزالی متع الله ببقائه اهل الاسلام و جزاه عنی خیر جزائه ساقه التقدیر الی همذان و هی مسقط رأسی فانکشف لی فی خدمته قناعُ الحیرة عن وجه تلك الواقعة فی اقلّ من عشرین یوما فشاهدت جلیة الحال فی ذلك ثم طولعتُ بشیئی لم یبق منی و من طلبتی لغیره الا ماشاءَ الله وانا الان منذ سنین لیس لی شغل الا طلب الفناء فی ذلك الشیئی والله المستعان علی اتمام ما ولیت وجهی شطره ولو عمرت عمر نوح و افنیته فی هذا الطلب لکان له بعدُ قلیلا »

عین القضاة مکرر در نوشته‌های خود بنام احمد غزالی اشاره نموده و از سخنان واشعار واستشهاد کرده است [1]

---

• سورهٔ ٣٩ آیهٔ ٥٤ ١- ر. ك . بفصل سوم ازهمین باب وفصل دوم از باب پنجم .

Marfat.com

مطالبی که بیان آن از طرف احمد غزالی موجب بد بینی و تحریك علماءِ ظاهروحتی بعدها سبب تکفیروی شده بود عین‌القضاة بابی‌پروائی تمام بتجزیه وتحلیل آن مطالب پرداخته است [۱]

## اَبُو عَبْدِاللّٰهِ مُحَمَّدُ بْنُ حَمُّوَيَةِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ سَعْدِالدِّينِ اَبُو سَعْدِ بْنِ نَصْرِاللّٰهِ بْنِ مُحَمَّد [۲]

ابو عبدالله محمد بن حمویه جد چهارم سعدالدین حمویه( ۵۸۶ـ ۶۴۹ ) عارف مشهور نیمهٔ اول قرن هفتم ایرانست وی نخستین شخص معروف خاندان حمویه بوده و ظاهرا اول کسی است که از خاندان مزبور در جوین ساکن شده است [۳]

ابن سمعانی و ابن اثیر و یافعی وفات او را در ذیل حوادث سال ۵۳۰ ذکر نموده اند و یافعی تنها کسی است که میگوید در زمان خود مسند اصفهان بود .

ابوعبدالله از اصحاب شیخ ابوالحسن بستی بوده است و از تألیفات‌او کتابیست در تصوف باسم سلوة‌الطالبین .

ابوعبدالله جامع علوم ظاهریه و باطنیه بوده و عین‌القضاة بنا بتصریح خود از محضر او استفاده میکرده [۴] و وی را در ردیف امام محمد غزالی و امام احمد غزالی شمرده است :

---

۱ـ ر . ك . بفصول باب دوم .

۲ـ شرح حال رجوع کنید به ، الانساب سمعانی ـ کامل التواریخ ـ مرآة الجنان ـ المنتظم ص ۶۳ ـ نفحات‌الانس ص ۳۷۱ .

۳ ـ دربارهٔ شرح حال خاندان حمویه رجوع کنید به کنجکاویهای علمی و ادبی چاپ دانشگاه تهران

۴ ـ ر . ك . به فصل سوم ازهمین باب .

« ... خواجه امام بوحامد غزالی و برادرش احمد رضی الله عنهما از این جمله بودند و خواجه محمد حموی بکویان از این جمله چه دانم که علم داند و از بزرگان است در سلوك »

## شیخ برکهٔ همدانی

وی یکی از عرفای بزرك است که عین القضاة از حضورش استفاده میکرده و مکرر در مکتوبات خود که بکامل الدوله نوشته بسخنان او اشاره نموده و اسم وی را با احترام زیاد یاد کرده‌است[1]

از نامه های عین‌القضاة بر میآید که شیخ برکه در همدان سکونت داشته است و در مکتوب چهل‌ویکم گوید :

«و من نیز دیر گاهست تا چیزی ننوشتم‌چه‌تا برکه رحمه‌الله رحیل کرد و قریب دو ماه است وجز مکتوبی ننوشته ام »

بدین ترتیب‌بادر نظر گرفتن‌زمان تحریر نامه‌هابایستی تاریخ وفات وی را بین سالهای ۵۲۰ و ۵۲٤ هجری قمری دانست .

ب ـ معاصران از مشایخ و علماء و شعراء

## ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیام النیشابوری[2]

وی یکی از بزرگترین حکما و فلاسفهٔ عصر خود بوده و در هیئت و

---

۱ ـ ر . ك . بفصل سوم از همین باب .

۲ ـ شرح حال رجوع کنید به :تتمهٔ صوان‌الحکمة ص ۱۱۲ ـ کامل التواریخ ذیل حوادث سنهٔ ٤۲۷ ـ نزهةالارواح ـ چهار مقاله ص ۱۳٤ ـ آثارالبلاد ذیل نیشابور ـ مقدمهٔ رباعیات‌خیام چاپ مرحوم‌فروغی و دکتر غنی ـ مقدمهٔ رباعیات خیام چاپ استانبول (حسین دانش ورضا توفیق ) ـ مقدمهٔ رباعیات خیام‌چاپ دکتر فریدرخ روزن ( برلین ۱۳۰٤ هجری شمسی ) ـ مقدمهٔ رباعیات خیام چاپ عبدالباقی بیگ گل‌بینارلی .

Marfat.com

ونجوم و ریاضیات تبحری فوق العاده داشته است از تألیفات او یکی کتابی است در جبر و مقابله که بزبانهای خارجی ترجمه گردیده وبرای اول دفعه سبب شناخته شدن و اشتهار وی در اروپا و امریکا گردیده است و دیگر رباعیات خیام که باغلب زبانهای دنیا ترجمه شده.

بعضی‌ها او را از قریهٔ شمشاد بلخ دانسته اند و برخی نیز مولدش را قریهٔ بسنك از توابع استراباد ذکر کرده‌اند در هرحال اکثر اوقات خود را در نیشابور و بلخ بسر میبرده است.

وفات خیام را بسال ۵۱۵ و ۵۱۷ ذکر نموده اند.

صاحب تتمهٔ صوان الحکمة و مجمع الاداب عین القضاة را از شاگردان وی شمرده اند[1] که این انتساب بعید بنظر میرسد[2].

## خواجه کامل الدولة والدین

وی از مریدان عین القضاة بوده و تقریبا نصف مکتوبات کتابخانهٔ مراد منلا (ترکیه) از طرف عین القضاة بدو نوشته شده است.

از مکتوب ۶۹ بر میآید که کامل الدوله در بغداد سکونت داشته‌است:

«و اگر در چشم ظاهرت که تا بکنار گور بیش نبود یا توظلی پدید آید در حال کحالان بغداد حاضر کنی تا معالجت کنند و هرچه بخواهند بذل کنی چون بصیرت دل نداری ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور ••

---

۱ - ر ك . بپاورقی فصل سوم از همین باب .
۲ - ر . ك . بفصل سوم از همین باب .
• سورهٔ ۲۲ آیهٔ ۴۵

Marfat.com

و وی اول کسی است که از موضوع جمع آوری فتاوی علماء برای قتل عین القضاة مطلع شده و مراد خود را با خبر کرده است :

«کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آیه نویسند وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِیْنَ یُلْحِدُوْنَ فِیْ اَسْمَائِهٖ • من خود این قتل در سماع بدعا میخواهم در یغا هنوز دور است کی باشد وَ مَا ذٰلِكَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیْزٍ ••»

ت ۳۸ .

نامه هائی که عین القضاة بکامل الدوله نوشته بلا استثناء همه را در اصول تصوف و رموز و دقائق عرفان برشته تحریر درآورده است ودرحقیقت مکاتیب مزبور یك دورهٔ کامل از اصول تصوف است که بروشن‌ترین وجهی بیان گردیده است .

« عجبا از تو میگوئی چیزی نمی نویسی چه نویسم که هر چه درراه خدای تعالی بکار آید در سلوك و دقائق وصول همه بتو نوشته آن را چه کردی مگر افسانه میخواهی که بشنوی؛ مختثان بسیارند » م ت ٦٥ .

عین القضاة کامل الدوله رابعلت خلاف فرمانی که از او سرزده بوده بدین شرح ملامت کرده است :

« ••• و بدین قناعت نکردی که فرمان را خلاف کردی و دیگران را باضطرار بر آن داشتی که بخلاف فرمان برخاستند و نیامدند لابد اگر

---

• سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۷۹ •• سورهٔ ۱٤ آیهٔ ۲۳

Marfat.com

قدر فرمان را در دل توجائی بودی آخر مشاورت کردی یا مثلا گفتی که آمدن ایشان ضرورت می نباید لمصلحة دنیویة اما دانی که ایشان بحکم فرمان تو می نشسته باشند آنگه فرمانی قاطع نویسی که باید آمدن چه نویسم تو از کجا و این سخنها از کجا، روبازی کن که عاشقی کار تو نیست. اما کار ما نیست بازی کردن و علی الخصوص در دین و اعوذبالله من ان احشرفی زمرة اقوام ویقول فیهم القران العظیم اِتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً • با تو گفتند اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ •• این علم فرض است طلب کردن و اگر بعراق نیابی بخراسان باید رفتن که اُطلبوا العلم وَلو بالصین ...» م ت ۶۵

« دو نوشه در این باب ببرادرم عزیز الدین[1] وفقه الله للکل خیر نوشته ام اعنی درین وقف که کردی از او بخواه و بنویس و شب و روز تکرار میکن که علمای بسیار در آنجاست از علوم دینی و ترا نشاید ای دوست که با من دوال بازی کنی و خود را بطبیب نچنان نمائی که باشی ترا زیان دارد » م ت ۶۵ .

بدین ترتیب معلوم میگردد که کامل الدوله باعزیز الدین مستوفی نیز آشنائی داشته ودرطریقت همقدم بوده‌اند .

کامل الدوله باشیخ بر که همدانی نیز آشنائی داشته است :

« سلام بر که میرسانم و او وصیت میکند که چون چیزی مینویسی سلام ما میرسان دیگر نوشته های عزیز برادر کامل الدوله اطال الله بقاه • یسرله طریق الوصول الی السعادة القصوی میرسد » م ت ۱۰۱

---

• سورة ۷ آیة ۴۹ •• سورة ۵۸ آیة ۱۹

۱ - شرح حال رجوع کنید بفصل پنجم از همین باب .

« سلام بر که رسانیدم و او نیز دعا میکند و پیوسته وصیتهای ما یاد دار» م ت ۹۶

از مکتوب ۱۱۲ بر میآید که ظاهراً وی یا در خدمت یکی از امرای سلجوقی بوده و یاشغل دیوانی داشته است :

« ... اگر استحقاق آنت بودی که از خدمت قزل[1] بخدمت خدای پردازی راه گشاده است ولیس علی باب الازل بواب» م ت ۱۱۲

عین القضاة درچند مکتوب بسن کامل الدوله اشاره نموده است :

« چرا تقصیر میکنی درآمدن چند گویم که هرزه‌های شیطان را چند پذیری اَلشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ و یَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ * فاحش ترازاین کاری بود که ترا سال به پنجاه وا گذارد و تو هنوز بندهٔ مخلوقی مدبر باشی چرا خدمت کفش نمی کنی تا ترا دوستی دست دهد » م ت ۶۵

«پنجاه سال کم یابیش ازعمرتورفت ازطلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة چه خبرداری اطلبوا العلم ولوبالصین باتو گفتند» م ت ۶۸

« و آن عزیز را سال از چهل گذشت اگر اکنون نیز بر آن اطلاع نیفتد والعیاذ بالله کار با خطر است ان شاءَ الله مردی شوی حالی از احوال مردان، بیخبری وازشیر نام شنوی چون طفل رضیع که نام شیر شنود» م ت ۴۳

«جوان مردا قریب چهل سال یا پنجاه سال ازعمر بردی و هزار هزار فضول دنیوی طلب کردی هر گزازاین فرض دینت بار نیامد اینك حساب تو انگار که قیامت است وترا بمیزان عدل حاضر کردند وازجناب ازل ندا آمد که کارفلان را برسنجید» م ت ۶۸

---

۱ -- ظاهراً یکی از امرای سلجوقی بوده است .

* سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۷۱

Marfat.com

همچنین معلوم میگردد که کامل الدوله فرزندی بنام احمد داشته است.

« و در تو چیزیست که آن محسوسات ادراك کند در حال غیبت ایشان ، مثلا صورت فرزندت احمد حفظه الله ادراك کند اگر چه غایب بود ، بوی مشك ادراك کند اگرچه مشك حاضر نبود » م ت ٤٩

« و فرزند احمد را حفظه‌الله و جعله من عباده الصالحین باری دو سه دیدم و من الشرف[1] مواظبت مینماید اگر قوت القلوب نسخهٔ درست یابد بخرد » م ت ٥٤

« وَاللهُ غالِبٌ عَلیٰ اَمْرِهِ • ما را بدعا یاد دار و فرزند احمد را باری چند دیدم » م ت ٦٨

« من نوشته‌ها بنزدیك فرزند احمد حفظه الله میفرستم ندانم تا کرا میدهد اگر چنانت که نرسیده است نبشتها را آنجا نسخه کرده‌اند و آن مهمی که در آن کاغذ پاره نوشته‌ام چنین میدانم که رسیده است» م ت ٩٠

«واحمد را حفظه الله وجعله من عباده الصالحین باری دوسه دید» م ت ٩٦

« ••• وفرزند احمد حفظه الله می بینیم و اگر باز گشتی میسر نشد مرحبا چون وقت آید تیسیر افتد وَ ما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ •• م ت ١١٢

ازمکتوب ٩٦ برمیآید که ظاهرا کامل الدوله مسافرتی نیز بزنجان نموده است :

« نوشته بود که بر سر تربت اخی زنجانی[2] رحمة الله علیه ما را بدعا یاد داشته است شادشدم اِنَّ اللهَ لایُضیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنینَ ••• وارجو که آن عزیز

---

١ ـ کذا

• سورهٔ ١٢ آیهٔ ٢١ •• سورهٔ ٤١ آیهٔ ٤٦

٢ ـ مقصود اخی فرج زنجانی است که درزنجان مدفون است شرح حال رجوع کنید بنفحات الانس .

••• سورهٔ ٩ آیهٔ ١٢١

Marfat.com

ازغریبانی بود که دعوة الغریب لایردها الله .

## امام سعدالدین بغدادی [1]

از بزرگانی بوده که نسبت به عین القضاة ارادت داشته و عین القضاة قسمتی از نوشته‌های خود را بنام او انشاء کرده است.

## امام ضیاءالدین [1]

وی برادر عزیزالدین اصفهانی ومریدعین القضاة بوده‌است از نامه‌هائی که عین القضاة باو نوشته فعلا چیزی در دسترس نیست ولی ازم ت ۳۹ و ٦٤ بر میآید که درمراتب سلوك ازعزیزالدین عقب‌تر بوده است .

«...واین که اخرجت اخی من الظلمات الی النور بر آن دلالت دارد که ضیاءالدین را که برادرتست ازجائی تاریك دست گیری و بجای روشن آوری وبرآن نیزدلالت کند که برادران مسلمان را ازظلمت جهل خلاصی دهی تا عالم شوند ودرقران احیاء الموتی بدین معنی آمده است» م ت ۳۹

بعد از گرفتاری عزیزالدین ضیاء الدین و برادرش صفی الدین ( پدر عمادکاتب ) دراصفهان گرفتار ومحبوس شده‌اند واملاك و اموالشان نیز ضبط گردیده است [2]

---

۱- «ای عزیزمعذوردارقاضی فضولی همدانی از کجا واین سخنهای اسرار از کجا گوینده نمیداندکه چه میگوید شنونده چه داند که چه میشنود وبسیارسالها بروزگار بیزرگان چون امام سعدالدین بغدادی و چون اماء عزالدین و چون امام ضیاءالدین وخواجه کامل‌الدولة والدین نوشتم که مجلدات بود» ت ۸. از مکاتیبی که بامام سعدالدین نوشته فعلا چیزی بدست نیامده است . درباره امام عزیزالدین رجوع کنید بشرح حال عزیزالدین مستوفی اصفهانی فصل پنجم ازهمین باب .

۲- ر.ك. بزبدةالنصرة جزء اول ص ۱۵٤.

Marfat.com

## ابوالمجد مجدود بن‌ادم‌السنائی الغزنوی [۱]

وی یکی‌ازعرفا وشعرای‌عالیمقام پارسی زبان است که علماء وحکماء اورا حکیم و صوفیه و عرفا اورا شیخ نامیده‌اند و درتصوف اورا مرید خواجه یوسف همدانی دانسته‌اند.

حکیم بیشتردرشهرهای بلخ و هرات ونیشابور و سرخس بسر برده و بزیارت کعبه نیزمشرف شده است ودرآخر عمر بغزنین بازگشته و درآنجا بسر برده است.

متصوفه‌اغلب باشعارسنائی استشهاد کرده‌اند چنانکه عین‌القضاة بیشتر اشعاری راکه در آثار خود باستشهاد آورده است از او می باشد [۲] و حتی از شعرهای سنائی درنثرخودنیز تحلیل نموده است [۳]

از آثار حکیم عبارتست از حدیقة الحقیقة و مثنوی طریق التحقیق و مثنوی کارنامه.

در تاریخ وفات وی اختلاف بسیار است مرحوم علامهٔ قزوینی در حواشی چهار مقاله سال ۵۴۵ را تأیید نموده‌اند.

---

۱ـ شرح حال رجوع کنید بمقدمهٔ دیوان سنائی (بسعی واهتمام مدرس رضوی)

۲ـ ر . ك . بفصل دوم ازباب ششم.

۳ـ ر . ك . بفصل اول ازباب چهارم.

Marfat.com

# فصل پنجم

## معاصرین از شهریاران ووزرا

## السلطان مغیث الدنیا والدین محمود بن محمد بن ملکشاه

## الب ارسلان بن داود بن میکائیل بن سلجوق[1]

سلطان محمود مدت ۱۴ سال از ۵۱۱ الی ۵۲۵ در عراق سلطنت داشته و در موقع وفات ۲۷ ساله بوده است . وی بعد از وفات پدر بر تخت نشست و بتحریك ابوالقاسم در گزینی با عمّ خود سلطان سنجر بخصومت بر خاست تا اینکه بعد از هشت ماه مصاف شکست خورد ولی عمش وی را نواخته و مجدداً بسلطنت عراق نشاند ودخترش مهملك خاتون را نیز بزنی او داد یك مرتبه نیز میان سلطان محمود و خلیفه المستر شد بالله وحشتی پدید آمد که بالاخره بعد از محاصرهٔ بغداد با خلیفه مصالحت کرد .

وزرای سلطان محمود عبارت بوده‌اند از :

الوزیر ربیب الدوله ابو منصور القیراطی ـ الوزیر کمال الدین السمیرمی ـ الوزیر شمس الملك عثمان بن نظام الملك ـ الوزیر قوام‌الدین ابوالقاسم ـ الوزیر نوشروان بن خالد .

وفات سلطان محمود در ۱۵ شوال سنهٔ ۵۲۵ در همدان اتفاق افتاده است ودر هفتم جمادی الاخری همان سال ظاهراً عین القضاة باجازهٔ وی بدار آویخته

---

۱ ـ شرح حال رجوع کنید به : زبدة النصرة ص ۱۱۹ ـ مرآة الزمان صفحات ۷۲ و ۷۷ و ۸۹ و ۱۲۵ و ۱۳۶ ـ راحة الصدورص ۲۰۴ ـ حبیب السیر جلد ۲ ص ۲۰۵ .

شده است [۱] .

## ابو نصر احمد بن حامد بن محمد بن عبدالله بن علی بن محمود بن هبة الدین الاصبهانی الملقب بعزیز الدین المستوفی عم عماد الکاتب الاصبهانی [۲]

## (۴۷۲ - ۵۲۶)

وی یکی از رجال کاردان دولت سلجوقی در عراق بوده که در ممالك سلطانی منصب استیفا بدو تعلق داشتند است او را در حق عین القضاة ارادت خاصی بوده و همیشه از او حمایت میکرده است و بدین جهت عین القضاة رسالهٔ یزدان شناخت را برای مطالعهٔ وی تألیف نموده و تقریبا نیمی از مکتوبات نسخهٔ کتابخانه مراد ملا ( ترکیه ) را نیز بدو نوشته است .

ابن خلکان در وفیات الاعیان گوید :

«کان العزیزُ المذکورُ رئیسا کبیرَ القدر ولی المناصبَ العلیة فی الدولةِ السلجوقیة و لم یزل مقدّما فیها قصدهُ بنو الحاجات و مدحه الشعراء و احسن جوائزَهم و فیه یقول ابو محمد الحسنُ بنُ احمد بن جلنا البغدادی الشاعرُ المشهورُ من جملةِ قصیدةٍ :

امیلو بنا نحو العراق رکابکم لنکتال من مال العزیز بماعه

و للقاضی ابی بکرٍ احمد بن محمد الارّجانی المقدم ذکرهُ فیه مدائحُ و الابیاتُ البائیةُ المذکورةُ فی ترجمته هی من جملة قصیدة

---

۱ - ر ۰ ك ۰ بژوهشی در تاریخ آذربایجان ص ۱۸ .

۲ - شرح حال رجوع کنید به زبدة النصرة جزء اول ص ۱۵۲

Marfat.com

طويلة يمدحُ بها عزيز الدين المذكورَ و كانَ ابنُ اخيهِ العمادُ يفتخرُ به كثيرا و قد ذكرهُ فی اکثر تواليفه و كان فی آخر امره مُتولیَ الخزانةِ للسلطان محمودِ بن محمدِ بن ملكشاهِ بن الب ارسلانَ السلجوقیّ و كانَ السلطانُ محمودُ المذكورُ زوجَ بنتِ عمهِ السلطان سنجر بن ملكشاه فماتتْ عندهُ فطالبهُ عمه بما خرج معها فی جهازها من انواع التحف والغرائب التی لا توجد فی خزائن الملوك فجحدها محمودٌ و خاف من عزيز الدين ان يشهد بما وصل صحبتها لانه كان مطلعا عليه من جهة الخزانةِ فقبض عليه وسيرهُ الی قلعةِ تكريت وكانت القلعةُ لد اذذاك فحبسه بها ثم قتله بعد ذلك فی اوائل سنةِ خمس وعشرينَ وخمسمائةَ رحمه الله تعالی وذكرَ ابنُ اخيد عمادُ الكاتبُ فی كتاب الخريدةِ ان مولدهُ باصبهانَ سنةَ اثنتين وسبعينَ و اربعمائةَ و قتلهُ سنةَ ستٍ و عشرينَ و خمسمائة بتكريت و كان قبضهُ ببغداد وذكر العماد الكاتبُ انهُ لما قتلَ كان الاميرانِ نجمُ الدين ايوبُ ابو السلطان صلاحِ الدين واخوه اسدُ الدينِ شيركوه فی القلعةِ المذكورة مُتولی امورها وانهما دافعا عنه فما آجدَی الدفاعُ».

ابن اثیر در ذیل حوادث سنهٔ ۵۲۵ مرگ سلطان محمود و علت گرفتارشدن عزیزالدین را اینطور شرح داده است :

«فی هذهِ السنة فی شوال تُوفّیَ السلطانُ محمودُ ابنُ السلطانِ محمدِ بهمدان و كان قبل مرضه قدخاف وزيرهُ ابو القاسمِ الانسا بادی جماعةٍ من الامراءِ و اعيانِ الدولةِ منهم عزيزُ الدين ابو نصرٍ احمدُ بن حامدِ المستوفی و الاميرُ انوشتكين المعروف بشير گير و ولدهُ عمر و هو

امیر حاجب السلطان و غیرُهم فاما عزیز الدین فارْسلهُ مقبوضا علیه الی مجاهدِ الدین بهروز بتکریت ثم قُتل بها و اما شیر گیر و ولده فقتلا فی جُمادی الاخری ثم اِنّ السلطان مرضَ و توفّیَ فی شوال و اُقصدَ و لدهُ الملك داود فی السلطنة ...» .

صاحب مرآة الزمان ذیل سنهٔ ۵۲۱ گوید :

« و فیها وَرَدَت الاخبارُ آن السلطان محمود لما وصلَ الی همدان قبض علی العزیز وصادره واْعتقله و علی وزیره ایضا کذلك وسببهُ ان الوزیرَ تکلمَ فی العزیزوان یرنقش الزکوی تکلمَ فی الوزیر و قال للسلطان هذا اخذَ الاموال کلها من الخلیفة و اتفقَ مع وزیره ابن صدقةَ ان یُرحلاكَ من بغداد ولاتبلغ غرضا فکلما جری علیك منه »

صاحب حبیب السیر در جلد دوم جزء چهارم صفحهٔ ۱۸۶ بنقل از جوامع التواریخ علت حبس وقید عزیزالدین را اینطورشرح میدهد :

« قوام الدین ابوالقاسم بر قتل اعاظم بغایت دلیر بود باندك زلتی و جزوی خطیئتی در کشتن مردم سعی و اهتمام مینموده چنانچه روزی در سر دیوان او عزیزالدین اصفهانی که در ممالك سلطانی منصب استیفا تعلق بوی میداشت و اندك گفت و شنیدی واقع شد قوام الدین در حال بحبس و قید عزیزالدین مثال داد وآن بیچاره بمجلس شتافته بر سبیل اعتذار این رباعی بنظم آورده نزد وزیر ارسال داشت :

گر تو ز گناه من خبر داشتئی　　چون گرگ عزیز مصر پنداشتئی
من گرگ عزیزمصرم‌ای صدر بکن　　با گرگ عزیزمصر گرگ آشتئی

Marfat.com

وقوام الدین این رباعی درجواب نوشت :

گر زانکه تو تخم کینه کم کاشتئی  در جنك نصیب صلح بگذشتئی
اکنون که زمانه پایدار است مرا  بی‌بهره نماندیی ز گرگ آشتئی

و عزیزالدین اصفهانی هم در آن حبس از جهان فانی انتقال نمود ».

درهرحال عین القضاة در ارشاد و هدایت عزیزالدین وترقی و تکمیل وی در راه سلوك سعی بلیغ بخرج میداده است :

« هیهات تو چه دانی که چه میرود ای مسکین در خدمت سلطان محمود عمر عزیز خود خرج میکنی ترا با حدیث کفش مردان چه کار عاشقان راه خدای دیگرند و روندگان سلطان محمود دیگر چه گوئی این سلطان نه چون تو مخلوقیست؟» م ت ۴۲ .

« جوان مردا تا کی ؟ در خدمت شرفشاه چرا خدمت خدای تعالی نکنی که ترا وشرفشاه را از قطرهٔ آب بیافرید » . م ت ۷۲ .

« ای عزیز اگر گویم شب وروز جز بمعصیت مشغول نیستی برنجی چه گوئی شب و روز جز این کاری داری که قریب ده بار هزار هزار دینار بظلم بقلم خویش قسمت کنی ؟ اگر مال صالحست مستحق آن نه ترکانند هر معصیتی که ترکان کنند در خرج آن مال ، تو در آن معاصی شریکی نشنیدی که مصطفی صلعم چه گفت ... » م ت ۴۴ .

« ... اکنون چه تدبیر است ترا غم خود نگرفته است دیگران غم تو کی خورند هر چه بفرمان صاحب دلی کنی آن طاعتست و ثمرهٔ آن هدایتست که العلماء ورثةُ الانبیاءِ » م ت ۱۶ .

Marfat.com

در مکتوب ۱۶ به پیشرفت عزیز الدین در راه سلوك اشاره کرده و گوید:

«تو در این‌دو سال مگر بیست مجلس با من ننشستی می نگر که ایمانت اکنون چونست پیش ازاین چون بود پس بدان که بانجباء الاصحاب که ده سال صحبت کنند چون باشند».

نامه‌هائی که عین القضاة به عزیز الدین نوشته‌همه در اصول تصوف و دقائق و رموز عرفان است و از مکتوب ۳۵ بر میآید که طریقهٔ ارشاد و هدایت او بیشترمتکی بتعلیمات کتبی بوده است:

«دیروز پنداشتم که برادر اعز بشهر خواهد آمدن و نیامد از این سبب نامه اینجا بماند ومرا ملالتی براه میآید».

عین القضاة در جائی عزیز الدین را منصور و درجائی دیگرابومنصور خطاب کرده است وچون در تواریخ نام وی را ابونصر احمد بن حامد ذکر کرده‌اند بنابر این باید گفت ضبط منصور با ابومنصور از مسامحه وتصرف نساخ است:

«بدان‌ای‌برادرعزیزتو که‌منصوری که‌کامل‌کاری کردبی‌مشورت‌وارجو من الله ان یتقبل ذلك منه، کار دین بلعجب کاریست» م ت ۶۳.

«سلام کامل الدوله ابومنصوربرساندوبگوید که هم امروز نامهٔ‌منفرد نوشته بودم» م ت ۷۲

در دو مکتوب باسم‌برادران عزیزالدین‌اشاره نموده است:

«... آنکه برادرانت محمد و مقدم بدانند که چه معنی بود در

بر که که اورا نگذاشت که بقدم ظاهر راه بادیه‌رود ذلك یوم التغابن»[•].

م ت ۱۳

---

• سورهٔ ٦٤ آیهٔ ۹

Marfat.com

«... تو و کامل و وحید بلعن[1] و برادرت مقدم وضیاء الدین و غلامت برغش هم در دایرهٔ عوامند[1] در دین بار خدای تعالی اما تفاوت بود از مقصود بیفتادم» م ت ٦٤ .

عزیز الدین با کامل الدوله ارتباط و آشنائی داشته و در طریقت هم قدم بوده‌اند و عین القضاة در وقتی که کامل الدوله بی اجازه وی کرده‌بوده به عزیزالدین نوشته :

« این نوشته که بتو نوشتم و با این فرستادم در معنی وقتی که کامل کرد طرفه نوشته ایست داروی روز باد» م ت ٦٤ .

و در مکتوب ٤٦ گفته که در طریقت کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است :

« امروز در حق برادرم کامل سلمه الله حرفکی نوشته‌ام و در آنجا گفته‌ام که کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است و این سخن را تحقیقی و غموضی است و همه روزه درخاطر می‌بود که در این حدیث چیزی نویسم »

برای مودتی که فیما بین عزیز و عین القضاة بوده عده‌ای حسد می برده‌اند:

«... مثلاتو که‌عزیزی یاپدرم چنانکه حکایت کردم درماضی‌مسکین ابلهی بندانست[1] شنودن که‌من گفتم ثلثی‌ازنبوت‌درعزیزاست یادرپدرم‌امااین کس را معذور میدارم خدای تعالی عذر او میخواهد بخودی خود میگوید

لیس علی الاعمی حرج و لاعلی الاعرج حرج ولاعلی المریض حرج ... م ت ٤٨

---

١ ـ کذا ، سورهٔ ٢٤ آیهٔ ٦٠

Marfat.com

عین القضاة دربارهٔ رقص و واقعه‌ای کـه پدرش را درآن مجلس اتفاق افتاده بوده‌چنین نوشته است :

«... وپدرم همچنین روزی برپای ایستاده بود ، من وجماعتی عدول حاضر بودیم در خانهٔ مقدم صوفی ما رقص میکـردیم و بوسعید ترمـدی بیت میگفت پدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی را دیدم که با شما رقص میکرد ولباس او چنین وچنین بود و بیدار بود که دید نه خفته،ونه من دیدم ونه دیگران،چه گوئی اگر کسی گوید قاضی که شب وروزحرام‌خورد وتزویر کند این حال شریف‌اورا نبود وپدرم را شکی‌نبود که او دید از خود این حال اینجا یقین داند که مصطفی (ص) جبرئیل را چون دیدی ودیگران ندیدندی اما باشد که پدرم یك بار دید کس بود که هرروز ده بار بر او این حال گذر کند با خدای تعالی نتوان گفت که چرا این دولت یکی را دادی دیگری را ندادی و اگر گویند هیچ سودی ندارد ای دوست چنانکـه مستوفی سلطان که منصبی دنیوی است بتو داد و بکسی دیگر نداد چندین هزارمتصرفان ازاقران تودرآیند وبیرون روند ویکی بدین نرسد » م ت ٤٨

## قوام الدین ناصر بن علی ابوالقاسم درگزینی

وی از وزرای سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه و طغرل بوده که سبب قتل عده‌ای ازبزرگان من‌جمله عزیزالدین مستوفی اصفهانی وعین القضاة شده است اصل او از انساباد بوده وخود را بدرگزین منسوب میکرده

---

١ـ شرح حال رجوع کنید به : زبدة النصرة صفحات ١٢٤ و ١٤٤ و ١٦٨ و ٢٤٥ ـ راحة الصدور ص ١٧٠ ـ آثار الوزراء تألیف سیف الدین حاجی ـ حبیب السیر جلد ٢ ص ١٠٢

Marfat.com

در ابتدا به نیابت یکی از اصحاب سلطان محمد بن ملکشاه قیام نمود و در زمان‌سلطان محمودبن محمد وزارت مملکت عراق براومقرر گشت(سنهٔ۵۱۸)

پس از وفات سلطان محمود کارهای دولت عراق همگی بدست ابوالقاسم در گزینی بود تا اینکه سلطان سنجر بمناسبت فوت پسر برادرش محمود بعراق‌آمد و ابوالقاسم از وی خواهش کرد که اورا بوزارت بر گیرد و سنجر پذیرفت و خودش درعراق بتمشیت امورطغرل بن محمد بن ملکشاه پرداخت .

در سال ۵۲۷ خبث طینت این وزیر خون آشام برطغرل مسلم گشت و دانست که سبب ریخته شدن خونهای نا حق بزرگان و همچنین سبب بهم خوردن بین او و سلطان سنجر در اثر پلیدی همین وزیر است لهذا امر کرد اورا درشاپورخواست بدار کشیدند .

الحاصل‌آنکه قوام الدین ابوالقاسم مردی توطئه ساز و تبه کار بود و دردولت محمود و سنجرمرتکب جنایات زیادی گردید و عده‌ای از بزرگان را بنا حق کشت و سلطان محمود را نیز او وادار نمود که بر عم خویش سنجر عصیان کند و بعداً هم امرای ماوراء النهر و حله و فارس و شبانکاره را شوراند .

قوام الدین ابوالقاسم باسنائی مکاتبه داشته وحکیم دو قصیده در مدح وی سروده است[1]

## علاء الدوله

تاج الدین علاء الدوله کسی است که عین القضاة رسالهٔ علائی را

---

۱ـ ر۰ ك ۰ بدیوان سنائی صفحات ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۱۴

( در بیان مذهبی که سلف صالح بـر آن بـوده‌اند ) از بهـرخزانهٔ او بزبان تازی تألیف نموده است [1] .

## جمال الدین [2]

جمال الدین شرف الدوله از شاهزادگانی است که رسالهٔ جمالی ( در سه فصل ) بزبان فارسی ازبرای او تألیف گردیده است [3]

---

۱ـ ر ، ك ، بفصل چهارم از باب سوم .

۲ـ ظاهراً این شخص شرف الدولة بن شبر گیر است . شرح حال رجوع کنید بهزبدة النصرة صفحات ۱٤۸ و ۱۵۵ و ۱۵۷ .

۳ـ ر ، ك ، بفصل چهارم از باب سوم .

# فصل ششم

## کمالات

کمالات صوری و معنوی عین القضاة را بهترین گواه همانا تألیفات اوست وعموم نویسندگان[1] در ذکاء و فضل اورا یگانه روزگاردانسته‌اند.

ونوشتهٔ سمعانی وسبکی نیز می‌تواند صادق‌ترین شاهد فضل خانوادهٔ وی باشد :

« میانه آذربیجان منها القاضی ابولحسن علی بن الحسن بن علی المیانجی قاضی بهمذان اُستشهد بها و ولده ابوبکر محمد سمعا الکثیر و تفقها هذا کلام المقدسی و اما القاضی ابوالحسن علیُ بن الحسن بن علی المیانجی فهو احد الفضلاءِ و المشهورین بالعراق تفقه ببغداد علی القاضی

---

۱ـ ر. ک. به : خریدة القصر ص ۵۸ ـ زبدة النصرة ص ۱۵۱ ـ معجم البلدان جلد ٤ ص ۷۱۰ ـ میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۳۲۰ ـ طبقات الشافعیة الکبری نقل ازقول ابن سمعانی جلد ٤ ص ۲۳۶ ـ الوافی بالوفیات جلد ۱۵ ـ مرآة لجنان ص ۲٤٤ ـ مجمع الآداب ص ۲٤۰ ـ نفحات الانس ص ۳۷۱ ـ تذکرهٔ هفت اقلیم ص ۱۲۰۱ ـ تذکرهٔ عرفات ـ شذرات الذهب ص ۷۵ ـ خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰ ـ تذکرهٔ حسینی ص ۲۰۵ ـ طرائق الحقائق جلد دوم ص ۲۵٤ ریاض العلماء باب العین من القسم الثانی ـ مجالس العشاق ص ٦۸ ـ ریاض العارفین ص ۱۷٦

Marfat.com

ابی الطبیب الطبریّ سمع ببغداد ابا الحسن القزوینی و ابا محمد الحلال و ابا الحسین القدوری و غیرهم رَوی لنا عنه ابونصر محمد الصانع باصبهان و لم یحدّثناعنه فیما اظن احد سواه ورایت کتابا للشیخ ابی اسحق الشیرازی الی القاضی المیانجی فکتب علی عنوانه الشاکر و المفتخر به و الداعی له ابراهیمُ بن علیٍ الفیروز آبادی و من شعره المَلیحُ ما انشدنی ابوالفتوح محمدُ الطای انشدنی ابوبکر محمد بن علی المیانجی انشدنا والدی القاضی ابوالحسن لنفسه یمدح ماوشان همذان وهو موضع بسفح الجبل کثیرالشجر و الخضر و الماء العذب و الظلال ...

و اٰبنهُ ابوبکرٍ محمدُ بن علی المیانجی ولی القضاءَ بهمذان و کان فاضلا ذکیا حسنَ الظاهر» الانساب ص ٥٤٧ .

« محمدُ بن علیِ بن الحسن القاضی ابوبکرِ المیانجیِ الهمذانی قال اٰبنُ الصلاح فاضل وابن فاضلٍ وابوفاضلٍ فهو اٰبنُ القاضی علیِ المیانجی وابوعینِ القضاة عبدِالله صحب الشیخَ ابااسحق الشیرازی وقال ابن‌السمعانی فی الانساب منه ولی القضاء بهمذان قال و کان فاضلا ذکیا حسنَ الظاهر »

طبقات الشافعیة الکبری جلد ٤ ص ٨٧

پدر و جدش هردو ازفضلا و مشهورین بوده و درهمدان شغل قضاوت داشته‌اند و از عبارت خود عین القضاة بر میآید که پدرش ابوبکر محمد با صوفیه الفت وآمیزش داشته است :

« ندانم که شنیده باشی این حکایت که من و پدرم و جماعتی از ائمهٔ شهر ما حاضر بودند در خانهٔ مقدم صوفی پس ما سماع میکردیم و بوسعید

ترمدی بیتکی میگفت پدرم بگریست و در گریه گفت خواجه احمد غزالی را دیدم که با ما سماع میکرد و لباس اورا نشان داد که چنین وچنین بود شیخ بوسعید گفت نمی‌یارم گفت که مرگم آرزو میکند درحال من گفتم بمیرای بوسعید ، درساعت بیهوش شد وبمرد ، مفتی وقت دانی که خود که باشد گفت چون زنده را مرده میکنی مرده را نیززنده کن گفتم مرده کیست گفت فقیه محمود ، گفتم خداوندا تو فقیه محمود را زنده کن درساعت زنده شد » ت ۳۷ .

و درم ت ٤٨ این واقعه را بدین شرح نقل کرده است :

«••• وپدرم همچنین روزی برپای ایستاده بود ، من وجماعتی عدول حاضر بودیم در خانهٔ مقدم صوفی ما رقص میکردیم و بوسعید ترمدی بیت میگفت پدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی را دیدم که با شما رقص میکرد و لباس او چنین و چنین بود و بیدار بود که دید نه‌خفته ، و نه من دیدم ونه‌دیگران ، چه گوئی اگر کسی گوید قاضی که شب و روز حرام خورد وتزویر کند این‌حال شریف اورا نبود وپدرم را شکی‌نبود که او دید از خود اینحال اینجا یقین داند ••• » .

با اینکه هیچ یك‌از نویسندگان از کیفیت تحصیل و تلمذ او قبل از میل به تصوف و رسیدن به خدمت احمد غزالی سخنی نگفته‌اند ولی همین‌قدر معلوم است که در ادب و نحو و صرف و کلام و فقه و حدیث و اصول و حساب و منطق سر آمد عصر خود[1] و خصوصاً تبحر وی در تاریخ بی‌نظیر

---

۱ـ ر ۰ ك ۰ به شکوی صفحات ٦٥ الی ٦٧

بوده است[1] و بلهجه‌های رازی و فهلوی‌نیز آشنائی داشته است[2] .

آنچه مسلم است عین القضاة ضمن غور درتمام اقسام علوم قبل از سن بلوغ ( حدود سنهٔ ٥٠٧ ) متوجه صوفیه شده و رسالـهٔ خـود را در تصـوف که عبارات و کلمات آن بعدها دستاویزقتل وی شده نوشته است :

« ... اجلْ و هذا الفنّ من العلم و ان کان اعلقَ بالطباع و اخفّ علی الاسماع فقد و دّعته و فارقْته منذ قاربت البلوغ و راهقته فاقبلتُ علی طلب العلوم الدینیة و اشتغلت بسلوك طریق الصوفیة » ش ٣٠

و شاید هم مقدمات علوم را نزد پدر خود آموخته است در هر حال اطلاعات وسیع او حکایت از یك قوهٔ فهم و ادراك بی نظیر و فوق العاده‌ای مینماید :

« دریغا هر که خواهد که بیواسطه اسرار الهیت از او شنود گو از عین القضاة همدانی شنو که گفت ان الحق لینطق علی لسان عمر این باشد اگر ممکن باشد که از سمع و بصر و علم حق تعالی چیزی از موجودات و مکونات بیرون باشد ممکن باشد که از سمع و بصر و علم این رونده خالی و بیرون باشد هر چه در موجودات باشد از او پوشیده نباشد این سر تخلقوا باخلاق الله باشد » تمهیدات ص ٤٤ .

از کتابهائی که بیشتر بمطالعهٔ آنها می‌پرداخته قوت القلوب ابوطالب

---

١ـ ر . ك . بشکوی از صفحهٔ ٣٤ الی ٦٠

٢ـ ر . ك . بفصل دوم از باب پنجم .

Marfat.com

ملی و تألیفات امام محمد غزالی بوده است[1] و ضمن احاطه بر سایر آثار متصوفه از نوشته‌های حلاج نیز خیلی متأثر بوده است .

در هر صورت با تأییدات غیبی و کمال و فضیلت فوق العاده‌ای که که داشته چنان در شرح معضلات و کشف حقائق از مسائل الهی و حکمت وتصوف قدرت نشان داده است که بجرأت توان گفت که بین عرفای متقدم وی را نظیر و بدیلی نبوده است و در واقع بایستی او را از هرلحاظ مقدم و پیشوای عرفای زمان بعد دانست .

آتش عشقی که در کانون سینه‌اش شعله ور بوده چنان او را از خود بیخود نموده بوده که جزطلب فنا وناله وسوختن کاری نداشته است .

« کجائی تو این دیوانهٔ عشق را ندیدهٔ که همچون بلبل از هجران گل سراید و بانگ و فریاد دارد و چون گل را بیند از شوق هزار چندان شود . ای عزیز روزگاری بر این شیفته میگذرد که از وجود خودنیز ننگ میدارم و جز ناله و سوختن سودی نه ، چون با او باشد از بیم چندانی شوق نکند که مبادا فراق درمیان آید تونیزاین بیت‌ها ازسردردمیگوی ومیگری :

معشوق منی بی‌تونمی‌یارم زیست　　درمان وصال تو نمیدانم چیست
تا قصد فراق کرد دیوانه دلم　　درعالم کس‌نیست که‌برمن‌نگریست

م ت ۳۲

« و انا الانَ منذ سنین لیس لی شغل الا طلب الفناءِ فی ذلك الشیئ والله المستعان علی اتمام ماولیت وجهی شطره ولو عُمرتُ عمرَ نوح وافنیته فی هذا الطلب لکان له بعد قلیلا» مقدمهٔ زبدة الحائق .

---

۱ـ ر ۰ ك ۰ م ت ۱۷ و ۲۲ و۳۶ و ۴۰ و۴۴ و ۶۷ و۱۱۵ وشکوی صفحات ۳۴ و ۳۷ و ۴۲ و ۵۰ و ۵۱ .

Marfat.com

وی بین مذاهب مختلف فرقی قائل نبوده :

«... دریغا هفتاد و دومذهب که اصحاب بحث با یکدیگر خصومت میکنند وازملت هریکی‌خود را ضد میدانند ویکدیگررا میکشند، اگر همه جمع آمدندی و این‌کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی که همه یك دین و یك ملتند تشبیه خلق را از حقیقت خود دور کرده است وَمایَتَّبِعُ اَکْثَرُهُمْ اِلّا ظَنّاً، اِنَّ الظَّنَّ لایُغْنی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً اسماء بسیار است اما اسم ومسمی یکی باشد » ت ۴۹

و مطالبی را که امام محمد غزالی و دیگران در کتب خود باحتیاط بیان کرده بودند او بواسطهٔ وارستگی و در بند خود نبودن با بی‌پروائی تمام بتجزیه وتحلیل آن‌مطالب پرداخته است :

«... اول ما خلق الله نوری ،نور او را ابتدا و منشاء همه اختلافها و قسمتها کردند که فِطْرَتَ اللهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لاتَبْدیلَ لِخَلْقِ اللهِ.. این باشد دانم که ترا در خاطر آید که محمد (ص) را ثمرهٔ شجرهٔ الهی میخوانند این چگونه باشد اگرخواهی که شکت برخیزد نیك گوش دار اگر چه از برای این سخن خونم بخواهند ریختن اما هم دریغ نخواهم داشتن و بترك خود بخواهم گفتن،دیگران چون کهدربند خود بودند یارا و زهرهٔ گفتن نداشتند که گویند » ت ۴۰ .

سرمست‌ازعشق بوده سخنهای مستی آغازنموده وبرای جانبازی درراه عشق ورسیدن بمعشوق بیقراربوده است :

«ای‌دوست‌هان‌سرچه‌داری؟سر آن‌داری که‌سردربازی‌تااوهمسرتوشوددریغا

---

* سورهٔ ۱۰ آیهٔ ۳۶ ** سورهٔ ۳۰ آیهٔ ۲۹

Marfat.com

کس سر آن ندارد فردا باشد که عین القضاة را بینی که چون این توفیق یافته است که سرخود فدای او کند تا سروری باید من خود میدانم که کارمن چون خواهد بودن اما ای عزیز این بیت‌ها بشنو :

چندان ناز است زعشق تو در سر من  کاندر غلطم که عاشقی تو بر من
یا خیمه زند وصال تو در سر من  یا در سر این غلط رود این سر من»

ت ۳۶

« اگرمذهب مرد را بخدارساند اواسلام است واگرهیچ آگاهی ندهد نزدیك خلق از کفر بدتر است و اسلام نزد روندگان آنست که اورا بخدای رساند و کفر آنست که طالب را منعی و تقصیری بازآید که از مطلب بازماند طالب را بانهندهٔ مذهب کاراست نه بامذهب :

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش  عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
تا کی دارم عشق نهان در دل خویش  مقصودرهم توئی نه دین است و نه کیش»

ت ۹

«ای دوست عاشقان را دین ومذهب عشق باشد، بلکه دین ایشان جمله معشوق بود، نه آنکه تواورا مجازی شاهد خوانی، هر که عاشق خدا باشد جمال لقاء الله مذهب اوباشد» ت ۴۲

وپیوسته درمقام حزن وفکر بوده است :

«... دریغا کس چه داند که این تمثل چه‌حال دارد در تمثل مقامها وحالتهاست مقام دیگر از آن تمثل آن باشد که هر که ذرهٔ از آن مقام بدید چون در آن مقام باشد آن مقام اورا از او بستاند وچون بی آن مقام باشد یك

Marfat.com

لحظه از فراق و حزن بـا خود نباشد ،تفکر از این مقام خیزد از مقامهـای مصطفی (ص) یکی فکربود و یکی حزن‌بود عایشه گفت: کان رسول الله دایم الفکر طویل الحزن ، دریغا چه دانی که این مقام با هر کسی چون میکند کافرم که هرچه بمن میرسد اگرنه از بهر این مقام است ، باش تا ذرهٔ از این مقام برتمثل صورتی بتو نمایند آنگه بدانی که این بیچاره در چیست ، دانی که این چه مقام است ؟ این شاهد بازی است چه می‌شنوی دریغا هر گزخود ترا شاهدی نبوده است وجگرت از دست عشق و غیرت آن شاهد پاره نشده است » ت ۴۳ .

واز عوالم معمولی و عادی تصوف بریده و روح عجیب و آسمانی پیدا کرده بوده که در واقع بمقام خاص الخاص رسیده و کیفیت رفتار و گفتارش منوط بارادهٔ حق بوده است :

« ...مقصود آنست که آنچه آن عزیز بزرگوار بسئوال ازمن پرسید من بجواب آن دستوری با نهاد وحقیقت خود بردم وحقیقت ونهادم دستوری بادل داد و دلم دستوری بـا جـان مصطفی (ص ) برد و روح مصطفی ( ص) از حـق سبحانه و تعالی دستوری یافت ،پس‌هر چه در مکتوبات این بیچاره خوانی و شنوی از زبـان من شنیده باشی و آنچه از زبـان من شنیده باشی از روح مصطفی ( ص) شنیده باشی وآنچـه اززوح مصطفی (ص ) شنیده بـاشی از خدا شنیده باشی که و ما ینطق عن الهوی ۰ ان هوالا وحی یوحی ۰۰ بیان دیگر من یطع الرسول فقد اطاع الله ۰۰۰ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله ۰۰۰۰ همین معنی دارد . و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی ۰۰۰۰۰ منبع این همه شده است ای عزیز

---

• سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۳ ۰۰ سورهٔ ۵۳ آیهٔ ٤ ۰۰۰ سورهٔ ٤ آیهٔ ۸۲ ۰۰۰۰ سورهٔ ٤۸ آیهٔ ۱۰
۰۰۰۰۰ سورهٔ ۱۷ آیهٔ ۸۷

Marfat.com

لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب* اذنی ودستوری داده‌است بسخن گفتن و واقعه نمودن پیران بامریدان، و کلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك** گفت ما قصهٔ انبیاء و رسل بر تو میخوانیم و مقصود از همه آرام و آسایش دل تو میجوئیم، چون حال چنین است من نیز چنانکه آید گوید و از آنچه دهد من نیز زبده بر خوان کتابت نهم و ترتیب نتوان نگاه داشت که سالك رونده اگر متلون بود اندرتلوین بماند متوقف شود وساکن ماند سخن گفتن حجاب راه اوشود امااگر گوید واگرنه باخطر باشد اما ترتیب نظم و عبارت در کسوت زیباتر تواند آوردن این همه هنوز نصیب خاص باشد،من عرف الله کل لسانه همین معنی باشد این سخن هنوز تحقیق و حکمت باشد، اما خاص الخاص خود رسیده باشد ایشان را با خود ندهند و اگر دهند روزگار بحساب گذارند وخود بجائی نماند که آنگه ازآن وصف کند، مقام بی نهایت دارد اگردستوری‌ازخدای تعالی با اهلان سخنهای چند ازبهر اقتدا واهتدا بگوید ، اما ترتیب نگاه نتوان داشتن اما اصل سخن سخت قوی و بر جای باشد اما هر کس خود فهم نکند زیرا که در کسوتی و عبارتی باشد که عیان آن در عین هرخسی نیاید در این مقام من عرف الله طال لسانه بود که چون خود را خایب بینم آنچه گویم‌خود اختیارما نباشد وآنچه بوقت اختیاردهند خود نوشته شود که والله غالب علی امره *** یعنی علی امر عباده یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید **** ت ۸

مجلس و محضر درسش نیز بسته باحوال دل بوده و ترتیب معینی نداشته است :

---

سورة ۱۲ آیة ۱۱۱* سورة ۱۱ آیة ۱۲۱** سورة ۱۲ آیة ۲۱*** سورة آیة

Marfat.com

«بدان و آگاه باش که دل آدمی را جزری ومدی هست و چند گاهست تامن دراین سودام ، وقت باشد که‌درشبانروزی‌چهارپنج نوشته بنویسم هریك هفتاد وهشتادسطر که درهر کلمهٔ ازآن گوهری‌بود قیمت،ومن درآن‌کاره باشم آن نوشتن را بچند گونه و ریاضتی میکنم که این چه بلاست که من بدان مبتلا شده‌ام و کدام روزبود گوئی که‌سرخویش درسرزبان وقلم خویش کنم و همه هرروزهفت یاهشت مجلس علم رنگارنگ باخلق مختلف گفته باشم، که درهرمجلسی ازآن والله اعلم کم ازهزارکلمه نگفته باشم وندانم که سردرزبان بازباشم یا درقلم ، والله اعلم، وگاه بود که دو ماه وسه ماه بر آمدند نه درس مهم توانم گفت ونه‌چیزی توانم نوشت و من درآن کاره که چرا چنین میرود تقصیرمیکنم درنشرعلم،روزگارمتعلمان ضایع میکنم، چه‌توان کرد» م ت۷۸

و کسی را ازارشاد و هدایت برخوردار میساخته که همگی دل و جان خود باوتسلیم کرده باشد :

« اگر کسی را چنانکه دل من خواهد ازطالبان یابم چون دوسه‌سال بحکم من زندگانی کند کمتر نه ، این حقایق را بروی مکشوف توانم کرد بحکم آنکه در روزگار درازبدان توان رسید... اما بسی چهل وشصت سال بدان رسیدن محال بود » م ت ۵۲

« ومن حکم بر کسی نکنم، اگرهمگی‌دل وجان خودبمن تسلیم کند باشد که بروحکمی بکنم » م ت ٦٧ .

وظاهراً اغلب مریدان خویش‌را در خانقاه می‌نشانده وخود نزدرآنجا بسرمی‌برده است :

Marefat.com

« این علم فرض است طلب کردن و اگر بعراق نیابی بخراسان باید رفتن که اطلبوا العلم ولوبالصین،هذا مضی، درخانقاه می‌باشم شب و روز،وچند کس را درآنجا نشانده‌ام » م ت ٦٥

«امروزدرحق برادرم‌کامل سلمه الله حرفکی نوشته‌ام ودر آنجا گفته‌ام که‌کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است و این سخن را تحقیقی و غموضی هست وهمه روزه در خاطر می‌بود که در این حدیث چیزی نویسم ،چون‌نماز دیگربرتربت فتحه رحمه الله بکردم وبخانقاه باز آمدم درخاطرآمد که بباید نوشت وندانم وقت چه املا کند » م ت ٤٦

وازتصریحی که‌درتمهیدات ومکتوبات نموده «مجلس رقص وسماع نیز داشته ودعایش درسماع اغلب اشعارحسین بن‌منصورحلاج‌بوده که بواسطهٔ آن طلب فنا میکرده است :

« ندانم که شنیده‌باشی این حکایت؟ که من‌وپدرم‌و جماعتی ازائمه شهر ما حاضر بودند در خانهٔ مقدم صوفی پس ماسماع میکردیم وبوسعید ترمذی[1] بیتکی میگفت » ت ٣٨

« من خود این قتل در سماع بدعا میخواهم دریغا هنوز دور است کی باشد وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ* دانم که گوئی دعا کدام است که در سماع گفته می‌شود این بیتها باشد که حسین منصور رحمه‌الله پیوسته گفتی[2] ... »ت ٣٨

«... و پدرم همچنین روزی برپای ایستاده بود من و جماعتی عدول حاضربودیم درخانهٔ مقدم صوفی[3]، ما رقص میکردیم ...» م ت ٤٨ .

---

١ـ ازمریدان عین‌القضاة بوده است .

* سورهٔ ١٤ آیهٔ ٢٣

٢ ـ دربارهٔ‌اشعارحسین‌بن‌منصورحلاج رجوع کنید : بیاورقی فصل هفتم ازهمین‌باب

٣ـ ازمریدان عین القضاة بوده است .

Marfat.com

# فصل هفتم

## پایان زندگانی وشهادت

پایان زندگانی عین‌القضاة توأم باسوزو گداز عشق بوده وآرزوئی جز طلب فنا وجانبازی‌درراه معشوق نداشته است :

« سالکان حضرت الهیت برفنون و تفاوت آمدند بعضی از ایشان بینا درون شده‌اند و باطن خود را دیده‌اند که زنار داشتند پس خواستند که ظاهر ایشان‌موافق باطن‌باشدزنارظاهر نیز بستندو گفتند باطن که‌مسکن‌ربوبیت‌است آکنده بکفروضلالت بود و از زنارخالی نباشد اگر ظاهر که محل نظرخلق است زناردارد با کی نیست،دریغا چه فهم خواهی کردن چه دانی که چه گفته میشود و گروه دیگرمست آمدند زنارنیز بربستند وسخنهای مستی آغاز کردند بعضی را بکشتند و بعضی را مبتلای غیرت او کردند چنانکه این بیچاره را خواهدبودن‌ولی ندانم که کی خواهد بودن هنوزدوراست وبعضی‌را بدیوانگی وجهل نسبت کردند مقصود ایشان‌آن بود تارسته‌شوند ازآفت وزحمت قالب، نام دیوانگی برخود افکندند تا از صداع خلق نجات یافتند چنانکه آن رونده گفته است :

هر زمانم جان و دل نزدیك دلبر میشود
وز جمال و حسن رویش هر دو کافر میشود
پس میان جان‌ودل این‌قالبم زحمت‌شده‌است
بی تن و قالب مرادم خوش میسر میشود

ای دریغا خلق ندانند که از کفر و زنار مقصود ایشان چیست :فان‌فی الخمر معنی لیس فی‌العنب، کفروزنارایشان از راه خدا باشد و معین برکار و طریقت ایشان باشد،بگفتند که هلاك به بود که با غیرزند گانی کردن تا از خلق نگذری بخالق نرسی ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله*این معنی باشد کجائی تو این دیوانهٔ عشق را ندیدهٔ که همچون بلبل ازهجران گل سراید وبانگ وفریاد دارد چون گل را بیند ازشوق هزارچندان شود،ای عزیزروز گاری براین شیفته میگذرد که ازوجود خود نیز ننگ میدارم وجز ناله وسوختن سودی نه و چون با اوباشد ازبیم چندانی شوق نکند که مبادا فراق درمیان آید تونیزاین بیتها را از سر درد میگوی ومیگری .

معشوق منی بی تو نمی‌یارم زیست  درمان وصال تو نمیدانم چیست
تا قصد فراق کرد دیوانه دلم  درعالم کس نیست که‌برمن نگریست»

ت ۳۲

وازشهادت خود صریحا خبرمیداده :

« دریغا چه دانی که در این تمهید چند هزار مقامهای مختلف باز پس گذاشتیم وازهرعالمی زبده در کسوت رموزبعالم کتابت آوردیم،پیدا باشد که ازآن عالم باین عالم چه‌توان‌آورد جرعهٔ ازکاسهٔ،لابل هذا کثیر قطرة من بحر لجی*،لابل شعاع‌من الشمس،دریغا اگر چه خونم بخواهند ریختن اما دریغ ندارم‌آخر نشنیدهٔ که شر الناس من اکل وحده،امااگرچه ازادبای خود برهم الاهنوز دوراست » ت ٤٥

---

*سورهٔ ٤ آیهٔ ١٠١

Marfat.com

« ای دوست هان سرچه داری سر آن داری که سردربازی تا اوهمسر تو شود دریغا هر کس سر آن ندارد فردا باشد که عین القضاة را بینی که‌چون این توفیق یافته است که سر خود را فدای او کند تا سروری یابد من خود میدانم که‌کارمن چون خواهد بودن اما ای عزیز این بیت‌ها بشنو :

چندان ناز است زعشق تودر سر من  کاندر غلطم که عاشقی تو بر من
یا خیمه زند وصال تو در سر من  یا در سراین غلط رود این سر من »

ت ۳۶

« عزیزا گرسعادتی ترا مساعدت کند بوالعجبیها بسی خواهد بود که آنرا زمان اثرپدیدآرد، تونیزهمتی میدار ندانم که چه خواهد بوداما گوی شفقت بفرمان چوگان لابد است،ارجو زود بود، اما گوی‌اگرچه مسخر است درزیرقهرچوگان سلطان، ازخودش وباخودش بس خیالهااست،الرضاء بالقضاء باب الله الاعظم،اگر دست دهد بدایت بندگی آنجا خواهد بودن و اگرنه »

م ت ۱۰۵

« دریغا در این جنة القدس کـه گفتم یکماه این بیچاره را بداشتند چنانکه خلق پنداشتندی که مرا موت حاصل آمده است پس با کراهی تمام مرا بازبمقامی بفرستادند که مدتی دیگردرآن مقام بودم ودراین مقام ذنبی از من بوجود آمد که عقوبت این ذنب در روزگار چند بینی که ازبهر این ذنب کشته شوم چه گوئی آنکس را که درعشق مانعی باشد ازرسیدن بمعشوق بین که چه‌بلاآید اورا دراین معنی، این‌بیچاره رادردی‌افتاده‌است بااو که نمیدانم که هرگزدرمان یابم یا نه،هرگزدیدهٔ که کسی دومعشوق دارد و با این هر دو خود را باید نگاه داشت اگربا اوباشد این‌دیگرخونش بریزد واگربا آن

Marfat.com

دیگرهمچنین، دریغا مگرهر گزعاشق خدای تعالی نبودهٔ واز آن مصطفی( ص) آنگه ترا ابلیس در این میانه و سوسه نکرده است و از دست او این بیتها نگفتهٔ :

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم  وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم
از نا پاکی بطبع خونخواره شدیم  مانیزبطبع خویش غمخواره شدیم »

ت ۳۵

مخالفین و اهل ظاهرازراه حسد وعناد بوی نسبت بیدینی داده وبرای ازبین بردن او کوشش زیادی میکرده‌اند .

شکایت اوازاهل‌حسد وعلمای ظاهرواشارهٔوی باتهاماتی که ازهمین راه بـاو نسبت میداده‌اند نمایندهٔ یك زندگی پر حادثهٔ سیاسی است که صدای بیگناهی وی را ازتاریکی‌های زندان بارقت وتأثر هرچه تمامتر بگوش مردم رسانیده است .

ورسالهٔ شکوی الغریب او بهترین سند مشخص کیفیت اخلاقی و دینی وسیاسی محیط وچگونگی رفتارمردم با اوست :

« و کیف و فی رسالتی ما لوتأمله المنصفُ علم ان الخصم متعنتٌ اذا الخصمُ ان‌کان یفهم من‌قولنا مصدرالوجود وینبوع الوجود تعریضاً بقدم العالم فقد ذکرت فی تلك الرسالة قریباً من عشر اوراق فی‌حدث العالم واقمت علی ذلك البرهان القاطع » ش ۳۵

« و هذه سنةٌ قدیمةٌ لله تعالی فی عباده اذ لم یزل الفاضلُ محسوداً و بانواع الاذایا من العوامّ والعلماءِ مقصوداً» ش ۳۶

Marfat.com

«ولا غرو ان يحسدونّى اولاترى قول الشاعر :

و ليس بعار ان يُسبّ مسودٌ ويُحسدَ والمحسود فى موضع القطب

و لاذنب للمحسود وقد اتاه الله فضله و لولا ذلك لما تمنى الحاسد ان يكون مثله و لاعتب على من حسد مرموقا يغادر من سابقه فى حلبات العلم مسبوقا و قد وطئى بقدمه قمم الكواكب حتى صار مفخراً للا باعد و الاقارب فما ابعد عن الكمال من يعادى الحساد و لقد احسن من قال هذا البيت و اجاد :

اِعذرحسودك فيما قد خُصصتَ به ان العلى حسن فى مثلها الحسد »

ش ٣٩

«ومالى استبعد من علماءِ العصر انكارهم علىّ ولم يزل اكابرُ العلماء فى كل عصر محسودين وبانواع المحن مقصودين » ش ٦٥

« و انا اراجع ما كنت بصدده و اقول كما ان لكل قوم من العلماء الفاظا مصطلحا عليها و لابدّ من الرجوع اليهم فى معانيها فكذا اذا سُمع من الصوفية مصطلحاتهم ينبغى ان يرجع اليهم فى بيان حقائقها كلفظ البقاء و الفناءِ والعدم والتلاشى والقبض و البسط والسكر و الصحو والاثبات و المحو و الحضور و الغيبة و العلم و المعرفة و الوجد و الكشف و المقام و الحال و الفراق و الوصال و الاسقاط و الاتصال و الجمع و التفرقة والذوق و الفهم و الوصول و السلوك و الشوق والانس والقرب و التجلى والروية و المشاهدة و كقولهم بقىَ فلان بلا هووانسلخ من جلدته وينبغى بالعاقل المنصف اذا سمع هذه الالفاظ ان يراجع فى معانيها القائلَ و يقول له ما الذى عنيت بهذه

Marfat.com

الالفاظ و الحکمُ علی القائل قبل استفساره عن المراد بهذه الا لفاظ بالزندقة والالحاد رمیٌ فی‌عمایةٍ» ش ۵۰ و ۵۱

ولا یتعلق غرضنا بشرح ذلك وللصوفیة کلمات یسمونها شطحاً وهو کلُ عبارة غریبة تصدر عن قائلها فی‌حالة السکر و شدة غلیان الوجد والانسان فی تلك الحال لا یقدر علی امساك نفسه کما قیل :

سقوْنی و قالوا لاتغنّ فلوسقوْا  جبالَ شروری ما سقیت لغنت»

البته شکایت وجزع او که رقت و تأثر هرسنگدلی را بر میانگیزاند[1] نه ازبهر گرفتاری ومحبوسیت بوده است بلکه درمقام عشق خود را بدین عمل مأمورمیدانسته است .

« ... یٰا اَسَفیٰ عَلیٰ یُوسُفَ* در دیدهٔ ارباب عشق جهانی دیگر است و اگر نه سودای یوسف بود، یوسف نشانهٔ کاری بود پس اعتراض را مجال نیست ازالوند وماوشان و حدیث عاشقان بحسن ظنی مطالعه باید کرد که شکوی و رنجوری نه‌باهمدانست که‌کاری دیگر است، زندان زندان فراق معشوق است و خلاص یافتن معشوقست[2] ودر این معنی خود را نمیخواهم اما میگویم که روا باشد که دیگری سخن گوید و هیچ اعتراضی بروی نتوان کرد، در عشق بسیارمقاماتست که درآنجا شکوی وجزع عاشق مطلوب معشوق بود نه صبر وتصبراو و این جزعاشق نداند ونهایت عالم کس نداند :

جهان عشق‌فراخست وتنگ سینهٔ تو  حدیث‌عشق‌دراز‌است‌ودست‌تو کوتاه»



---

۱ـ طبقات الشافعیة الکبری جلد ٤ صفحهٔ ٢٣٦ نقل ازقول‌ابن السمعانی :
« ... ورأیت رسالته التی کتبها من بغداد الی اصحابه واخوانه بهمذان التی اذ قرئت علی‌الصخور لانصدعت من الرقة والسلاسة »

* سورهٔ ١٢ آیهٔ ٨٤

٢ ـ کذا

Marfat.com

عین القضاة حسین بن منصورحلاج را دوست میداشته وباآنکه در آن زمان آوردن نام حلاج و ابراز علاقه بـاو خیلی رسوا کننده و خطرناك بود مع الوصف در نوشته‌های خود مکرر به انا الحق گفتن وی اشاره کرده و از سخنانش استشهادنموده[1] و کیفیت شهادت اوراآرزومیکرده است :

«...وحسین منصوررا رحمه‌الله پرسیدند که توبر کدام مذهبی گفت المذهب لك انا علی مذهب ربی، زیرا هر که برمذهب بودآن مذهب پیر آن باشد و بزرگـان طریقت را پیر خدای عزوجل باشد مخلص باشد نه مختلط اختلاط توقیف است واخلاص ترقی، اخلاص درطالب خود شرط است» ت ۹

«... دریغا در این مقام حسین منصور را معذور باید داشت که گفت لافرق بینی وبین ربی الاصفتان:صفة الذاتیة القائمیة قیامنا به وذواتنا منه گفت هیچ فرق نباشد میان من ومیان خداوند من الادوصفت: یکی صفت‌ذات ویکی قیام وجود که وجود و ذات ما ازاوباشد وحاصل ازاوحاصل شد وقوام و قیام ما بدوآمد » ت ۲۳ .

«...مگر که حسین منصوررحمه‌الله ازاینجا گفت :

کفرت بدین الله و الکفر واجب لـدیّ و عند المسلمین قبیح

گفت کافرشدم بدین خدا واین کفربرمن واجبست. آن بزرگ را بین

---

۱ ـ ر . ك . به تمهیدات صفحات ١٤ و ٢٢ و ٤١ و لوایح صفحات ٥ و ٢٤ و ٢٩ و ٥٩

Marfat.com

عذر این چگونه میخواهد گفت کاشکی من آن کفر بودمی که دین اوست »
ت ۳۲

«ای عزیز آن روز که سرورعاشقان وپیشوای عارفان حسین منصور را بردار کردند شیخ‌شبلی گفت آن شب‌مرا باحق تعالی مناجات افتاد گفتم الهی متی‌تقتل المحبین؟ قال‌الی انی‌اجد الدیة، قال فقلت یارب ومادیتك؟ قال لقائی وجمالی دیة المحبین » ت ۳۵

«حسین منصور گفته‌است: اذاارادالله ان یوالی عبدا من عبیده فتح علیه باب الذکر ثم فتح علیه باب القرب ثم اجلسه علی کرسی التوحید ثم یرفع الحجب فیراه بالمشاهدة ثم ادخله‌دارالفردانیة ثم کشف عنه کبریاؤه و یری الجمال فاذا وقع بصره علی الجمال رمی بالهوفحینئذ صارالعبد فانیاً و بالحق باقیا فوقع فی حفظه سبحانه وتعالی ویری من دعاوی نفسه » ت خ ۱۸۸

«••• من خود این قتل در سماع بدعا میخواهم دریغا هنوز دوراست کی باشد وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ* تو دانم که گوئی دعا کدام است که درسماع گفته میشود این بیتها باشد که حسین منصوررحمه‌الله پیوسته گفتی :

اهاانـا انت ام هـذا الهین — حاشای حاشای من اثبات اثنیز
هـویتی لك فی ولایتی ابدا[1] — کل علی الکل تلبیس بوجهیر
فاین ذاتك عنی حیث کنت اری — فقـد تبین ذاتـی حیث لا بیر
و نور و جهك معقود بناظرتی — فی ناظر القلب ام فی ناظر العیر

---

سورهٔ ١٤ آیهٔ ٢٣
١ ـ کذا

Marfat.com

بینی و بینك انـی ینـاز عنی  فارفع بلطفك انّیی من البین »
ت ۳۸

« حسین منصور را قدس الله روحه پرسیدند لذت عشق در کدام وقت کمال گیرد فرمود در آن ساعت که معشوق بساط سیاست گسترده باشد و عاشق را برای قتل حاضر کرده واین در جمال او حیران و گوید :

او بر سر قتل و من در و حیرانم  کان راندن تیغش چه نکو می راند»
ل ۱۰۱

«... مگرحسین منصور قدس الله روحه با تو این سخن نگفته است الله مصدرالموجودات، وجود اومصدر ومایهٔ جملهٔ موجودات‌است یعنی‌الله نوره مصدرالانوار» ت ۳۸

« دریغا مثل نورِهِ کَمِشکوٰةٍ* ابن عباس رضی الله عنه گوید یعنی که مثل نور محمد (ص) اینجا دل مشکوة باشد و روح زجاجه باشد و نور احمد (ص) مصباح باشد دلیل‌این کلمه حسین منصور گفته‌است: قلب‌المؤمن کالمرآة اذا نظرفیها تجلی ربه » ت ۳۹

« عشق‌الهی را بر دو طرف قسمت کردند نیمی برجوانمردی ونیمی بر جوانمردی‌دیگر اینجاحسین منصور رحمه‌الله بیان میکند ما صحت الفتوة الا لاحمد وابلیس » ت۴۲

«... این مقام حسین منصور را مسلم بود تا آنجا که گفت افراد الا عداد فی‌الوحدة واحد،عقد ده از یکی خواست و یکی در آن داخل است این مقام حوصلهٔ کس‌بر نتابدشاهد ومشهود خود یکی‌باشد درحقیقت اما درعبارات

---

* سورهٔ ۲٤ آیهٔ ۳۵

Marfat.com

واشارات تعدد نماید » ت ٤٣

« حلاج دلا که مقتدای کار است بردار همیگفت که روز بار است
ازیارهر آنکسی که بر خوردار است جانش بریاراست وتنش برداراست »

ل ١٠٨

در شکوی بعلت قید و گرفتاری ودرخطر بودن زندگی خود از اشاره به اناالحق گفتن حلاج و سبحانی با یزید خودداری کرده است وفقط در یك مورد بشعراواستشهاد کرده :

« بینی و بینك انیّ ینازعنی فارفع بلطفك انّیی من البین »

ص ٦١

وبهمین مناسبت شباهت تامی بین زندگی این دو صوفی شوریده چه از نظر تحمل رنج وشکنجه وچه از لحاظ اتهام ومحکومیت وچه در کیفیت شهادت وجود دارد واینست که بعضی ها اورا منصوری المذهب یا مسلك نامیده‌اند .

گرفتاری وشهادت عین القضاة درواقع مانند گرفتاری وشهادت حلاج یك امرسیاسی بوده که با رنك مذهبی ودینی آمیخته شده بوده است وباید او را دومین قربانی عرفانی شمرد .

موقعیکه دربغداد حبس بوده سعی کرده که تمام موارد اتهام را بادلایل وبراهین منطقی واستشهاد باقوال مشایخ صوفیه رد کند[1] وچون گرفتاری او بیشترجنبهٔ سیاسی داشته نسبت به‌بیگناهی او توجهی نشده و از اعمال رنج و شکنجه فروگذار نکرده‌اند :

« همهٔ بزرگان عذر ما باز خواهند که سخت محتاجیم باستغفاری

---

١ - ر٠ك٠ بشکوی ازصفحهٔ ٣٥ الی ٦٠

Marfat.com

مقبول واز زبان من نمی‌پذیرند وجز در برادران دینی گریختن روی نیست »

م ت ٦١

« واذ لم یجب احد من العلماءِ والصوفیة عن تلك الکلمات لعذرٍ لهم عندی مقبولٍ و لا یمکننی ذکره فانه ذو عرض وطول تناوْلتُ القلمَ و معوّلی علیه واجبتُ عن قول المعترض معتذراً بهذه الرسالة الیه :

ومن یرج معروف البعید فانما  یدی عوّلت فی النائبات علی یدی

ش ٥٦

**شهادت**

راجع بشهادت عین القضاة مورخین علل مختلفی ذکر نموده‌اند که برای مزید اطلاع گفتار هریك از آنان در زیر نقل می شود :

تتمهٔ صوان الحکمة صفحهٔ ١١٧» ... فصلب بسبب عداوة کانت بینه و بین الوزیرِ ابی القاسمِ الانسا بادیّ »

عماد کاتب قتل عین القضاة را تقریبا بدین مضمون نقل کرده است :

پس از دستگیری عزیزالدین عین القضاة که ازاعیان علما واولیاء الله بود و کراماتی ازاوسرمیزد اشخاص مشهور باهل علم بوی حسد بردند و کلماتی از تصانیف او را که نمی فهمیده اند دستاویز تکفیر وی قرار داده و ابوالقاسم درگزینی نیز او را گرفت و دست بسته ببغداد فرستاد تا راهی برای مباح بودن خون وی پیدا کند سپس او را بهمدان عودت داده و بدار کشید شب چهارشنبه ششم جمادی‌الاخری ٥٢٥ [1]

زبدة النصرة صفحهٔ ١٥١ :

«... فحسده جهال الزمان المتلبسون بزیّ العلماء و وضعهم الوزیر

---

١ ـ ر. ك. بخریدة القصر ص ٥٨

Marfat.com

علیه فقصدوه بالایذاءِ وافضی الامرُ به الی انْ صلبه الوزیر بهمذان ولم یراقبِ اللهَ فیه ولا الایمانَ »

میزان الاعتدال جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۰ :

« ...له کلام فی التصوف البدعیّ الفلسفیّ فاخذ لاجل کلامه وضلاله فصلب بعد سنة خمسمائةَ نسأل اللهَ ان یتوفانا علی السنة »

طبقات الشافعیة الکبری جلد ٤ صفحهٔ ۲۳٦ :

« قال فیه ابنُ السمعانی احد فضلاءِ العصر ومن به یُضرب المثلُ فی الذکاءِ والفضل کان فقیها فاضلا شاعرا مفلقا رقیقَ الشعر وکان یمیل الی الصوفیة ویحفظ من کلامهم واشاراتهم مالایدخل تحت الوصف صنف فی فنون من العلم وکان حسن الکلام والجمع فیها ، قالَ وکان الناس یعتقدونه ویتبرّکون به و ظهر له القبول التامُّ عند الخاص والعامِّ حتی حُسد و اَصابته عین الکمال وکان العزیز یعتقد فیه اعتقادا خارجاً عن الحدود لایخالفه فیما یشیر به وکانت بینه وبین ابی القاسم الوزیر منافسة فلما نکب العزیزُ قصده الوزیرُ و کتب علیه محضراً و التقط عن اثناءِ تصانیفه الفاظاً شنیعةً تنبو عن الاسماع ویحتاج من کشفها الی المراجعة لقائلها فکتب جماعةٌ من العلماءِ خطوطهم باباحة دمه نسال الله الحفظَ فی اطلاق القلم بما یتعلق بالدماءِ من غیر بحث والمسارعةِ الی الفتوی بالقتل ، فقبض علیه ابوالقاسمِ و حُمل الی بغداد مقیداً ...

ثمّ قال صلب عین القضاةِ ابوالمعالی ظلماً ببلدة همذان لیلة الاربَعاءِ السابعِ من جمادی الاخری سنة خمسٍ وعشرین وخمسمائة ، قال و سَمعتُ اباالقاسمِ محمودَ بن احمدِ الرّویانی بانداویةَ یقول لما قرُب قتل عین القضاة

Marfat.com

وقُدّم الى الخشبة ليصلب قال وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ *»

الوافى بالوفيات جلد ١٥ :

« ... و تتكلم باشاراتِ الصوفية و كان الناس يتبار كون به والعزيز المستوفىّ يبالغ فى تعظيمه فلما قُتل كان بينه وبين الوزير ابى القاسم اِحنٌ فعمل محضراً بالفاظ شنيعةٍ اُلتقطتْ من تصانيفه فكتب جماعةٌ بحلّ دمه فحمله ابو القاسمِ الوزيرُ الى بغداد مقيداً ثم رُدّ وصلب بهمذان فى سنة خمسٍ وعشرين وخمسمائةَ » .

مرآة الجنان صفحة ٢٤٤ :

« ... دخل فى مذهب التصوف واخذ فى الكلام والاشارات الدقيقة و مالا يفهمه الخلق من اسرار الحقيقة مما نُسب فيه الى الكفران فقتل به مصلوباً بهمذان »

مجمع الاداب صفحة ٢٤٠ :

« و خلط كلامَ الحكماء بكلام الصوفية و كان فقيها اديباً يميل الى الصوفية و صنف كثيرا من العلوم و كان حسن الكلام و كان الناس يعتقدون فيه و يتبرّكون به وظهر له القبول التامُّ بين الخاصّ والعامّ حتى حسدوه و اطلقوا السنتهم فيه و قصده ابو القاسمُ الوزير الدركزينى و عقد عليه محضرا و حمله الى بغداد مقيدا وصُلب بهمذان فى اليوم السابع من جمادى الاخرى سنة خمسٍ وعشرين وخمسمائة »

تذكرة عرفات :

---

* سورة ٢٦ آية ٢٢٨

Marfat.com

« خواجه عین القضاة از اقران بابا طاهر عریان و منصور حلاجست ویرا قوام‌الدین ابوالقاسم‌در گزینی درحین وزارت‌عراقین بسبب عداوت قدیمی تهمت‌زده کرده وبعلت افشای‌سرّحقیقت پوست کنده وازمدرسهٔ که وی‌تدریس مینمود بر کشید وبرغم جمعی پوست نا کنده عیسی‌وار ازحلق آویخت ، نقل است که شخصی‌بدیع متکلم نام باوی عداوت داشت نزد خواجه فرستاد که در تصانیف خود خدا را بواجب‌الوجود خواندهٔ واسماءالله توقیفیست واین‌کلمه‌از مصطلحات حکماست ، خواجه فرمود که محبوب منست بهر نام که خواهم خوانمش واین دورباعی نوشته بوی فرستاد :

گه سرو روان باده نوشت خوانم  گه ماه تمام سد ره پوشت خوانم
ارزان بخری و رایگان بفروشی  ارزان خر رایگان فروشت خوانم

***

گه سرو سهی ماه تمامت خوانم  یا آهوی افتاده بدامت خوانم
زین هرسه بگوی تا کدامت خوانم  کز رشك نخواهم که بنامت خوانم

و گویند همین بدیع متکلم باعث قتل اوشد وخواجه عین القضاة هفتهٔ قبل ازقتل وسوختن خود کاغذی سربمهر بیکی از مریدان داد که بعد از یك هفته این را بگشای ووی بعد از قتل و سوختن او چون کاغذ را بگشاد دید این رباعی نوشته شده :

مامرگ وشهادت ازخدا خواسته‌ایم  و انهم بسه چیز کم بها خواسته‌ایم
گردوست‌چنان کند که‌ماخواسته‌ایم  ماآتش و نفط و بوریا خواسته‌ایم »

طرائق الحقائق جلد دوم صفحهٔ ٢٥٤ :

Marfat.com

« ... بدعوی الوهیتش متهم ساختند محضری در قتلش پرداخته بسعی ابوالقاسم در گزینی وزیرخلیفه پوست اورا کندند و در مدرسهٔ خودش بردار کرده پس از آن بزیر آورده در بوریای بنفط آلوده پیچیده سوختند چنانکه خود گفته بود ...»

عبارت ریاض العارفین نیزبترتیبی است که درطرائق نقل شده .

ریحانة الادب صفحهٔ ١٤٤:

«... در گزینی ببهانهٔ اینکه در کتاب خود خدای تعالی را موافق اصطلاح حکما برخلاف اصول دیانت که اسماء الله توقیفیست واجب الوجود نامیده که این چنین نامی درآثاردینیه وجود ندارد بلکه بادعوی خدائی نیز متهمش کرده و حکمی شرعی در اباحهٔ خون او صادر وباستناد آن ببغدادش اعزام ودرزندانش کردند » .

بعد می‌نویسد :

« و ازریاض العلماء نقل است که بدیع متکلم را با عین القضاة عداوت بوده پس پیغامش داد که خدا را در کتابهای خودت واجب الوجود گفتهٔ و حال آنکه اسماءالله توقیفیست واین کلمه از اصطلاحات حکما است پس عوام را شورانیده و اورا کشته ». که این عبارت در ریاض العلماء ذیل ترجمهٔ حال عین القضاة دیده نشد .

ولی آنچه خود عین القضاة دربارهٔ علل فراهم شدن مقدمات قتل خویش در کتاب شکوی الغریب و تمهیدات بیان نموده بشرح زیر است :

« کلماتٌ مبثوثةٌ فی رسالة عملتها منذ عشرین سنةً و کان مقصودی من

Marfat.com

املائها شرحَ احوال َيدّعيها العقلُ و الفلاسفة لتلك الاحوال (جاهلون) لانهم محبوسون فی مضيق العقل و النبی عندهم عبارة عن شخص بلغ اقصی درجات العقل و ليس ذلك من الايمان بالنبوة فیشیئٍ وانما النبوةُ انواعُ كمالات تحصل فیطور وراءَ طورِ الولِايةِ و طورالولاية و راءَ طورالعقل ونعنی بطور الولاية انّ الولیّ يجوزانْ يكاَشف بمعان لاُ يتصورللعاقل الوصول اليها والعثور ببضاعته عليها » ص ٣٢

و قد اجمع ارباب الحقيقة من اهل التصوف على ان من لا شيخ له لا دين له ، هذا هو مرادی فی تلك الفصول و الخصم حمله على مذهب القائلين بالتعليم وفهم منذلك القولَ بالامام المعصوم وانّی يستتبّ له هذا التعنتُ و قداشتمل الفصل الثانی من تلك الرسالة قريبا من عشر اوراق فی حدث العالم واقمت على ذلك البرهانَ القاطعَ ...» ص ٣٥ .

« ثمّ لم يقتصروا على مجرد الانكار حتی نسبونی بهذا السبب الی كل قبيحةٍ وحملوا اربابَ المناصب على ان فضخونی اشد فضيحةٍ ...» ص ٣٦

« و هذه سنةٌ قديمةٌ لله تعالی فی عباده اذلم يزلِ الفاضل محسوداً و بانواع الاذايا من العوامِّ والعلماء مقصوداً ...» ص ٣٦

« وما ابردَ التعصبَ اذا انتهیٰ الی هذا الحدّ وما افبح الحسد ولاسيما بالعالم اذا حمله على امثال ذلك ثم لايستحی انَ ينسب مسلماً فضلا عن عالم الیقبائح معتقدات يستنكفُ ان يعتقدَها المجوس والنصاری الذينُ يكذّبون سيد الانبياءِ لا بل ولا يعتقدُها البراهمةُ الذين هم لا صل النبوة منكرون والزنادقة الذين ينكرون المرسل مع الرُسل ...» ص ٣٩

Marfat.com

« هذا وقد نسبونى الى دعوى النبوة ايضاً بسبب كلمات من مصطلحات الصوفية كلفظ التلاشى والفناءِ » ص ٣٩

« والغرض من هذا كله انّ الرسالةَ التى عملتها فى حال الصبى فاتخذها الحاسدون من اعدائى ذريعةً توصلوا بها الى ايذائى قد ذكرتُ فيها من الالفاظ الصوفيةِ طرَفاً كقولى فيها اشرقتْ سلطنةُ الجلالة الازليةِ فبقى القلم و فنى الكاتبُ و كقولى غشيتنى الهويةُ القديمةُ فاستغرقت هويتى الحادثةَ و كقولى طارا لطائرُ الى عشه و كقولى لو ظهر مماجرى بينهما ذرةٌ لتلاشى العرش و الكرسىُّ الى كلمات اُخرَ من هذا الجنس و قد شدّدوا علىّ الانكار فى تلك الكلمات و زعموا انّ ذلك كفر و زندقة و دعوى النبوة و انا اذكر طرفا من حكايات المشايخ والفاظهم يُستدلّ بها على ان الصوفية يُطلقون هذه الالفاظ فيما بينهم فانها عندهم متعارفةٌ ولا يلزم منها شيئٌ و كتبهم بها مشحونة فمن ذلك قول الواسطىِّ ...» ص ٥٢

« وهذا عند اهل التحقيق ظاهر ولكن لا يعرفه غيرهم اذ كلُ لا يعرفه الاّ من يخوض فيه و يُفنى عمره فى البحث عن حقائقه ومعانيه وعلم الصوفية اشرف العلوم و اغمضها و لا يعرف جليه و خفيهُ غيرُهم و انا اُورد اشكالا لاينحل الاّ ... علمهم ليظهر للمدعى انه لاخبر عندهم من علومهم ... » ص ٥٦

« ومالى استبعدُ من علماء العصر انكارهم علىّ و لم يزل اكابرُ العلماء فى كل عصر محسودين و بانواع المحن مقصودين كمالك و ابى حنيفةَ و الشافعىِّ واحمدٍ و ... رضوان الله عليهم اجمعين و كذلك كان مشايخ الصوفية

Marfat.com

کالجنیدِ والشبلیِّ وابی یزید البسطامیّ وذی النون المصریِّ ...» ص٦٥

« ولا غروَ ان ُاحسد وقد صنفت و انا یافعٌ ولاخلاق العشرین فما فوقها راضعٌ کتباً َیعجز ابناءِ الخمسین و الستین عن تفهمها فضلا عن تألیفها و تصنیفها ...» ص ٦٥

« علی انّ الکلمات التی َانکروها علیّ کلها موجودةٌ لفظاً و معنی فی کتب الامامِ حجة الاسلامِ ابی حامد الغزالیِّ ...» ص ٣٤

« و هذه الالفاظ مذکورة فی مواضعَ کثیرةٍ من احیاءِ علوم الدّین و فی مشکاة الانوار و مصفاة الاسرار وفی المنقذ من الضلال والمفصح عن الاحوال و کلٌّ ذلك من مصنفات الغزالیِّ رحمه الله » ص ٣٤

وبالفاظ و کلام صد و سی و یك تن دیگر از رجال صوفیه و چهار زن عابده استناد کرده است .

تمهیدات صفحهٔ ٨ :

« کامل الدوله نوشته بود که درشهر میگویند عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آیه نویسند

وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی اَسْمَائِهِ • »

با توجه بنوشته های مورخین و بیانات خود عین القضاة که ذکر گردید وبا درنظر گرفتن ظرف واقعه میتوان علل قتل عین القضاة را بشرح زیرخلاصه نمود :

---

• سورهٔ ١٧ آیهٔ ١٧٩

## ۱ـ تعصبات مذهبی در عراق

دراواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم تعصبات مذهبی در عراق خیلی شدید بوده است و ازعبارت سیاست نامه که عیناً در زیر نقل میشود اختلاف موجود فیما بین اهل سنت وشیعه بخوبی نمایان میگردد :

«... وعجبتر آنکه بهمه عهدی و روزگاری شغل بکسی فرمودندی که اوهم مذهب وهم اعتقاد او بودی واصیل ،واگر از شغل اعراض کردی و قبول نیفتادی بزور در گردن او کردندی تا لاجرم آن کار ضایع نشدی ورعیت آسوده بودندی ومقطع نیك نام وبی گزند وپادشاه فارغ، اما امروز این تمیز برخاسته است اگر جهودی بکدخدائی و عمل ترکان می آید و اگر گبر و رافضی وخارجی وقرمطی اندمی شاید [غفلت برایشان مستولی گشت] نه بردینشان حمیت ونه مالشان شفقت ونه بررعایا رحمت ، دولت بکمال رسیده است وبنده از چشم بد می ترسد ونمیداند که این کار بکجا خواهد انجامید،درروزگار محمود و مسعود وطغرل والب ارسلان انارالله برهانهم هیچ گبری و ترسائی و رافضی را یارای آن نبودی که بصحرا تواند آمد یا پیش بزرگی شدی، کدخدایان ترکان همه متصرف پیشگان خراسان بوده اند ودبیران خراسان حنفی مذهب یا شفعوی یا کیزه باشند دبیران وعاملان بد مذهب را بخویشتن راه نداده اند و نه ترکان هرگز روا داشتندی که ایشان را شغل فرمایند گفتند اینان هم مذهب دیلمانند و هوا خواه ایشان چون پای استوار کنند کار ترکان بزیان آورند و من سلمانا را رنجها رسانند و دشمن آن بهتر که در میان ما نباشد لاجرم بی آفت می زیستند واکنون کار بجائی رسیده که در گامودیوان ازیشان

Marfat.com

خالی نیست وپرشده است و دردنبال هرترکی ده وبیست از ایشان می‌دوند و درتدبیر آنند که یك خراسانی را گرد درگاه و دیوان نگذارند که بگذرند [ و پاره نانی یابند ] و ترکان آنگه از فساد ایشان آگه شوند وسخن بنده بیادشان آید که دیوان ازدبیران ومتصرفان خراسانی خالی باشد،واگر کسی درآن روزگاربخدمت ترکی آمدی بکدخدائی یا بشغلی دیگر اگر گفتی حنفی مذهبم یا شافعی مذهب ویا ازشهری که سنی باشند قبول کردی و اگر گفتی شیعیم واز قم و کاشان وآبه‌ام اورا نپذیرفتی گفتی برو بسلامت این که مرا میدهی درخانهٔ خویش بنشین و بخور و سلطان طغرل و الب ارسلان هیچ نشنیدندی که امیری ترك را فضی را بخویشتن راه داده است و اگر یکی از ایشان راه دادی پادشاهان با او عتاب کردی وخشم گرفتی » ص ۱۱٦

این اختلاف بحدی بوده کـه می گفته اند شیعه و ملحد یکیست چنانکه شیخ عبدالجلیل القزوینی الرازی در کتاب النقض باین مطلب اشاره کرده است :

« ... جائی گفته رافضی و ملحد یکیست و بجائی گفته که رافضی دهلیز ملحدی است پس گوید چون سلطان ملکشاه دختر برافضی داد پس بی‌امانتی وبی‌اعتقادی وبد دینی بملك شاه حواله میکند » ص ۷۷

بین خود اهل سنت نیز دائماً اختلاف بوده است چنانکه بین خاندان خجندیان که در اصفهان رؤسای شافعیه بوده‌اند و حنفیه پیوسته نزاع در میگرفت و منجر بقتل وغارت میشد و ابوبکر محمد بن ثابت نخستین کسی است که ازاین خاندان مشهورودرمرو اقامت داشته است ونظام الملك درپای

وعظ اوحاضر میشده است بالاخره اورا باصفهان آورده وتدریس مدرسهٔ که در اصفهان بنا نهاده بود بوی تفویض کرد بعدازاوابوالمظفرمحمد بن ثابت است که درسال ٤٩٦ دررى هنگام وعظ کردن بدست علوی کشته شد وبعد ازوی عبداللطیف بن محمد بن ثابت است که صاحب ریاستی عظیم بود در اصفهان درسال ٥٢٣ بدست اسماعیلیه مقتول گردید.

در خود بغداد نیز تحریکات مذهبی گاه گاهی انجام میگرفته است چنانکه درمرآة الزمان ذیل سنهٔ ٥٢١ می‌نویسد:

«وفیها ثارت الفتن ببغداد وسببه ابوالفتح الاسفرائنی کان یعظ ویذ کر مذهب الاشعری و یورد الاحادیث و اسائر [٢] علی مذهب القصاص جلس یوماً بالنظامیة وقال قیل لرسول الله صلی الله علیه و سلم کیف اصبحت؟قال اعمی بین عُمیان وضالاً بین ضُلاّل،فاحضره الوزیر ابن صدقة واحضر الفقهاء فافتوا بقتله فاستقرّ ان یجدّد اسلامه ویشدّ الزنار و یتوب و منع من الجلوس وعاد فجلس فرجم و کان یرکب و علیه السلاح یسقط حرمة المصحف عندالعامة. فاجتازت یوما بسوق الثلاثاء فرُجم و کان یقول الذی نتلوه لیس کلامَ الله انما هو عبارة عنه و وجدوا عند بعض اصحابه مصحفا و بین کل سطرین شعر، فامرالخلیفة بان یخرج الاسفرائنی من بغداد ثم تعصب له قوم علی مثل رأیه فجلس و ظهرالشیخ عبدالقادر الحنبلی و جلس فی الحلة و مال الیه الناس و اشعر للحنابلة فزال ماقرب الاسفرائنی من قلوب الناس ورزق الشیخ عبدالقادر

---

١ـ دربارهٔ شرح حال خاندان خجندیان رجوع کنید بچهارمقاله صفحهٔ ٣٥٤

٢ ـ (کذا)

لقبول التامّ » .

و معلوم میگردد کـه کشتارهای مذهبی خیلی زائج بـوده است چنانکه ابوسعد السمعانی از کشته نشدن احمد غـزالی در بغداد تعجب میکند :

« و ذکره ابوسعد السمعانی وقال کان من الکذّابین البهاتین یکذب افحش الکذب لیتوصل به الی اخذالدنیا، قال وسمعته یقول رأیت ابلیس فی هذا الرباط تسجدلی،فقلت امرك الله ان تسجد له فلم تسجد و سجدتلی؟ قال نعم،وهذا الکفر الصراح الموجب لسفك الدماء و ازهاق الارواح،افما کان فی ذلك العصر من الاکابر من یتقرب الی الله بدم هذا الفاجر » مرآةالزمان ذیل سنه ۵۲۰ .

فتنه‌های اسماعیلیه نیز پس ازتسخیر قلعهٔ الموت بوسیلهٔ حسن صباح و همچنین بعد از مرگ ملکشاه سلجوقی خیلی زیـاد شده بود یاران حسن صباح در شمال ومشرق ایران از حدود آذربایجان تا کرمان و در نقاط صعب الوصول کوهستانی پناهگاههای محفوظی داشتند که دشمنان خود را اعم از رؤسای دینی ولشکری وحتی پادشاهان سلجوقی‌را بوسیلهٔ فدائیان اسماعیلیه ازبین می‌بردند واین عمل وحشت غریبی دربین مردم ایجاد کرده بود .

درجنگهائی که میان سلطان محمد و برکیارق اتفاق افتاد ملاحده قوت زیادی گرفتند وداعیان آنها بهرشهری پراکنده شدند، دراصفهان احمد بن عبدالملك بن عطاش که از دعاة اسمعیلیه بود خود را بمعلمی و شاقـان برقلعهٔ دژ کوه که ملکشاه بنا نهاده بود جا کرد وهمه‌دعوت اورا قبول کردند

در شهر نیزجمع کثیری دعوت اورا قبول نمودند ودرنزدیکی دشت گوردعوت خانهٔ بساخت چنانکه هر شب جمعی بدانجا آمده و دعوت قبول میکردند تا اینکه عدهٔ آنان بسی هزار مرد رسید وسلاح زیادی نیزفراهم کردند چنانکه سلطان محمد پس ازمراجعت از بغداد وقتی خواست آنان را قلع وقمع کند مدت هفت‌سال‌طول کشید تابدستیاری مردم‌اصفهان آن قلعه را گرفتند واحمد عطاش را نیزدستگیر کرده و کشتند. گویند سعد الملك آبی وزیر با ملاحده همدست بود وقتی که سلطان آگاه شد اورا بیاویخت، بعد ازقتل عام ملاحده دراصفهان سلطان محمد شیر گیررابالشکری عظیم برای تصرف قلعهٔ الموت فرستاد و مدتی آن قلعه را در محاصره داشتند تا اینکه سلطان محمد فوت کرده وشیر گیرباز گشت[1]

در هر حال سلاطین سلجوقی و همچنین رؤسای دینی و لشکری از اسماعیلیه خیلی وحشت داشتند عامهٔ مردم نیز از آنها متنفر بودند و کشته شدن مسلمین بدست آنان بحیله وتدبیری که در اصفهان درست نموده بودند وجوانان را هرروزبوسیلهٔ زن کوری (بتفصیلی که در راحة الصدور نقل است) میدزدیدند ومیکشتند سبب شده بود که مردم ازشنیدن نام باطنی تنفر عجیبی ازخود ابرازنمایند ،

اسماعیلیه در سال ۵۲۰ در شام وحلب ودمشق نیزقوی شده بودند و و حکومت ها بهیچوجه ازفتنهٔ آنان نمیتوانستند جلوگیری نمایند چنانکه سلطان سنجر در سال ۵۲۱ مجبورشد که به الموت لشکر کشی نموده و عدهٔ

---

۱- ر.ك . براحة الصدور ص ۱۵۵- تاریخ ابن اثیر ازحوادث سال ۴۷۵ الی ۵۲۵ - حبیب السیر جلد ۲ ص ۹۰

Marfat.com

زیادی از آنها را بکشد .

بهر حال وجود فتنهٔ اسماعیلیه در تمـام بلاد اسلامی و کشته شدن بزرگان بدست آنها و همچنین وجود اختلافات مذهبی در بلاد عراق بشدت هرچه تمامتر سبب گردیده بود که علماء ظاهر تعصب زیادی از خود نسبت بحفظ ظواهردین نشان دهند ، چنانکه دربغداد چندین مرتبه بسبب سخنهای بی‌باکانه ومنابراحمد غزالی انقلاب شد .

در چنین محیطی عین القضاة بظواهر دین کاملا بی‌اعتنائی نموده و از گفتن کلمات واصطلاحات صوفیه که ظاهراً مخالف شرع بود امتناع نمیکرد و تفسیر آیات واحادیث را بابیمحابائی تمام انجام میداد وازافشاء سرّ ربوبیت باك نداشت، کراماتی از قبیل اماته و احیا بخود نسبت میداد که بالاخره در بغداد مشهورشد. بود که عین القضاة دعوی خدائی میکند

سعی‌و کوشش علماء دین در تقرب بدستگاههای حکومتی نیز در این عصر سبب شده بود که آنان مجری نظریات سیاسی عمال حکومتی در لباس دین باشند چنانکه خود عین القضاة بدین مطلب اشاره کرده است :

« درروزگار گذشته خلفاء اسلام علماء دین را طلب کردندی وایشان میگریختندی و اکنون از بهرصد دینار حرام شب و روز با پادشاهان فاسق نشینند وده باربسلام روند وهرده بار باشد که مست و جنب خفته باشند پس اگر یك بار بار یابند ازشادی بیم بود که هلاك شوند و اگرتمکین یابند که بوسی بردست فاسقی نهندآنرا باز گویند وشرم ندارند وذٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ* واگر محتشمی در دنیا ایشان را نصف القیامی کند پندارند که بهشت باقطاع

---

* سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۳۱

Marfat.com

بایشان داده‌اند » م ت ۵۰

بدین ترتیب درمر کزدین وخلافت اشخاصی بنام عالم دین حلم مباح بودن‌خون اورابا استنادبالفاظ موجود درنوشته‌های وی بدتهمت الحادوزندقه ودعوی الوهیت ونبوت صادرنمودند .

**۲ـ جهات سیاسی ودشمنی قوام الدین ابوالقاسم درگزینی :**

البته شکی نیست که هرمحیطی هرقدر هم که ازلحاظ مذهبی متعصب ومتشنج باشد تا تحریك وهدایت عواطف مردم بطرزخاصی که مورد نظراست صورت نگیرد نتیجهٔ واقعی گرفته نمی‌شود . در مورد مرگ عین القضاة نیز باید اذعان کرد که ابوالقاسم درگزینی شخصاً متعمد بوده و با حیلت خاصی که بعمل‌آورده توانسته است‌حکم تکفیر وقتل اورا تهیه نماید .

اصولا بین وزرای سلاجقه اغلب اختلاف شدیدی برقرار بوده است و برای از بین بردن هم سعی زیادی میکرده‌اند و بعضی اوقات بوسیلهٔ دسان خود دشمنان خویش‌را ازبین‌برده‌وچنین شهرت میدادند که فدائیان اسماعیلی بآن مبادرت کرده‌اند چنانکه قتل خواجه نظام الملك دردهم ماه رمضان سال ۴۷۵ وپسرش ابوالمظفر علی بن نظام الملك در سال ۵۰۰ و معین الملك ابو نصراحمد بن‌الفضل‌وزیرسلطان سنجردرسال ۵۲۱و کمال الدین‌علی السمیرمی وزیرسلطان سنجر نمونه‌ای از خصومتهای وزرا و امرای سلجوقی و همچنین کارهای فدائیان اسماعیلی است .

ابوالقاسم درگزینی پس از گرفتار نمودن عزیز الدین مستوفی[1] بدو

---

۱ـ ر ۰ك ۰ بفصل پنجم ازهمین باب .

Marfat.com

علت میخواست عین القضاة را ازمیان بردارد : -

یکی بسبب ارادتی که عزیزالدین بعین‌القضاة داشته وحامی اوبوده،و دیگر بسبب نفوذ زیادی که عین القضاة در میان مردم پیدا کرده بوده و قوام الدین بیمناك بود که ممکن است از طرف عین القضاة نسبت باستخلاص عزیزالدین ویاازبین‌بردن‌خوداو اقداماتی بعمل آید،اینست که‌برای‌بسط نفوذ خود وایجاد ترس ووحشت درمخالفین ازراه دین داخل شده وبدستیاری اهل حسد وعلمای ظاهرموفق بخاموش کردن‌آن‌شمع الهیت شد .

البته باید یك علت سوم را نیز ذکر کرد و آن خبث جبلی یعنی توطئه سازی و تبه‌کاری و مکاری قوام الدین بوده که قریب پانزده سال در دو دولت محمود وسنجر سبب بروز بسی جنایات شد .

تاریخ شهادت عین القضاة را مورخین در شب چهار شنبه هفتم جمادی الاخری سنهٔ ۵۲۵ مطابق با اول ژوئن ۱۱۳۱میلادی نقل نموده‌اند، بجز عدهٔ قلیلی از تذکره نویسان[1] که اشتباها ۵۳۳ ذکر کرده‌اند و مبنای اشتباه درست روشن نیست زیرا با تصریحی که خودش در شکوی راجع بسن خود مینماید :

« وکالکتاب الذی لقبته بزبدة الحقائق وهذاآخر ما صنفته من‌الکتب و کنت اذ ذاك من ابناءِ اربع و عشرین سنة وهذه السنة (۵۲۵) التی ابتلانی فیها التقدیر بهذه الفتنة بلغت ثلثا وثلثین » ص ٦٥

---

۱- ر ۰ ك ۰ به حبیب السیر جلد ۲ ص ۱۰٤ - مجالس العشاق ص ۷۰ - خزینة الاصفیاء جلد ۲ ص ۱۰- قاموس الاعلام ص۱۲۳۱ - ریاض العارفین ص۱۷۷

Marfat.com

با درنظر گرفتن تاریخ ملاقات وی با احمد غزالی[۱] وهمچنین تاریخ کشته شدن ابوالقاسم در گزینی که در سال ۵۲۷ وبعد از عین‌القضاة بوده و قرائن و امارات زیاد دیگر تردیدی نسبت بصحت سنهٔ فوت او بسال ۵۲۵ باقی نمیماند[۲].

و اما افسانهٔ که دربارهٔ قتل عین القضاة مشهور بین اهالی همدان است چنین است:

گویند وقتی که عین القضاة را سربریدند و بدن اورا در میان میدان معروف همدان که اکنون بمیدان ذغال معروف است افکندند دراین موقع که تماشاچیان دور بدن او را فرا گرفته بودند بابا طاهر عریان از آنجا عبور کرد چون واقعه را ملتفت شد نزدیك آمده سر پائی ببدن وی زده گفت «مردان خدا چنین نخسبند» عین القضاة فوری از جای برخاسته سر بریده خویش را بزیر بغل زده رو بفرا گذاشت تماشاچیان نیز بدنبال او دویدند تا اینکه بقبرستان عمومی همدان که معروف باهل قبور است رسیده و در آنجادرچالهٔ فرورفته وازنظر ناپدید شد وآن چاله تا کنون بچالهٔ عین القضاة معروف است[۳].

---

۱- ر.ك. بپاورقی صفحهٔ ۱۶

۲- ر.ك. بپاورقی فصل سوم - چهارم - پنجم - ششم - هفتم از همین باب.

۳- ر.ك. بهتذکرهٔ عرفات ذیل ترجمهٔ حال باباطاهروبمقدمهٔ رباعیات باباطاهر ضمناً در بارهٔ استبعاد ملاقات باباطاهر و عین القضاة رجوع کنید بصفحهٔ ۱۸ و ۱۹

Marfat.com

Marfat.com

باب دوم

# عقائد و آراء صوفیانهٔ

## عین القضاة

### المیانجی الهمدانی

# باب دوم

## عقائد و آراء صوفیانهٔ عین القضاة المیانجی الهمدانی

عین القضاة بواسطهٔ اطلاعات وسیع و احاطهٔ کاملی که بنظریات و افکار متصوفه داشته در آراء صوفیانهٔ خود از نظریات بزرگان عرفای متقدم بخصوص حسین بن منصورحلاج وامام محمد غزالی و امام احمد غزالی متأثر شده است . و در واقع نظریات اواغلب همان نظریات عرفای بزرگ قبل از وی است با این فرق که امام محمد غزالی و امام احمد غزالی و همچنین سایرین رعایت افکار عامه را نیز در بیان عقائد خود لازم شمرده‌اند ولی عین القضاة رموز و دقائق عرفان را روشن و بی پروا بیان نموده و تفسیر آیات و احادیث را نیزبا بی‌محابائی انجام داده است .

اتهام او بالحاد و زندقه و دعوی الوهیت نیز گذشته از علل سیاسی بعلت بیان روشن و صریحی بوده است که علمای ظاهر و عوام الناس از درك حقائق سخنان وی عاجز بوده‌اند . و چنانکه خود عین القضاة در شکوی از صفحهٔ ۳٤ الی ٦۰ اشاره نموده است مطالبی را که او در آثار خویش بیان داشته است عرفای متقدم نیز همان مطالب را در سخنان و آثار خود بیان نموده‌اند .

بطور کلی باید گفت که عین القضاة راه رسیدن بمطلوب را در عشق ومعشوق پرستی وآزاد بودن از هرحد وقیدی دانسته است وبدین سبب

Marfat.com

بیانات اوازحدود فهم عامه تجاوز کرده ومظنهٔ اتهام گردیده است .

از عقائد وآراء وی چیزی که بیش ازهمه قابل توجه است اینست که تمام مذاهب درنظر اویکسان بوده و فرقی بین آنها قائل نبوده است ، وهمه را یك دین و یك ملت شمرده و گفته است که تشبید خلق را از حقیقت دور کرده اسماء بسیاراست اما اسم و مسمی یکی باشد .

اینك بطور نمونه قسمتهائی از بیانات او در بارهٔ مذاهب مختلف ـ شیطان ـ جبر و اختیار عیناً در زیر نقل میشود :

« شرطهای طالب راه خدا بسیار است که جمله آنرا مجمل گفته آید ، اما یکی مفصل آنست که جملهٔ مذاهب هفتاد دواند که معروفند اول درراه سالك و دیده او یکی بود و یکی نماید اگر فرق کند فاروق باشد و طالب را فرق هنوز حجابست ، چرا زیرا که مقصود طالب از مقصد آن بود که او را بمقصود رساند و هیچ مذهب در ابتداء حالت بهتر از ترك عادت نبود چنانکه از جملهٔ ایشان یکی گفته است که :

بالقادسیة فئةٌ ما ان یرون العار عارا

لامسلمون و لامجوس و لایهود و لانصاری

چون بآخر طلب رسد خود هیچ مذهب جز مطلوب ندارد و حسین منصوررا پرسیدند که تو بر کدام مذهبی ؟ گفت المذهب لك ، انا علی مذهب ربی . زیرا که هر که برمذهب بود آن مذهب پیر آن باشد و بزرگان طریقت را پیر خدای عز و جل باشد ، مخلص باشند نه مختلط ، اختلاط توقیف است و اخلاص ترقی ، اخلاص در طالب خود شرط است که : من اخلص لله اربعین

Marfat.com

صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه ، حق جلّ وعلی ازمذهبها دوراست ایشان نیزازخود دورباشند ودرراه او محو شوند :

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت
رنگ من و تو کجا خرد ای نا داشت
این رنگ همه هوس بود یا پنداشت
او بی رنگست رنگ او باید داشت

اگر مذهب مرد را بخدا رساند او اسلام است و اگر هیچ آگاهی ندهد نزدیك حق از کفر بدتر است و اسلام نزد روندگان آنست که او را بخدای رساند و کفر آنست که طالب را منعی و تقصیری بازآید که از طلب باز ماند طالب را بانهندهٔ مذهب کار است نه بامذهب :

آتش بزنم بسوزم این‌مذهب و کیش عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
تا کی دارم عشق نهان در دل خویش مقصود زهم توئی نه اینست ونه کیش

طالب باید که خدا را درآسمان وزمین ودرجهت ودردنیا و در آخرت و دربهشت ودر دوزخ نجوید که راه طالب خود اندرون اوست زیرا که هیچ راهی بخدا بهتراز راه دل روندهٔ نیست: القلب بیت‌الله . واین بیت همین معنی دارد :

ای آنکه همیشه در جهان می پوئی این سعی ترا چه سود دارد گوئی
چیزی که تو جویان نشان اوئی با تست همی تو جای دیگر جوئی

دریغا هفتاد ودو مذهب که اصحاب بحث بایکدیگر خصومت میکنند وازملت هر یکی خود راخد میدانند و یکدیگر را میکشند اگر همه جمع

Marfat.com

آمدندی و این کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی که همه یك دین و یك ملتند تشبیه خلق را از حقیقت خود دور کرده است وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا * اسماء بسیار است اما اسم ومسمی یکی باشد .

هرمذهبی که هست آنگه مقرر و ثابت بود که قالب و بشریت برجا بود ، وحکم وخطاب و تکلیف برقالبست مادام که بشریت برجا باشد ، اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده و از خود بیرون آمده تکلیف و حکم و خطاب از وی برخیزد و حکم جان و دل قایم شود، کفر و ایمان بقالب تعلق دارد وآن کس که تُبَدَّلُ الْأَرْضُ ** اورا کشف شده باشد قلم امروتکلیف ازاوبرداشته شود ، ایس علی الخراب خراج ، احوال باطن در زیر امر ونهی برنیاید .

کفرها بسیار است زیرا که منزلهای سالکان بسیاراست کفر و ایمان هر لحظه روندهٔ راه را شرط لازمست چندانکه سالك چیزی دارد هنوز خود چیزی باشد ازدست راه زن وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ *** خلاص نیابد تا به سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ **** رسد که اورا تا بدن راه داده‌اند اما چون ازابتدا تا انتهاء وجود و عدم وامر و نهی وآسمانها وزمین‌ها و عرش و فرش گذشتی و جملهٔ موجودات باز پس گذاشتی و ازبند رسیدن ونرسیدن خود برخواستی و ازتوقع دیدن و نادیدن پاك شدی از همهٔ بلاها رستی و هیچ آفت و بلائی سخت‌تر از وجود تو نیست

---

* سورهٔ ۱۰ آیهٔ ۳٦ ** سورهٔ ۱٤ آیهٔ ٤۹ *** سورهٔ ٤ آیهٔ ۱۱۸ **** سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۱٤

دراین راه، و هیچ زهری قاتل‌تر در این راه از تمنای مریدان نیست، از سر مرید و مراد بباید برخاستن چون تو کم شدی حق ماند:

ما را خواهی تن بغمان اندر ده  چون شیفتگان سر بجهان اندر ده
دل پر خون کن بدیدگان اندر ده  و انگه ز پی دیدن ما جان در ده

عاشق را از خط معشوق چه لطف و چه قهر، زیرا هر که فرق تواند کردن او هنوز عاشق لطف باشد نه معشوق، گوئی را با آن چه کار که سلطان اوزا با چوگان لطف زند، گوی را با ارادت چه کار باشد.

آن دیوانهٔ عاشق که تو او را ابلیس خوانی در دنیا، میدانی؟ چه میدانی که در عالم الهی او را بچه نام خوانند اگر بدانی او را بدان نام خواندن خود را کافر دانی، دریغا چه میشنوی آن دیوانه خدا را دوست داشت محك محبت دانی چه آمد؟ یکی بلا و قهر دیگر ملامت، گفتند اگر دعوی عشق ما میکنی نشانی بباید، محك بلا و قهر و ملامت و مذمت بر وی عرض کردند همه قبول کرد و در ساعت این دو محك گواهی دادند. که نشان عشق صدق است، هرگز ندانی که چه میگویم در عشق جفا بباید و وفا بباید تا عاشق پختهٔ لطف و قهر معشوق شود اگر نه خام باشد و از او چیزی نیاید، دریغا کمال عشق را مقامی باشد از مقامات عشق که اگر دشناه معشوق شنود او را ازلطف خوشتر آید که دیگران با او کنند:

هجران تو خوشتر ز وصال دگران  منکر شدنت به ز رضای همه کس

دریغا این سخن را چون قلب کنی و باز گردانی جائی برسد که باید گفتن دوستان او پروردهٔ قهر و لطف خدا باشند همه هر روز هزار بار

از شراب وصل مست گردند و بعاقبت زیر لگد فراق او پست شوند ،عاشق هنوز مرید است ومرید را بر درخت فراق آویزد در عالم دنیا و درآن عالم ، مگر نشنیدۀ که باجویندگان وصال اوچه خطاب کند ، این بیتها بشنو که گویند با ایشان :

جویندۀ ما بشهر در بسیار است ای هر که مرا جوید کارش زاراست
بر درگه ما زده هزاران دار است بر هر داری سر مریدی بار است

هر روز هزار بار درون جویندگان حضرت الهی خود جواب میدهد که ما خود میدانیم که معشوق ما با قهر و بلاست ما خود را فدای بلای او کرده‌ایم از او بلا و از ما رضا ، از او قهر و از ما مهر ، مگر این بیت‌ها بجواب از ایشان نشنیدۀ :

معشوق بلای جوی ستم کردارم وز آب دو دیده آستین تر دارم
جانم برد این هوس که در سر دارم من عاقبت کار خود از بر دارم

گفت ما درد ابدی اختیار کرده‌ایم و رحمت و لطف نصیب دگران کرده‌ایم هرروز هزار درد پیاپی ازهجرش نوش کن واین بانگ میدار :

عاشقانرا جام می با خم می هم سنگ ده
هر کسی را در نوا و در خور فرهنگ ده

مگر حسین منصور از اینجا گفت : ما صحت الفتوة الا لاحمد و ابلیس ، دریغا چه میشنوی ، گفت جوانمردی دو کس را مسلم بود : احمد و ابلیس ، جوانمرد رسیده بکمال این دو آمده‌اند و دیگران جز اطفال را نباشند .

Marfat.com

آن شیر مرد ابلیس میگوید که اگر کسی از سیلی میگریزد آن سیلی برمن نه که من آنرا بر گیرم ، این بیت‌ها ابلیس میگوید :

از عشق تو ای صنم غمم بر غم باد　　سودای توام مقیم دم بر دم باد
با آتش عشق این دلم محکم باد　　عشقی که نه‌قاتل است اصلش کم باد

گفت چون معشوق قبول کرد ، گلیم چه سیاه چه سپید ، همه یکی باشد ، هر که این فرق داند کردن درعشق ، هنوز خام است ، از دست دوست چه عسل و چه حنظل ، چه شکر و چه زهر ، چه لطف و چه قهر ، آنکه عاشق لطف بود یا عاشق قهر ، او عاشق خود باشد نه عاشق معشوق . دریغا چون سلطان قبا و کلاه خاص کسی را دهد این بس باشد باقی در حساب عاشقان نیست .

ابلیس را گفتند چرا گلیم سیاه لعنت ازدوش نیندازی گفت ،

می نفروشم گلیم می نفروشم　　ار بفروشم برهنه ماند دوشم

ای دوست چه دانی که درد او از چیست از آنست که اول خازن بهشت بود ومقرب بود ازآن مقام بادنیا آمد وخازن دوزخ شد :

این جورنگر که برمن مسکین کرد　　خودخواند وخودراندودردم زین کرد

گفت چندین هزارسال معتکف کوی معشوق بودم چون قبول کرد نصیب من از اودرد آمد ، دریغا چه میشنوی ، گفت چون برمنش رحمت آمد مرا لعنت کرد وَاِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِی• باش تا بدریای ونفخت فیه من روحی•• گذر کنی آنگه یاء یٰس••• والقرآن الحکیم•••• باتو بگوید که یاء لعنتی با ابلیس

---

•-سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۷۹ •• -سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۲۹ ••• -سورهٔ ۳۶ آیهٔ ۱ •••• -سورهٔ ۳۶ آیهٔ ۲

Marfat.com

چه میکند ویاء کهیعص * با تو بگوید که یاء السلام علیك یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته با محمد (ص) چه میگوید بجلال و قدر لم یزل و لایزال که ازازل تا ابد یاء سلام علیك وتاء وصلت ص والقرآن** از محمد (ص) یك لحظه خالی نبوده است و نباشد ویاء لعنتی غذای ابلیس باشد،چه گوئی کس را غذا وقوت باز گیرند زنده چگونه ماند ؟ دریغا ای دوست از کلمهٔ الر*** چه فهم کردهٔ نیك بشنومیم الر*** مشرب محمد (ص) است وراء الر *** مشرب ابلیس آمد بعزت معبود مطلق که تا خداوند بیواسطه نگوید که چنین کن اوهیچ کاری نکند و ما ینطق عن الهوی**** درحق مصطفی (ص) دانستهٔ ممکن باشد که این سخن بدانی که : لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ***** از عبرتها یکی این آمد که ابن یامین در درون پرده بردند با قومی که در درون پرده بودند دانست که دزدی نکرد اما یوسف (ع) اورا گفت که برو بیرون پرده خبر چنین ده که من دزدم ، چنانکه جبرئیل و میکائیل و فرشتگان دیگر در غیبت می شنیدند که اسجدوالادم ****** در غیبت غیب با او گفتند لاتسجد لغیری ، دریغا چه میشنوی این بیت را :

از حالم اگر عالمیان بیخبرند ازعالمم آن بس که توحالم دانی

پس در علانیه او را گوید اسجدلادم، درسرّ با او گفت : اأسجد لمن خلقت طیناً *******این خود نوعی دیگر است،اما هر گزدانستی که خدای تعالی

---

* سورهٔ ۱۹ آیهٔ ۱ **سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۱ ***سورهٔ ۱۳ آیهٔ ۱ ****سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۳
***** سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۱۱۱ ****** سورهٔ ۲ آیهٔ ۳۲ ******* سورهٔ ۱۷ آیهٔ ۶۳

Marfat.com

را دو نام است یکی الرحمن الرحیم ویکی الجبارالمتکبر* از صفت جباریت ابلیس را در وجود آورد و ازصفت رحمانیت محمد (ص) در وجودآورد ، پس صفت رحمت غذای محمد (ص) آمد وصفت قهر وغضب غذای ابلیس آمد . ای دوست الی یوم الدین** گفته است چون روز دین باشد نه این دین دنیا را میخواهد بلکه دین آخرتی میخواهد که درآن دین کم زنی باشد و ملت یگانگی دین ایشان باشد، درراه سالك کفر باشد نه دین نه دنیا و نه‌آخرت، ایشان رو بکسی دیگر آرند که منبع این همه اوست ، یوسف عامری این بیت میگوید :

در راه یگانگی چه طاعت چه گناه  بر کنگرهٔ عرش چه‌خورشید چه ماه
در کوی خرابات چه‌درویش وچه‌شاه  رخسار قلندری چه روشن چه سیاه

هر کس دراین حدیث راه نبرد ، ابلیس داعی است درراه ولکن دعوت میکند ازاو ومصطفی (ص) دعوت میکند باو،وابلیس‌را بدربانی حضرت‌داشتند و گفتند که تو عاشق مائی غیریت از درگاه ما و بیگانگی از حضرت ما باز دار ، واین ندا میکند گوش دار :

معشوق مرا گفت نشین بر در من  مگذار درون که کس بیاید بر من
آنکس که مراخواهد گو بیخودباش  وین‌درخور کس نیست‌مگردرخور من

ای دریغا ذنب ابلیس عشق او آمد با خدا وذنب مصطفی (ص) دانی که چه‌آمد؟ عشق خدا آمد با او ، یعنی عشق ابلیس با خدا گناه او آمد وعاشق شدن خدا برپیغامبر گناه او آمد ، لِیَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَاخَّرَ ***

---

* سورهٔ ۵۹ آیهٔ ۲۳ ** سورهٔ ۷۹ آیهٔ ۷۹ *** سورهٔ ۴۸ آیهٔ ۲

Marfat.com

این سخن را نشان شده است ، جهانی باید که ذرهٔ از این ذنب و گناه او را نصیبی دهند. ذرهٔ ازاین ذنب که عبارت از آن امانت آمد برآدم وآدم صفتان بخش کردند با این همه جز این نگفتند که اِنَّهُ کَانَ ظَلُوماً جَهُولاً * ذرهٔ از این ذنب جهانی را کفر آمد همگی این ذنب را برروح مصطفی (ص) نهادند، دریغا عذر این ذنب ازبرای او خود خواست که لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ . وَ مَا تَأَخَّرَ** دریغا اگر ذرهٔ از این ذنب بر کونین و عالمین نهادندی همگی ایشان برقم فنا مخصوص شدندی .

حکمت آن باشد که هرچه هست و بود و شاید بودن نشایستی که با خلاف آن بودی ، سپیدی هر گز بی سیاهی نشایستی ، و آسمان بی زمین لایق نبودی ، جوهر بی عرض مصور نشدی ، محمد (ص) بی ابلیس نشایستی طاعت بی عصیان ، کفر بی ایمان صورت نبستی ایمان محمد (ص) با کفر ابلیس تواند بودن، اگر ممکن باشد که هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِی الْمُصَوِّر لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی*** نباشد ممکن باشد که محمد (ص) و ایمان محمد (ص) نباشد و اگر الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ **** القهار صورت نبندد صورت توان بست که ابلیس و کفر او نباشد بس پدیدآمد که سعادت محمدی (ص) بی شقاوت و کفر ابلیس نباشد ابوبکر و عمر بی بوجهل و بولهب نباشد، این باشد ما من نبی الاوله نظیر فی امته هر جا که ولی باشد فاسق لازم او باشد و نبی هر گز بی ولی نباشد و صالح هر گز بی فاسق نباشد مصطفی (ص) سبب رحمت عالمیان بود اما درحق بوجهل

---

* سورهٔ ۳۳ آیهٔ ۷۲ ** سورهٔ ٤٨ آیهٔ ۲ *** سورهٔ ٥٩ آیهٔ ۲٤ ****سورهٔ ٥٩ آیهٔ ۲۳

Marfat.com

سبب کمال شقاوت او بود ، شنیدهٔ که نورسیاه ابلیس و بوجهل وغیرهما از سر تا قدم با نور احمدی چه میگویند ؟ بشنو:

ای نوش لبا چو زهر نابی بر من ای رحمت دیگران عذابی برمن
بر تابی روی و دست من بر تابی خورشید جهانی و نتابی برمن

دریغا کاری که بغیر منسوب بینی بغیر خدای تعالی آنرا مجازی می دان نه حقیقی ، فاعل خدا باشد بحقیقت، و خدا را دان آنجا که گفت قُلْ یَتَوَفّیکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ* این مجازی می‌دان حقیقتش آن میدان که اللهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا ** راه نمودن محمد (ص) را مجازی می‌دان وراه گم کردن ابلیس خلق را مجازی می‌دان ، یُضِلُّ بِهِ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ*** حقیقت این می دان ، گیرم که خلق را ضال ابلیس کند ابلیس را که آفرید؟ مگر موسی (ع) از بهر این گفت اِنْ هِیَ اِلَّا فِتْنَتُکَ*** گناه همه خود اوراست کس را چه گناه باشد :

همه رنج من از بلغاریانست که مادامم همی باید کشیدن
گنه بلغاریان رانیز هم نیست بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست ولکن کس نمیارد چخیدن
همی آرند خوبانرا ز بلغار برای پردهٔ مردم دریدن
لب و دندان آن خوبان بلغار بدین خوبی نبایست آفریدن

---

* سورهٔ ۳۲ آیهٔ ۱۱ ** سورهٔ ۳۹ آیهٔ ۴۳ *** سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۵۴

که ازخوبی لب‌ودندان‌ایشان بدندان‌لب همی‌باید گزیدن

هدایت‌خلق‌با محمد (ص) حوالت کنند وضلالت باابلیس ، پس‌چرا در حق‌بعضی‌بااوخطاب کنند که انك لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء * ای عزیز هر چه خواهی در ملك و ملکوتست ، هر یکی مسخر کاری‌اند معین ، اما آدمی مسخر یك کاری معین نیست بلکه مسخر مختاراست چنانکه احراق در آتش، اختیار در آدمی بستند چنانکه آتش را جز سوزندگی صفتی و حرکتی نیست پس چون‌آدمی محل اختیار آمد بواسطهٔ اختیار از او کارهای مختلف در وجود آید اگر خواهد حرکت از جانب چپ کند و اگر خواهد از جانب راست کند اگر خواهد ساکن باشد و اگر خواهد متحرك ، از بهر این کار او را بعالم ابتلا و امتحان فرستادند لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ** اگر خواهد مختار مطیع بود اگر خواهد نبود پس مختاری درآدمی چون مطیعی نان وآبست وآتش ، بعد ما که هر که را برای سعادت آفرید جز مختار حرکات اهل سعادت نباشد و هر که را برای شقاوت آفرید جز مختار اعمال اهل شقاوت نباشد ، اینجا دانم که ترا در خاطر آید پس دعوت و بعثت انبیاء علیهم السلام چه فایده دارد ، ای عزیز دعوت انبیاء علیهم‌السلام نیزیکی ازاسباب حصول علم بسعادت وشقاوت‌آمد.

ای برادرهان وهان تا در دلت گذر نکند که ابلیس ازو دل بر گرفته است که اگر چه قدم بر بساط قهر دارد روی در جلال عزت ازل که : فَبِعِزَّتِكَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ *** یکبار گی آورده است وازاین خالی نیست که :

---

* سورهٔ ۲۸ آیهٔ ٥٦ ** سورهٔ ۱۱ آیهٔ ۸ *** سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۸۳

Marfat.com

دل بر نکنم امید کی میدارم تا بو که عنایتی کنی در کارم

***

آسان آسان ترا بنگذارم من با زلف و رخ تو کارها دارم من

انعام ومحبت محمد (ص) با خلق ازبرای خود بوده است چون عاشق بمعشوق عطائی از بهر خود دهد که با او معشوقی و لطیفی کند و محبت خدای تعالی با مصطفی (ص) نیز از بهر خود است و خدای تعالی جز عاشق خود نیست احد را با احمد (ص) سری بوده است که مصطفی (ص) آن سر را ذنب میدید و از آن مستغفر بودی .

سالك اگر مست بود زنار بندد که مقتضی شریعت در حق مستان اینست ، اینجا بود که حرام حلال گردد ، اما اگر سالك هشیار بود نشاید که زنار در بندد زیرا که چون زنار دربندد اورا بکشند و هشیار میداند که : وَلَاتُلْقُوا بِاَیْدِیکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ • چه بود وچون روا بود که کاری بود که اورا بکشند و مستان دراین مقام نماز نکنند و نام خدای نبرند وروزهٔ ماه رمضان ندارند تا مست باشند زیرا که مست را مرگ و زندگانی یکی نماید و اگر فرقی داند هشیار است و نشاید که ازنماز دست بدارد .

هرچه طالب را بخدا رساند نزد طالب فرض است عشق بنده را بخدا میرساندپس عشق ازبهراین معنی فرض آمدی .

اما نهایت عشق آن بود که فرق نتوان کرد میان ایشان چون عشق از آن سر تمام شود شاهد مشهود شود ، تو این را از نمط حلول شماری این

---

• سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۹۱

حلول نبود کمال اتحادبود، ویگانگی درمذهب محققان جز این مذهب نباشد .

علم تا بساحل عشق بیش نرسد او را در لجهٔ این بحر کاری نیست زیرا که وی راه بر است اگر چه با قوت بود تا ساحل پیش نبود ، مثقلهٔ طلب برپای وقت استوار کردن و خود را نگونسار کردن در لجهٔ بحر خونخوار انداختن تا در ثمین وصال برآرد تا روزگار برخود بسر آرد کاری دیگر است :

یا تاج وصال دوست بر سر بنهم  یا درسر جست وجوی او سر بنهم

راحت عاشق از آن بود که معشوق آتش غیرت برافروزد وجان عاشق را درآن آتش بسوزد زیرا که داند که هرآتش که هست محترق هست هرچه بدو دهند بسوزد مگر آتش غیرت ، که او را جز خاشاك مغایرت نسوزد هر که این معنی بداند در عالم وحدت بار یابد .

دیدهٔ عقل از ادراك حقیقت عشق محجوب است عقل را قوت دید نور عشق نباشد زیرا که عشق درمرتبهٔ ماوراء عقل است وخود در طور دیگر، عقل را قوت ادراك او نتواند بود عشق دریست در صدف جان نهان .

پندارعلم وهندسهٔ وهم وفیلسوف خیال وجاسوس طبیعت و بیداری حفظ و عقیلهٔ عقل درعشق بهیچ برنیاید در وی همه درد باید و سوز ، و رنج باید و محنت .

چون عقل عقلیه است در راه غمت  از هندسهٔ عقل چه حاصل ما را

عاشق چون با خیال معشوق دست در کمر آرد او را خلوت خوشتر از صحبت درین جهان ، و درآن جهان دوزخ بهتر از بهشت ، زیرا که درجوار

Marfat.com

مهجوران خلوت بهتر از آن دست دهد که درجوار مقبولان، واین معنی‌غوری عظیم دارد بپای علم دراین فلوات سفر نتوان کرد، آنکه درسرای مهجوران ودر درگه اسفل یاحنان یا حنان میگوید اوداند که درسرداق آتش‌نشستن چه راحت دل دارد، درعالم دل خود آتشی دارد که نارالله الموقدة•التی تطلع علی الافئدة •• عبارت از آنست وآتش دوزخ ازآن گریزانست، او را باآن آتش از آتش دوزخ چه باك :

تخویف من از آتش دوزخ کم کن چون با تو بوم زآتشم باکی نیست

عاشق را از دوزخ ترسانیدن چنان بود که پروانهٔ دیوانه را بشمع تخویف کردن، پروانه درعشق آن میمیرد که یکبارآتش را دربر گیرد اورا همان بس بود که یك‌زمان آتش‌شود اگرچه زمان دیگرش ازراه‌خاکستری بدرانداز‌ند ونام ونشانش برانداز‌ند. درعرف عشق بدید جمال حاصل آید، اما نزدیك این‌ضعیف عشق دروجودموجود است امااز راه قوت‌بدیدجمال‌معشوق بفعل می‌آید واثرظاهر میکند،چنانکه غضب‌ورضا وضحك دروجودموجوداند اما مکون هریك بواسطهٔ که بدو منوط است در ظهور می‌آید و این نوع را می گویند ازظاهر بباطن می شود اما تا شغاف بیش نمیرسد واین پرده‌ایست بر روی دل قد شغفها حبا••• سرّ این معنی است .

تاعاشق را از معشوق طمع وصال بود هرروزبنزد وی ذلیل‌تر بود،ذلّ من‌طمع،سرّ این سخن‌است چنانکه زلیخا تاطمع وصال‌یوسف میداشت‌هرروز از وصال دورتر بود و ازفراق رنجورتر چون طمع ازخود بینداخت وبامحبت

---

• سورهٔ ۱۰٤ آیهٔ ٦•• سورهٔ ۱۰٤ آیهٔ ۷ ••• سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۳

صرف بساخت جمال وجوانی بازیافت وبا کمال کامرانی بسوی محبوب شتافت.

عشق آسمانست و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل بدین نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی اواین را درمی کشد واین اورا برمیکشد تا معنی رابطهٔ اودر کشنده استواین بر کشنده، وآنچه عاشق بمعشوق مایل است ومعشوق بعاشق ناظر است از این جهت است و این ازفهم اهل علم دور است وازنظر بصیرت ایشان مستور است زیرا که علم نقیب بارگاه است در درگاه ترتیب خیل وحشم ووجود وعدم نگاه دارد اما برادراك اسرار پادشاه کاری ندارد.

اگر این معنی دربتکده روی نماید روی به بت باید آورد زنار گاه گاه برمیان وقت باید بست وازغم برست وبیقین باید دانست که عاشق گرانمایهٔ سبك رو را هرچیز که جز معشوقست حجاب راه معشوقست .

کعبه و بتخانه حجابند وبس — روی دلم سوی رخ یار کو
قبله بدل گشت درین ره مرا — خیز بگو قبلهٔ کفار کو

Marfat.com

# باب سوم

# آثار عین القضاة

## المیانجی الهمدانی

Marfat.com

# فصل اول

## فهرست مؤلفات

از آثار عین‌القضاة آنچه بدست آمده ودرفصول بعدی این باب بترتیب دربارهٔ هریك از آنها بحث خواهد شد بشرح زیر است :

۱ ـ رسالهٔ یزدان شناخت

۲ ـ زبدة الحقایق

۳ ـ رسالهٔ جمالی

٤ ـ رسالهٔ لوایح

٥ ـ تمهیدات

٦ ـ مکتوبات نسخهٔ کتابخانهٔ مراد منلا (ترکیه)

۷ـ مکتوبات نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران

۸ ـ شکوی‌الغریب عن‌الاوطان الی علماءِ البلدان

ولی درفهرستی که خود او ازمؤلفاتش درشکوی‌الغریب صفحات ٦٥و ٦٦ و٦۷ بعنوان نمونه ذکر نموده از یازده تألیف دیگر نیز بشرح‌زیر اسم برده است :

۱ ـ قری‌العاشی الی معرفة العوران والاعاشی

۲ ـ رسالهٔ علائی بتازی

۳ ـ المفتلذمن التصریف

٤ ـ اَمالیٌ الاشتیاق فی لیالی الفراق

٥ ـ مُنیة‌الحیسوب ( فی‌عمل‌الحساب الهندسی)

٦ ـ غایة‌البحث عن معنی‌البعث (فی‌النبوة و مایتعلق بهامن‌المقدمات العلمیة) تألیف در ۲۱ سالگی[1]

۷ ـ صولة البازل الامون علی ابن‌اللبون

۸ ـ نزهة‌العشاق ونهزة‌المشتاق (مجموعهٔ از اشعار درنسیب که هزار بیت بوده است[2])

۹ ـ المدخل الی‌العربیة ورياضة علومها الابیة (در ده جلد که ناتمام مانده‌است )

۱۱ ـ هفتاد بیت شعر عربی ( در مدح حضرت رسول ص و خلفاء راشدین[3] )

که کتب مهم وتذکره‌ها ببعضی از این مؤلفات اشاره نموده‌اند[4]

---

۱ ـ ر. ك بمقدمهٔ زبدة‌الحقائق.

۲ ـ هفت‌بیت بعنوان نمونه ازاین اشعار ذکرنموده‌است،رجوع کنید بشکوی صفحهٔ ٦٦ و فصل اول از باب پنجم.

۳ ـ سه بیت ازاشعار مزبور را آورده است، رجوع کنید بشکوی صفحهٔ ۷۲ وفصل اول از باب پنجم.

٤ ـ تتمهٔ صوان الحکمة صفحهٔ ۱۱۷ « و صنف کتاباً سماه زبدة الحقائق و خلط فیه کلام الصوفیة بکلام الحکماء ... »

الوافی بالوفیات جلد ۱٥ « ... و من تصانیفه الرسالة العلائیة . امالی

مانده در پاورقی صفحهٔ بعد

Marfat.com

ومعجم المؤلفین دو تألیف دیگر نیز باسامی زیرین :

۱ـ مدار العیوب فی التصوف

۲ـ الرسالة الیمینیة

باو نسبت داده است [۱]

.....

.....

.....

---

۴

۱ ـ معجم المؤلفین جزء ششم صفحهٔ ۱۳۲ « ... من تصانیفه ، زبدة الحقائق خلط فیه کلام الصوفیه بکلام الحکماء ، مدار العیوب فی التصوف ، والرسالة الیمینة »

Marfat.com

# فصل دوم

## رسالهٔ یزدان شناخت[1]

این رساله را عین القضاة درمسائل الهی و حکمت وعلوم طبیعی جهت عزیز الدین مستوفی اصفهانی [2] که نسبت بوی ارادت خاصی داشته و حامی او بوده در سه باب بشرح زیر برشتهٔ تحریر در آورده است [3]

**باب اول** ـ در بیان معرفت باری تعالی وشناختن بعضی از صفات او و نکته چند از امور الهی ( در هفت فصل ) :

فصل اول ـ در دانستن آنکه چرا ببشین مردم از عالم معقولات بی خبر باشد .

فصل دوم ـ در شناختن ادراکات که برچند گونه است .

---

۱ـ نسخهٔ چاپی که با مقدمه وتصحیح دکتر بهمن کریمی در مهر ماه۱۳۲۷ در تهران بطبع رسیده است قطع آن ۱۵ × ۲۲ سانتیمتر شامل چهارده صفحه مقدمه ازطابع ودو ورق عکس نسخهٔ خطی از خاتمهٔ رساله وشصت صفحه خود رساله است . طبع کتاب از روی نسخهٔ خطی که در تاریخ ۷۳۱ هجری قمری نوشته شده بعمل آمده است .

۲ـ عزیزالدین احمد بن حامد بن محمد ابو نصرالمستوفی معروف به عزیز که عم عماد کاتب اصفهانی ( صاحب الخریده ) بوده ودرممالك سلطانی منصب استیفا بوی تعلق داشته است . شرح حال رجوع کنید بفصل پنجم از باب اول .

۳ـ « این رسالت را بپارسی ساختم و تا این ( زمان ) از محققان حکما از متقدمان و متأخران مانند این نساخته‌اند و این رساله را نام یزدان شناخت نهادم و بر سه باب قسمت کردم »

Marfat.com

فصل سوم ـ در شناختن عالم عقل ومعقولات و اشارتی بدان بر طریق کلی .

فصل چهارم ـ در شناختن واجب و ممکن

فصل پنجم ـ در اثبات باری جل و عز و وحدانیت و نفی جوهریت و جسمیت وعرضیت از ذات او .

فصل ششم ـ در شناختن بعضی از صفات واجب الوجود .

فصل هفتم ـ در شناختن افعال واجب الوجود .

**باب دوم** ـ در معرفت نفس انسانی وحال چگونگی و شقاوت او در معاد ( در هشت فصل ) :

فصل اول ـ در وجود آدمی در این عالم .

فصل دوم ـ در پیوستن نفس ناطقهٔ انسانی ببدن وچگونگی آن .

فصل سوم ـ در معرفت قوتهای نفس ناطقهٔ انسانی وچگونگی آن .

فصل چهارم ـ در اقامت برهان بر آنچ نفس ناطقهٔ انسانی جوهر روحانیست .

فصل پنجم ـ در پدید کردن امثال نفس انسانی که از مبادی حاصل میشود .

فصل ششم ـ در کیفیت استفادت نفس انسانی ازعقل فعال دراکتساب معقولات .

فصل هفتم ـ در شناختن معاد نفوس انسانی .

فصل هشتم ـ درشناختن احوال نفوس انسانی درمعاد بعد از مفارقت بدن .

Marfat.com

**باب سوم** ـ در نبوات و معجزات و کرامات ( درشش فصل ) :

فصل اول ـ در شناختن نفس قدسی نبوی که پیغمبران را بود و در مراتب وجود وسلسلهٔ نظام که چگونه ممکن بود که باشد .

فصل دوم ـ در پدید کردن آنك نفوس قدسی صورت معقولات و کلیات را بفطرت چگونه دریابد که عبارت ازآن وحی است .

فصل سوم ـ در دانستن مغیبات که چگونه دانند و حقیقت خواب و کهانت .

فصل چهارم ـ در کیفیت معجزات و کرامات قدسی نبوی در قسم نظری وقسم عملی .

فصل پنجم ـ در ابتدا کردن آنچ در وجود بنی آدم ضروریست در این عالم .

فصل ششم ـ در خاتمت این رسالت .

در این کتاب مسائل غامض وپیچیده حکمت باساده‌ترین و منطقی‌ترین بیانی شرح وتوضیح شده است [۱]

---

۱ـ چنانکه خود مؤلف گوید :

«بدانك آنچ خلاصه وآیات حکمت است ازمسائل علوم طبیعی والهی برسبیل اختصار در این رساله بیان کردیم و از عهد یونانیان تا این غایت هیچکس از محققان حکما و راسخان در علم حکمت روا نداشته‌اند که این اسرار بر ملا اوکنند و غرض از این تنبیه و تشریف نفس است که اسرار الهی را مکشوف گردانند و در سخن حکما می آرند که : افشاء سرالربوبیة کفر و حکیم ارسطا طالیس گفته

مانده در پاورقی صفحهٔ بعد

Marfat.com

استدلالات قرآنیه خیلی کمتر از تمهیدات و مکتوبات دارد وهمچنین در تمام رساله فقط به سه بیت عربی و دوبیت فارسی استشهاد شده است [۱]

از نوادر لغات‌کلمات پروریده بمعنی پرورانده و کمالیت است که در صفحات ۵ و ۳۰ رساله استعمال نموده است .

---

[۱] مانده از پاورقی صفحهٔ قبل

است که واجب چنان کردی که حکمت الهی هرگز مکتوب و مسطور نکردندی الا آنك از نفس بنفس شدی اما بشرط آنك استعدادی در نفس منفعل حاصل بودی و این اشاعت و اذاعت در میان حکمای محقق سخت معذور و ممنوعست خصوصاً بر نا مستعدان ونا اهلان وشریران ؛ ان الله تعالی کره لکم الابیان کل البیان »

۱ـ ر ۰ك ۰ بفصل اول ودوم از باب پنجم .

Marfat.com

# فصل سوّم

## زبدة الحقائق [1]

رساله‌ایست مختصر که عین‌القضاة آنرا درعلم بذات وصفات‌خداوندی

---

۱ ـ نسخه‌ایست خطی که جزو مجموعه‌ای بنام رسائل غزالی در تاریخ ۵۹۶ درمدرسهٔ مجاهدیهٔ مراغه کتابت شده است، «تم‌الکتاب بحمدالله و حسن توفیقه یوم الخمیس الثامن عشر من ذی حجة ست و تسعین وخمس مائة بمدینة مراغة والمدرسة المجاهدیة عمرهما الله تعالی» ص ۱۹۳

مجموعه شامل ۴۵۳ صفحه، هرصفحه بطور متوسط دارای ۲۳ سطر، قطع ۱۳ × ۱۸ سانتیمتر، کاغذ نخودی رنك متوسط، خط نسخ، کاتب نامعلوم، جلد میشن که دف راست آن افتاده است ودف طرف چپ لبهٔ مثلث شکل دارد، کلمهٔ فصل و شعر درقسمت زبدة الحقائق بسرخی نوشته شده ویا مشخص شده است ونسخه‌متعلق بکتابخانه آقای دکتر مهدوی (تهران) است.

مجموعه حاوی ۱۶ رساله بشرح زیر است:

۱ ـ کتاب المضنون به علی غیر اهله من تصانیف الغزالی رضی‌الله عنه ازصفحهٔ ۱ الی صفحهٔ ۱۲۲

۲ ـ زبدةالحقائق ازصفحهٔ ۱۲۳ الی‌صفحهٔ ۱۹۲

۳ ـ المسائل الاخرویة (محمد غزالی) از صفحهٔ ۱۹۵ الی صفحهٔ ۲۲۶

۴ ـ رسالهٔ شیخ‌الرئیس در سعادت و حج از صفحهٔ ۲۲۸ الی صفحهٔ ۲۴۷

۵ ـ احوال النفس بعدالموت ازصفحهٔ ۲۴۸ الی صفحهٔ ۲۶۸

۶ ـ مشکوةالانواروصفاةالاسرار (محمدغزالی) ازصفحهٔ ۲۶۲ الی‌صفحهٔ ۲۹۱

مانده در پاورقی صفحهٔ بعد

Marfat.com

وایمان بحقیقت نبوت وقیامت درصد فصل بزبان تازی برشته تحریردرآورده است[۱].

اول رساله بدین شرح است «بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم بفضلك ، احمدالله‌علی‌نعم متواصلةٍ اَرْعی اطرافَ النهار ریاضها ومنح‌مترادفةٍ اروانا اللیلَ حیاضها واُصلی علی‌سید وُلد آدم وخیرِ من زُیّن بجماله العالم محمدٍ صاحبِ شریعةِ الاسلام و داعی الثقلینِ الی ولاءِ الاسلامِ و علی آله المهتدین بانواره و اصحابه المقتدین بآثاره وبعد فهذه اللمعة موسومةٌ بزبدة الحقائق و قد اودعتها مائةَ فصلٍ و وشحتها بنکت دقیقة من کل اصل وهی

---

مانده از پاورقی صفحهٔ قبل

۷ـ رساله توطیه( کذا) ازعمر بن سهلان الساوی ازصفحهٔ ۲۹۲ الی صفحهٔ ۳۰۳

۸ـ رسالهٔ نقیض‌الوجود ازعمر بن‌سهلان‌الساوی ازصفحهٔ ۳۰٤ الی‌صفحهٔ ۳۱۹

۹ـ رسالة فی‌القیاسات ازصفحهٔ ۳۱۱ الی صفحهٔ ۳۳۸

۱۰ ـ جدول المختلطات فی‌الشکل الاول‌ازصفحهٔ ۳۳۹ الی صفحهٔ ۳۵۷

۱۱ ـ کتاب اللامع‌فی‌الشکل‌الرابع ازامام سعید مجدالدین عبدالرزاق‌الجیلی از صفحهٔ ۳٤۸ الی صفحهٔ ۳٦۷

۱۲ ـ رسالة فی‌المعاد ازصفحهٔ ۳٦۹ الی صفحهٔ ٤۰۵

۱۳ ـ المنطق ازصفحهٔ ٤۰۷ الی صفحهٔ ٤۳۲

۱٤ ـ اسباب حدوث الحروف یا مخارج‌حروف ازشیخ الرئیس‌ازصفحهٔ ٤۳۵ الی صفحهٔ ٤٤۹

۱۵ ـ صناعة المنطق ازصفحهٔ ٤۵۰ الی صفحهٔ ٤۵۳

۱٦ ـ فصل فی‌الحزن واسبابه من کلام‌الشیخ الرئیس صفحهٔ ٤۵۳

۱ ـ الصعدی مقدمهٔ نیز(درحساب هندسی) بزبدةالحقائق ذکر میکند« کتاب زبدةالحقائق وفی‌الحساب الهندسی مقدمته وغیر ذلك» ر. ك. به الوافی بالوفیات‌جلد ۱۵ که این مقدمه در رسالهٔ حاضر وجود ندارد

عدةٌ كاملةٌ للطالبين و غنيةٌ وافيةٌ بمقاصد السالكين الى علم اليقين وقدذكرتُ في الرسالة العلائية التى عملتها فى مذهب السلفِ الصالحين رضى الله عنهم و عن من سلك طريقهم مالا يستغنى عن اعتقاده العوامُّ فى تلك الاصول واما الذى يشفى عليل الخواص فقد اعربتُ عن بيانه فى هذه الفصول وقداستخرتُ اللهَ عزوجل فى املائها فسلط علىّ خواطرَ لم اجد بداً من امضائها و لولا ان الخيرة كانت فى ذلك لما انتهج القدرُ فى هذه المسالك فما استخارَ عبدٌ فى امر من امورالدين والدنيا الا يسرت له فيه اسباب الوصول الى درجة العليا ولقد كان اخوانى يتوقعون ذلك منى اذ كنت مشتغلاً بتحصيل العلم واستفادته وقد اكببت طول الليل والنهار على استزادته ثم انقطع طمعهم عن ذلك بعد ما اضربتُ عن طلب العلم صفحاً و طويت دون الاقبال عليه كشحاً فصارت نفيرةُ القلب عنه الى حد كنت استبعد معه من نفسى ان اتفرّغ يوماً لتمهيد تأليف او اشتغل بتأسيس تصنيف و كان القلب فى لجّ بحر لا ساحل له و قد غرق فيه الاولون والاخرون وليس لهم معتصمٌ معولٌ عليه ولا متمسكٌ يلتجاءُ اليه ثم انى رايت بعضَ المخلصين من اعوانى يشوف نفسه الى الاحاطة بمنتهى نظر العلماءِ فى اصول الدين وموقفِ اقدام السالك فى طرق البراهين فلما رايته محتاجاً فى طريقة النبى الى تصدرة اليه وقفت بضع ايام من العمر وقد تشوّشت علىّ احوال القلب بسببه ولكن وطّن نفسى على احتمال ذلك صدق طلبه على انى لما استخرت الله عزوجل قطع الخواطرَ الدافعة عنى بتقديره و سخرنى بهذا الامر فلم اجد مدفعاً لتسخيره ثم كان القلب ليطمئن الى قوله صلى الله عليه وسلم ما خاب من استخار الله فاهديتُ لاملاء هذه الفصول

و قد قدّمت علیها مقدمةً تتضمن بیان الباعث الاصلی علی املائها و اختمها بخاتمة تشتمل علی ذکر الوظایف التی لابد للناظرفی هذا الکتاب من ان تکون موجوداتٍ فیه تعظم فایدته من مطالعته والله عزوجل ینفع کلَ من ینظر فیه و یؤید باطنه بصفاءٍ یستوعب به معناه و یستوفیه فهو المستمسك بعروقه العامة والمستعان فی کل امر علی کماله و اتمامه و هو حسبی و نعم الوکیل .

فصل ۱ : اعلم ان المصدقین بالسعادة الاخرویة والطالبین لها اربعةُ اقسام. . . . . » ( صفحهٔ ۱۳۱ )

تاریخ تألیف کتاب سنهٔ ۵۱۶ هجری قمری است[1]

بعضی ازتذکره نویسان زبدةالحقائق را با تمهیدات یکی دانستهاند[2] که مبنای اشتباه معلوم نیست.

درهرحال نثریست ساده وبی تکلف (جز درمقدمه که گاهی سجع بکار برده است) وتقریباً خالی از استشهاد بآیات واحادیث.

استشهاد باشعار نیز جز در مقدمه آنهم بمقدار کم بعمل نیامدهاست[3]

و همانطوریکه درفصل سوم باب اول این کتاب اشاره گردیده است تاریخ مطالعهٔ کتب امام محمد غزالی بوسیلهٔ مصنف و همچنین زمان رسیدن وی بخدمت امام احمد غزالی درمقدمهٔ این رساله روشن گردیده است[4]

---

۱ - «وانا الان ابن اربع وعشرین سنة» ر ك. بمقدمهٔ زبدةالحقائق.

۲ - ر. ك. بطرائق الحقائق جلد۲ صفحهٔ ۲۵٤ - ریاض العارفین صفحهٔ ۱۷۷ - مجلهٔ ارمغان سال هشتم شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۳۱ .

۳ - دوازده بیت در مقدمه ویك بیت در فصل ۱۵ ر ۰ك ۰ بفصل اول و دوم از باب پنجم .

٤ - ر ۰ك بفصل سوم از باب اول .

# فصل چهارم

## رسالهٔ جمالی

عین القضاة این رساله را برای پادشاه زاده جمال الدین شرف الدوله[1] نوشته است واول رساله بدین شرح است :

« بسم الله الرحمن الرحیم ، بهترین چیزها شکرست مرخدایرا که دارندهٔ دوجهانست و دانندهٔ آشکارا و نهانست ، بس درود بر مصطفی (ص) که سید ولد آدم است ورحمت این عالم است وآن عالم ، وبراهل بیتش که نور شریعت محمد اند و از جهت خدای تعالی منصور ومؤید اند ، اما بعد بدانکه چون اهل ضلالت بسیار کشتند واجب دیدیم عنایت نمودن در بیان مذهبی که سلف صالح بر آن بوده‌اند و خواص و عوام را بدان اقتدا فرموده‌اند و کتابی کردیم در این معنی بتازی و رسالهٔ علائیش نام کردیم از بهر خزانهٔ مولانا تاج الدین علاء الدوله[1] وچون از کتاب بپرداختم این رساله بپارسی بساختم از بهر پادشاه زاده جمال الدین شرف الدوله و این کتاب را نام رسالهٔ جمالی کردیم و تفصیلش در سه فصل یاد کنیم ان شاء الله :

فصل اول بدانکه مثال پیغمبران مثال طبیبان است و مثال خلق بیماران و مثال قرآن مثال خزانهٔ که داروی همه بیماریها در آنجا بود و

---

۱ـ ر ۰ ك شرح حال بفصل پنجم از باب اول

Marfat.com

برای این گفت حق تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین* ... الخ.

فصل دوم: ازاین جمله بدانستی که بر پیغمبران و علما واجب است معالجت کردن بیماران وهر کسی را درخور بیماری او معالجت شاید کردن اگر عالمی در خویشتن بیماری بیند معالجت خود بداروئی کند که جاهل را نشاید و خواص را معالجه عوام واجب است ، چون اهل بدعت بسیار کشتند سلف صالح واجب دیدند اجماع کردن از بهر عوام بر اعتقادی که ..... الخ .

فصل سوم: بدان که کسانی که در کلام خوض کردند مثال ایشان مثال بیماران بود که علت ایشان بداروی حلال صحت نمی پذیرد بس معالجت کردن ایشان بداروی حرام در ضرورت حلال بود ، و در شرع خمر حرام است و لیکن اگر بیماری بود که طبیبان گویند شفای او در خمر است و اگر خمر نخورد بمیرد ..... الخ .

رساله کلیة پنج صفحه است[1] و از نظر سبك بهمان خصوصیات مکتوبات تحریر یافته و بعد از مکتوب ۶۰ مکاتیب نسخهٔ کتابخانه مراد منلا ( ترکیه ) قرار دارد .

---

* سورهٔ ۱۷ آیهٔ ۸۴

۱- نسبت بمشخصات نسخه رجوع کنید بپاورقی فصل هفتم ازهمین باب .

Marfat.com

## فصل پنجم

## رسالهٔ لوایح

این رساله مشتمل است بر ۲۰۱ فصل که در حقائق عشق و احوال و اعراض آن تألیف گردیده است[1] .

اول رساله یا فصل اول بدین شرح است :

« بسم الله الرحمن الرحیم ، روح وعشق هر دو در یك زمان موجود شدند و ازمکون در ظهور آمدند روح را بر عشق آمیزشی پدیدآمد و عشق را با روح آویزشی ظاهر شد ، چون روح بخاصیت در عشق آویخت عشق از لطافت بدو آمیخت بقوت آن آویزش میان ایشان اتحاد پدیدآمد ندانم که عشق صفت شد و روح ذات یا عشق ذات شد وروح صفت ، حاصل هردو یکی شدند چون یکی بباد نسبت داشت ودیگری بآتش، باد آتش بر می‌افروخت و آتش مرو را می سوخت حاصل آتش غالب شد و هوا مغلوب بماند و آیهٔ لاتبقی ولاتذره بر وجود خواند عشق غالب شده چون بد پرتو انوار معشوق رسید مغلوب شد بدین سبب نتوان دانست که عشق با عاشق ساختتر از آن بود که با معشوق ، زیرا که عشق بر عاشق امر است اما در قبضهٔ اقتدار معشوق اسیر است :

---

۱- در مورد بعضی خصوصیات این رساله وهمچنین کیفیت چاپ آن رجوع کنید بمقدمهٔ رسالهٔ مزبور بتصحیح نگارنده ( چاپ تهران ۱۳۳۷ )

• سورهٔ ۷٤ آیهٔ ۲۸

عشق تو امیرست کنون بر جانم بیچاره شده منتظر فرمانم
در قبضهٔ قدرتت اسیرم اکنون چون نیست پدید ای پسر درمانم

فصول نسبةً بلند و کوتاه است و تقریباً هر صفحه‌ای از رساله حاوی یك الی پنج فصل است .

در مجالس العشاق صفحهٔ هفتاد آمده است که عین القضاة عاشق جوانی زرگر بوده و لوایح را در بیان عشق آن جوان نوشته است که در هیچ جای از رسالهٔ موجود و کتابها و تذکره‌ها مطلبی دال بر تأیید این موضوع بنظر نرسید [۱] .

در هرحال رساله‌ایست بسیار جالب که عین القضاة آنرا بسنن سوانح احمد غزالی نوشته است حقیقتةً باید گفت که چه از نظر تعداد و ترتیب فصول و چه از نظر کیفیت بیان مطالب و شرح دقائق بر سوانح رجحان دارد .

نثر رساله بر خلاف سایر آثار فارسی مصنف اغلب مسجع است و در عین حال خیلی سلیس وغیر متکلفانه تحریر یافته است و در واقع شیواترین نمونه‌ایست از نثر شاعرانهٔ قرن ششم [۲] .

نویسنده بآرایش نثربانظم دراین رساله بیشتر ازتمهیدات ومکتوبات توجه نموده است، و سراسر رساله مشحون است برباعیات فوق العاده رقیق

---

۱ـ درطرائق‌الحقائق‌وریاض العارفین نیزضمن‌تألیفات عین‌القضاة‌برسالهٔ لوایح اشاره ولی نمونه‌ای ذکر نکرده اند .

۲ـ در مورد خصوصیات نثر این رساله رجوع کنید به فصل اول از باب چهارم .

Marfat.com

و طرب انگیز ازخود مؤلف[۱] که در ضمن بمقدار کمی نیز از اشعاردیگران استشهاد کرده است[۲]

بآیات واحادیث نسبةً کمتر ازتمهیدات ومکتوبات استشهاد نموده[۳] ولی اغلب برای تشریح و توصیف و روشنگری مطالب تشبیهات و امثله و حکایات زیبا و شیرین آورده که در حد خود بی‌نظیر است .

در چهار مورد از سوانح استشهاد کرده است :

« خـواجه احمد غزالی قدس الله روحه گوید در سوانح : معشوق با عاشق گفت بیا تو من باش گفت اگر من تو گردم آنگاه معشوق در باید و در عاشق نیفزاید وچون تو من گردی در معشوق افزاید همه معشوق بود و عاشق و نـه ، همه ناز بود و نیاز نـه ، همه یافت بـود و در بـایست نه ، همه توانگری بود و قلت نه ، همه عزت بود و ذلت نه ، و دراین سخن درویش گوید :

معشوق اگر بلطف در کار شود　　با عاشق خسته تا در بار شود
معشوق‌شود عاشق و بی‌زحمت خود　　در عالم او قـابل دیدار شود »

ص ٤٢

« آن مقتدای اهل تحقیق احمد غزالی قدس الله روحه گفته است : عاشق زمین ذلت است و معشوق آسمان عزت ، او با ذلت این لی فراهم آید

---

۱ـ ر ۰ ك ۰ به فصل اول از باب پنجم .

۲ـ ر ۰ ك ۰ به فصل دوم از باب پنجم .

۳ـ ر ۰ ك ۰ به باب ششم .

و ناز او با نیاز این کی بهم شود ، او چارهٔ این و این بیچارهٔ او :

هم‌سنگ زمین و آسمان‌خون‌خوردم نی سیر شدم نه با کسی خو کردم
آهو بمثل رام شود با مردم تو می‌نشوی چه گرد حیلت کردم »

ص ۸۱

« و در آن رباعی خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است :

تا جام جهان نمای در دست منست ازروی‌خرد چرخ برین پست منست
تا قبلهٔ نیست قبلهٔ هست منست هشیارترین‌خلق جهان‌مست منست»

ص ۴۸

« خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است نقطه‌های بِهِم* را در زمین فطرت افکندند تخم بِهِو نه* بر آمد هر آینه تخم دوم هم رنگ تخم اول باشد سبحانی و انا الحق اگر پدیدآید ازاین‌اصل پدیدآید واین معنی بذوق معلوم گردد » ص ۱۲

از مشایخ عرفا بسخنان و حالات حسین بن منصور حلاج ـ ابوسعید ابوالخیر ـ ذوالنون مصری ـ با یزید بسطامی ـ ابوالقاسم گرگانی ـ شیخ شبلی ـ مالك دینار ـ شرف شفروه[1] ـ منصور مغربی ـ ابوالحسین نوری ـ

---

* سورهٔ ۵ آیهٔ ۵۹

۱ـ آنچه معروف است شرف الدین محمد شفروه از شعرای بزرگ اصفهان واز مداحان ارسلان وطغرل بوده است که درحدود سنهٔ ۶۰۰ فوت کرده . ضمنا در تذکرهٔ آتشکده و ریاض الشعراء نیز آمده است که اتابك شیرگیر شرف‌الدین شفروه را بلقب ملك الشعراء مفتخر ساخت که بدین ترتیب از زمان عین القضاة یا

مانده در پاووقی صفحهٔ بعد

Marfat.com

پیرهری ـ شاه شجاع کرمانی ـ شیخ‌ابوعلی فارمدی ـ عطاف ـ رابعه بصری ـ حکیم سنائی ـ یحیی معاذ رازی ـ استشهاد و اشاره نموده است .

مطالب رساله مانند سایر آثار عین القضاة بطرز سئوال و پاسخ برشتهٔ تحریر در آمده و مخاطب با کلمات ای دوست ـ ای عزیز ـ ای برادر ـ ای درویش خطاب گردیده است .

کلمهٔ قسم « لعمری » در چند مورد استعمال نموده است و همچنین عبارت « و ذلك سرٌ عزیزٌ لمن فهم » در خاتمه بعضی از فصول به پیروی از این عبارت خواجه احمد غزالی در سوانح « و این سری بزرگ است » آورده است و مصراع « کسی سرش نمیداند زبان در کش زبان در کش » در چند جا بکار برده .

کلمهٔ مقیم را بمعنی پیوسته استعمال کرده است :

بر خاك درش فتاده می باش مقیم  گو هردوجهان بسوز از آتش قهر

تاریخ تحریر رساله بعد از سال ۵۲۰ بوده است زیرا شیخ احمد غزالی را با دعای قدس الله سره و قدس الله روحه یاد کرده و چون وفات احمد غزالی در سنهٔ ۵۲۰ بوده است بنا بر این تاریخ رساله نیز باید بعد از این سنه و قبل از سنهٔ ۵۲۵ ( تاریخ شهادت عین القضاة ) باشد .

---

مانده ازپاروقی صفحهٔ قبل

شیر گیر که در سال ۵۲۵ کشته شده‌اند تا زمان شرف الدین تفاوت بسیار خواهد بود ولی با استشهادی که عین القضاة از نظم وی در رسالهٔ اوایح نموده است وجود او را در سالهای قبل از ۵۲۵ ثابت و صحت عبارت تذکرهٔ آتشکده و ریاض الشعراء را نیز تأیید مینماید .

Marfat.com

# فصل ششم

## تمهیدات[1]

کتاب تمهیدات مؤلف از ده تمهید است که عین القضاة همدانی در آن از اصول طریقت و اسرار عرفان بشرح زیر بحث نموده است :

تمهید الاصل الاول : در حقیقت قرآن و نکوهش اهل ظاهر و توجه کردن باحوال دل و لزوم داشتن شیخ مرسالك را و اطاعت او از پیر .

تمهید الاصل الثانی : در بیان اهمیت طلب و شرایط مرد طالب ـ اقسام طالبان ـ وجوب اطاعت از پیر و بکار بستن دستورات او ـ شرایط پیر و صفات مرید منتهی .

تمهید الاصل الثالث : اقسام خلق ـ فرق بین نبوت و ولایت ـ منزلهای سالکان ـ فرق بین یقین وایمان ـ احوال قلب ـ صفات مرد منتهی .

تمهید الاصل الرابع : در بیان و شرح من عرف نفسه فقد عرف ربه ـ صفات مرید ـ افعال خدای تعالی ـ طرق سلوك برای طی مدارج .

تمهید الاصل الخامس : در لزوم طلب علم و علم لدنی ـ فرق بین اسلام و ایمان شرط رسیدن باسلام ـ ایمان مبتدی و ایمان منتهی ـ سیر

---

۱ـ این کتاب درضمیمهٔ کتاب سبع المثانی توسط احمد ( ملقب به‌نایب‌الولایة و مؤید الفقراء ) بن محمد کریم التبریزی و بخط وی در سلخ شوال سنهٔ ۱۴۳۲ هجری قمری در شیراز بطبع رسیده است .

Marfat.com

سالك در لااله الا الله و حقیقت نماز و زکوة و صوم و حج .

تمهیدا الاصل السادس : در بیان عشق ـ نوع و درجات عشق ـ سالك منتهی ـ عالم محبت ـ اعراض کردن خواص از بهشت .

تمهید الاصل السابع : در حقیقت روح ـ قلب و قالب و رابطه بین آندو ـ نهاد آدمی ـ روح قدسی و روح حیوانی ـ جان آدمی .

تمهید الاصل الثامن : درحقیقت قرآن ـ نامهای قرآن ـ رمزقرآن با مجبان ـ اقسام افعال خلق ـ بعثت پیغمبر (ص) ـ گوهر مصطفی (ص) و گوهر ابلیس ـ فاعل حقیقی بودن خدا ومجازی بودن محمد (ص) وابلیس مرهدایت و ضلالت را ـ سعادت و شقاوت ـ قلب ونفس .

تمهید الاصل التاسع : سالکان و اقسام آنان ـ اقسام کفر ـ رسیدن سالك بمقام مشاهده خداوندی ـ عشق ابلیس نسبت بخداوند وقبول وی قهر وملامت را ـ فرق بین عذاب وبلا ـ اشاره بکرامات مؤلف (رسیدن بخدمت حضرت رسول (ص) غیبت از چشم مردمان ـ اماته و احیا )

تمهید الاصل العاشر : تفسیر آیهٔ اللهُ نورُالسمواتِ والارضِ* ـ شرح و بیان اول ما خلق الله نوری و المؤمن مرآة المؤمن ـ عشق و عاشق و معشوق ـ تقسیم شدن عشق الهی بر دوبخش ـ شناختن تمثل ـ متعدد بودن راه رسیدن بحق تعالی ـ غیرت خلق و غیرت خدا ـ اقسام صبر ـ تفسیر آیهٔ یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا ** صفات سالك ـ موت معنوی ـ تفسیر ربنا اتمم لنا نورنا *** ـ تشبیه و بوجود آمدن هفتاد و دو ملت ـ

---

* سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۳۵ ** سورهٔ ۳ آیهٔ ۲۰۰ *** سورهٔ ۶۶ آیهٔ ۸

Marfat.com

اقسام موجودات ـ اقسام طالبان ـ قالب بشریت و حکم خطاب و تکلیف در بارهٔ آن ـ روش های مختلف سالکان ـ فرمایش حضرت رسول در بارهٔ کتاب تمهیدات .

بطوریکه ملاحظه میشود مؤلف بعلت مستی از عشق و شیفتگی در هر تمهیدی مطالب را بهم آمیخته و در واقع از برای مطالب جای معینی نیست و آنچه اقتضای حالش بوده بیان کرده است :

«... من نیز چنانکه آید گویم و از آنچه دهد من نیززبده برخوان کتابت نهم و ترتیب نتوان نگاهداشت که سالك رونده اگر متلون بود اندر تلوین بماند متوقف شود و ساکن ماند سخن گفتن حجاب راه اوشود » ص ۸

« اما ترتیب نگاه نتوان داشتن ، اما اصل سخن سخت قوی و برجای باشد اما هر کس خود فهم نکند زیرا که در کسوتی وعبارتی باشد که عیان آن در عین هرخسی نیاید در این مقام من عرف الله طال لسانه بود که چون خود را خایب بینم آنچه گویم خود اختیار ما نباشد و آنچه بوقت اختیار دهند خود نوشته شود » ص ۸

ای عزیز گوش دار از خبر رسول (ص) که میفرماید:من عرف نفسه فقد عرف ربه و تو پرسیدهٔ احوال مختلف نمیگذارد که ترتیب کتاب حاصل آیداما چه کنم والله غالِب علی امرِهِ * » ص ١٤

با اینحال معانی بسیار لطیف و دقیق را با قدرت عجیبی بیان و در کسوت الفاظ آورده است :

---

*سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۲۱

Marfat.com

« دریغا کلمات آن جهانی را با لوح و کاغذ کودکان آوردم آن کس که هنوز حرف نشناسد خط مغلوبات را خواندن جهل بود و دانستن مغلوب از وی تمنا باشد » ص ٤٦

کلمات عرفا و صوفیه که قبل از وی بصورت اشاره و رمز و مجمل بوده در این کتاب بصورت روشن و واضحی درآورده و غامض‌ترین مسائل را بساده ترین وجهی تحلیل کرده است وهمچنین تفسیر آیات و احادیث رانیز با بی‌محابائی انجام داده است :

«••• اول ماخلق الله نوری ، نور او را ابتدا و منشاء همه اختلافها و قسمتها کردند که فِطْرَتَ اللهِ الَّتی فطر النّاس علیها لاتبدیل لخلق الله • این باشد دانم که ترا در خاطر آید که محمد (ص) را ثمرهٔ شجرهٔ الهی میخوانند این چگونه باشد اگر خواهی که شکت برخیزد نیك گوش دار اگر چه از برای این سخن خونم بخواهند ریختن اما هم دریغ نخواهم داشتن وبترك خود بخواهم گفتن دیگران چون که در بند خود بودند یارا و زهرهٔ گفتن نداشتند که گویند » ص ٤٠

نوع بیان عین القضاة عموماً از نوع نثر مرسل و بی‌تکلف است و از خصوصیات وی اینست که مطالب پیچیده و مشکل را غالباً با مثالی ساده ثابت کرده و همانطوری که ازفهرست مطالب معلوم گردید مؤلف مطلبی را مستقلا شروع نکرده که آنرا بپایان برساند بلکه صنعت افتنان را بکار برده است.

---

• سورهٔ ۳۰ آیهٔ ۲۹

Marfat.com

در این کتاب بآیات قرآنی واحادیث نبوی بحد وفور استشهاد نموده و تشبیهات و تمثیلات بسیار لطیف نیز جای بجای آورده است .

اشعار فوق العاده دقیق و رقیق از خودش در خلال نثر آورده [1] که نمایندهٔ قدرت بیان و تفکر و روشن بینی و ژرف اندیشی اوست و اغلب نیز باقتضای مطلب باشعاری از دیگران استشهاد کرده است [2] .

نثرش بقدری ساده و بی‌تکلف است که گوئی انسان در خواندن این کتاب با یکی از مردم قرن ششم صحبت میکند.

نسخهٔ چاپی بدون مقدمه است ولی، در نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار مقدمهٔ از قول مؤلف بشرح زیر آورده شده است :

« بسم الله الرحمن الرحیم سپاس آن خدائی را که آفرید عالم را نه از اصلی و نه برمثالی واستعانت بکرد گارمعینی یعنی بیاری او،ومراد وی از آفریدن عالم نه آن بود تا خود را منفعتی از آن حاصل کند یا مضرتی از خود دفع گرداند بلکه بآفریدن پیدا کردن قدرت را و ظاهر کردن علت را تا عاقلان بتوفیق وی راه یابند و بدانند که او سبحانه و تعالی حی است و قدیم است و مرید است و سمیع است و بصیر است و متکلم است و حکیم است وقادراست وباقی ، ویفعل الله مایشاء* و یحکم مایرید** هرچه‌خواست کرد و هر چه خواهد کند ، نه از اطاعت مطیعان حدیت او را کمالی و

---

۱ـ ر ۰ ك ۰ فصل ز باب پنجم ۰

۲ـ ر ۰ ك ۰ فصل دوم ار باب پنجم ۰

* سورهٔ ۱٤ آیهٔ ۲۷ ** سورهٔ ٥ آیهٔ ۲

Marfat.com

آرایشی ، و نه از معصیت عاصیان صمدیت او را نقصانی وآلایشی ، هر که طاعت کرد آن نثاری بود که بر سرخود کرد ، و هر که معصیت کرد آن تبری بود که بر پای خود زد ، از تکاپوی آب و خاك مقدس است جلال او، و از گفت و گوی خلایق منزه است کمال او ، لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ *وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ** و صد هزاران صلاة و صلوات و تحیات مبارکات به کالبد شریف و روح لطیف و خاك پاك آن صدر نبوت و تاج فتوت و ختم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم باد و برخلفای نامدار و فرزندان وی که همه سادات ملت و مهتران شریعت اند و سلم تسلیماً کثیراً ، اما بعد این کتاب را تمهیدات نام نهادیم و بده تمهید قسمت کردیم برای عارفان و ارباب تحقیق و واقفان معنی تا درین تأملی شافی کنند و تفکری صافی نمایند تا تذکری ایشان را حاصل گردد ان شاءَالله تعالی » ص ۱۰۱

از اکابر صوفیه بسخنان و حالات خواجه احمد غزالی ـ خواجه محمد غزالی ـ شیخ شبلی ـ حسین بن منصور ـ شیخ بوسعید ـ ابوالحسن خرقانی ـ شیخ عبدالله انصاری ـ سهل عبدالله تستری ـ حسن بصری ـ ابوبکر وراق ـ جنید ـ بوالحسین نوری ـ معروف کرخی ـ شیبان راعی ـ خواجه احمد حموی ـ شیخ بوسعید خراز ـ ذوالنون مصری ـ خواجه بوعلی سرخسی ـ فضیل عیاض ـ ابوالعباس قصاب ـ طاوس ـ ابوبکر توزلی ـ استاد ابوعلی دقاق ـ یوسف عامری ـ امام ابوبکر اسفراینی ـ بوالحسن بستی ـ شیخ ابو عمرو حلوان ـ اخی فرج زنجانی ـ امام ابوبکر قحطبی ـ

---

* ـ سورهٔ ۱۱۲ آیهٔ ۳ ** سورهٔ ۱۱۲ آیهٔ ٤

Marfat.com

خواجه امام طالقانی استشهاد و اشاره کرده است .

فصاحت و بلاغت و روح ایمان و یقینی که در این کتاب انسان با آن مصادف می‌شود و در واقع بی‌نظیر است .

مطالب کتاب عموماً بطرز سئوال و پاسخ و با خطاب ای عزیز و ای دوست بیان گردیده است :

« ... مقصود آنست که آنچه آن عزیز بزرگوار بسئوال از من پرسید من بجواب آن دستوری بانهاد وحقیقت خود بردم » ص ۸

« و دیگر آنکه سئوال که کرده بودی که کار طالب دارد یا مطلوب بر صدر کتاب شمهٔ شنیدی اینجا نیز بشنو » ص ٤۲

« ای دوست دین و طالب کلمات حق الیقین بدان که از سئوالات تو جواب خواهم گفتن یکی اللهُ نورُ السمواتِ والارضِ* و دیگر اول ما خلق الله نوری سیم المؤمن مرآة المؤمن » ص ۳۸

« ای عزیز گوش‌دار از سئوال خود که پرسیدهٔ ویسئلونک عن الروح قل الروحُ من امرِ ربّی ** اما ندانستم که جملهٔ چیزها که در باطن تو پوشیده است بدانستی تا پس ازشناخت این همه ، طالب شناخت حقیقت روح باشی؟ » ص ۲۵

و از کلماتی که بیشتر استعمال کرده کلمهٔ دریغا است که در هر صفحه چند بار استعمال نموده و بیتك نیز مصغر بیت آورده است .

ص ۳۸

---

* سورهٔ ۲٤ آیهٔ ۳۵ ** سورهٔ ۱۷ آیهٔ ۸۷

تاریخ تألیف کتاب بعد از سال ۵۲۰ است زیرا احمد غزالی را با دعای رحمة الله علیه و غیره یاد کرده [۱] و چون با تصریحی که از خبر شهادت خود در چند جای از کتاب نموده و همچنین زمان تألیف درست مقارن عهدی بوده که مقدمات قتل او را با تهمت بیدینی فراهم میآورده‌اند :

« آخر تو نشنیدهٔ که هر که با کافر نشیند کافر شود اگر صحبت من ترا هیچ اثر نکند آنگه حلولی مجازی باشی چه گوئی آنها که مرا بیدین میخوانند و تو بر دین من باشی ،چه گوئی تو نیز بیدین نباشی معذوردار ایشانرا قَلِ اللهُ ثم ذرهم •• ص ۴۷

« کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند که عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آیه نویسند وَ لِلّهِ الأسماءُ الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه •• من خود این قتل درسماع بدعا میخواهم » ص ۳۸

بنا بر این تردیدی نمی ماند که این کتاب از تألیفات نزدیك بسال شهادت عین القضاة است .

متأسفانه این کتاب چه در نسخهٔ چاپی و چه در اغلب نسخ خطی که فعلا موجود است باسم زبدة الحقائق نامیده شده است با اینکه این دو کتاب یکی بفارسی و دیگری بتازی تحریر یافته و اصولا مطالب آنها هم از تباطی با هم ندارد مع الوصف اغلب تذکره نویسان این اشتباه را مرتکب شده‌اند [۲]

---

۱- ر ۰ ك ۰ بصفحهٔ ۴۴ و ۵۰

•سورهٔ ۶ آیهٔ ۹۱ ••سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۷۹

۲- ر ۰ ك ۰ بپاورقی فصل سوم از همین باب ۰

Marfat.com

## فصل هفتم

# مکتوبات نسخهٔ کتابخانهٔ مراد ملا ( ترکیه ) [1]

این نسخه حاوی صد و سی و یك مکتوب و رسالهٔ جمالی است که رسالهٔ جمالی بعد از مکتوب ٦٠ قرار دارد .

مکتوب ٤ و ٦ و ٧ و ٨ از احمد غزالی است که بعین القضاة نوشته ولی بقیهٔ مکاتیب از خود عین القضاة است .

اسامی صاحبان ٨١ مکتوب یا وسیلهٔ کاتب تصریح شده و یا با توجه باسم برادر و یا پسر مکتوب الیه و همچنین شمارهٔ مسلسل بعضی از نامه‌ها معین گردیده و در بقیه نیز با آنکه تصریح نشده از ترتیب مطالب و

---

۱ ـ نسخه ایست خطی که اخیراً وسیله آقای مجتبی مینوی در ترکیه فیلم برداری و بادارهٔ انتشارات دبیرخانهٔ دانشگاه تهران ارسال گردیده است .

تاریخ تحریر نسخه قرن هشتم یانهم هجری است ، خط تعلیقی نسخ بالنسبه خوب و خود نسخه نیز روشن و بی نقص و مرتب است ولی کاتب بواسطهٔ عدم فضل اغلب کلمات را بطور غیر مقروی رسم کرده است

قطع کتاب ٢٢ × ١٣ در ٧٤٠ صفحه هر صفحه ٢١ سطر در حاشیهٔ صفحات نسخه اغلب اشعار فارسی در پند و اندرز با خط نستعلیق خوب بعداً اضافه گردیده است و در صفحهٔ ٧٤١ نقش مهر ( وقفه هذالکتاب مراد ) موجود است .

١ـ مکتوب ٣ را باحمد غزالی

و مکتوب ١٠ و ١١ و ١٢ و ١٣ و ١٤ و ١٥ و ١٦ و ١٧ و ١٨ و ١٩ ٢٠ و ٢١ و ٢٢ و ٢٣ و ٢٤ و ٢٥ و ٢٦ و ٢٧ و ٢٨ و ٢٩ و ٣٠ و ٣١ و

مانده در پاورقی صفحهٔ بعد

Marfat.com

همبستگی هر مکتوب با مکتوب ما قبل و ما بعد خود واشاره بمطالب آنها و قرائن وامارات دیگر میتوان حدس زد که تقریباً آنها نیز به عزیزالدین[1] و کامل الدوله[2] نوشته شده است .

اول مکاتیب یا مکتوب اول بدین شرح شروع شده است :

« بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و ما تکون فی شان ، چون کار پیدا شود مشهود شود شاهدی خود اظهار کند ، پس در اظهار خود ترا اخفا کند پس در اخفاء وجود مجرد بر بساط فردانیت شود جمله فردی روی بنماید ، این وجود که تومی بینی و میدانی ممزوجست واین علم مدخولست زیرا که این علم خداوند خانه است بشرکت اثاث البیت وخانه ۰۰۰۰ الخ »

عین القضاة در مکتوبات اطلاعاتی راجع بزندگی خود و خانواده‌اش نداده‌است .

و با اینکه مکاتیب صوفیه همیشه حاوی نکات ومسائل مربوط بسلوك

---

۳۲ و ۳۳ و ۳٤ و ۳۵ و ۳٦ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ٤۰ و ٤۲ و ٤۳ و ٤۵ و ٤٦ و ٤۷ و ٤۸ و ٦۲ و ٦۳ و ٦٤ و ۷۲ و ۸۲ و ۸۳ و ۸٤ و ۸۵ و ۸٦ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ را به عزیزالدین .

و مکتوب ٤۹ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵٤ و ۵۵ و ۵٦ و ۵۷ و ۵۸ و ٦۵ و ٦٦ و ٦۸ و ٦۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۳ و ۷٤ و ۹۰ و ۹۱ و ۹٤ و ۹٦ و۹۷ و ۱۰۱ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱٤ و ۱۱٦ و ۱۱۹ و ۱۲۱ و ۱۳۱ را بکامل الدوله .

و مکتوب ٤٤ را به مقدم نامی ( که از مریدان عین القضاة بوده و ظاهرا برادر عزیزالدین است ) نوشته است .

۱- شرح حال رجوع کنید بفصل پنجم از باب اول .

۲- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از باب اول .

• سورهٔ ٦ آیهٔ ۹٤

و احوال خلق و اصول عرفان و تصوف بوده و نـامه‌هائی که صوفیه بهم می‌نوشته‌اند اغلب متضمن سئوال وجواب و تقاضای حل مشکلی ازمشکلات قلب بوده است، باید گفت که مکاتیب هیچ یك از عرفا نه از لحاظ متضمن بودن احوال طریقت و سلوك و نه از لحاظ چاشنی ذوق بپای مکتوبات عین القضاة نمیرسد[1]. و امید میرود که این اثر نفیس و بی نظیر بزودی وسیلهٔ اداره انتشارات دانشگاه تهران چاپ و در دسترس عموم علاقمندان قرار گیرد.

اینك برای اطلاع از مطالب هر مکتوبی خلاصهٔ موضوع آن در زیر فهرست میشود:

مکتوب اول ـ در شاهد و مشهود و فرق بین حسد و غیرت.

مکتوب دوم ـ تأکید بآمدن کسی که مکتوب برای او نوشته شده و همچنین سفارش بمعاونت باشارت و عبارت و دل وهمت.

مکتوب سوم ـ در ذکر وقایع و سئوالاتی که عین القضاة از امام احمد غزالی نموده است.

مکتوب چهارم ـ از احمد غزالی در جواب وقایع و سئوالاتی که عین القضاة از او نموده است.

---

۱. با تصریحی که خود عین القضاة در صفحهٔ ۸ تمهیدات بشرح زیر نموده:
«ای عزیز معذور دار قاضی فضولی‌ها دانی از کجا واین سخن‌های اسرار از کجا، گوینده نمیداند که چه میگوید و شنونده چه داند که چه می‌شنود، و بسیار سالها بروزگار ببرزگان چون امام سعد الدین بغدادی و چون امام عزالدین و امام ضیاء الدین و خواجه کامل الدولة والدین نوشتم که مجلدات بود»

مانده در پاورقی صفحهٔ بعد

Marfat.com

مکتوب پنجم ـ در تمیز حق و باطل و آداب سلوك درچهار فصل :

فصل اول ـ دربارهٔ احوال قلب‌وتز کیهٔ نفس .

فصل دوم ـ دربارهٔ آداب واعمال شب جمعه .

فصل سوم ـ دربارهٔ آداب‌طلب .

فصل چهارم ـ دربارهٔ مداومت درذ کرو ذ کر دعای مخصوص

مکتوب ششم ـ از احمد غزالی در مراتب سلوك و حل بعضی مشکلات عین القضاة .

مکتوب هفتم ـ از احمد غزالی در بیان تقدیر و رفع مشکلات عین القضاة .

مکتوب هشتم ـ از احمد غزالی در بیان سلوك و جواب اشکالات عین القضاة .

مکتوب نهم ـ در بیان حقیقت طهارت و نجاست و شرح درجات آنها بخصوص در نماز ، و همچنین شرح کیفیت بعضی از صفات خداوندی و شرح فاتحة الکتاب و سبحان الله .

---

مانده از پاورقی صفحهٔ قبل

معلوم میگردد مکاتیب او خیلی زیاد بوده است که فعلا جز همین نسخه و دونسخهٔ دیگر که یکی متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران ودیگری متعلق بکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار است نسخهٔ دیگری در دست نیست که اولی دارای هشتاد و شش مکتوب و در فصل هشتم این باب دربارهٔ آن بحث خواهد شد و دومی دارای هفت مکتوب که بترتیب عبارتندار همان مکتوب ۵۰ و ۵۵ و ۶۰ و ۳۸ و ۳۷ و ۸۶ و ۴۶ نسخهٔ کتابخانهٔ مرادملا ( ترکیه ) که مکتوب آخری نیز ناتمام‌ضبط گردیده‌است

این نسخه در آخرمجموعه (از صفحهٔ ۱۳۶ الی ۲۱۰ ) قرار دارد که بین سنوات ۶۳۸ و ۶۵۵ تحریر یافته قطع مجموعه ۲ ر۱۸ × ۳ × ۱۲ سانتیمتر، بیاز شکار ، کاغذ کرم رنك هرصفحه از ۱۰ الی ۲۷ سطر ، خط نسخ و شکسته کاتب نامعلوم .

Marfat.com

مکتوب دهم ـ در بیان نیت و شناختن ارکان و شروط نماز و فرق بین رکن و شرط .

مکتوب یازدهم ـ در کیفیت قدرت و اراده و نتایج حاصله از آن .

مکتوب دوازدهم ـ در حادث بودن اراده و سبب بودن قدر بوجود مقدور و علم بوجود اراده و محول بودن علم و قدرت و اراده بعلم و قدرت و ارادهٔ ازلی و بیان کیفیت قرآن و عشق .

مکتوب سیزدهم ـ در وابستگی افعال انسانی بقدرت و اراده و علم، و کیفیت نیت و انواع نیت .

مکتوب چهاردهم ـ در نیت و علم و ظن و جهل و وابستگی نیت شخص بآنها و کیفیت پدید آمدن ارادهٔ و انواع اراده و نتیجهٔ ایمان قوی و ضعیف در اراده .

مکتوب پانزدهم ـ در نیت ووابسته بودن افعال آدمی بقدرت و اراده و علم .

مکتوب شانزدهم ـ در نیت مخلصان و منافقان و لزوم اطاعت مرید از پیر و عمل صالح و ترك عادت .

مکتوب هفدهم ـ در تفسیر نیة المؤمن خیرٌ من عمله و بیان نیت و ارادهٔ درست و متناسب بودن نیت با ایمان شخص ومحدود بودن ثواب اعمال مؤمن ونامحدود بودن ثواب نیت او .

مکتوب هیجدهم ـ دربارهٔ اینکه نیت ازشروط است یا ازکان و کیفیت نیت پیش علما و فقهای ظاهر و همچنین پیش اهل سلوك . نیت منتهیان و واصلان .

مکتوب نوزدهم ـ دربیان الله اکبر که رکن اول از ارکان نمازاست.

مکتوب بیستم ـ در نفی جسمیت ازقدیم و دربانی شیطان .

مکتوب بیست و یکم ـ در قدیم نبودن جسم و اثبات اینکه صانع عالم جسم نیست .

مکتوب بیست و دوم ـ در بیان کل جسم حادث در هفت تمهید :

تمهید اول ـ در تمیز صفات ذاتی و عرضی .

تمهید دوم ـ در صفات ذاتی که برای موصوفات ضروری الوجود و صفات عارضی که ممکن الوجود میباشد .

تمهید سوم ـ در حکم ممکن الوجود که او را سببی هست که در وجود آورده .

تمهید چهارم ـ دراینکه موصوف بصفات عارضی می تواند بود بضرورت آن موصوف حادث بود .

تمهید پنجم ـ در اینکه اوصاف عارضی در جسم تواند بود بی آنکه اوصاف ذاتی تواند بود .

تمهید ششم ـ در اینکه جسم بی صفت عارضی نتواند بود .

تمهید هفتم ـ در لباب این مقدمات . پاکی ظاهر و پاکی باطن و انواع آن و فرق بین خالق و مخلوقات و تأویل و بیان : لیس فی الدارین غیر الله و لیس فی الوجود الا الله وصفاته وافعاله .

مکتوب بیست و سوم ـ در بیان شرح الله اکبر در چهار اصل :

اصل اول ـ در بیان آنکه اختلاف اوصاف میان دوچیز ضرورتست .

اصل دوم ـ در بیان آنکه اختلاف صفات باید بذاتیات باشد نه بعوارض .

اصل سوم ـ دربیان آنکه اختلاف میان دوقدیم باوصاف ذاتی نبود .

اصل چهارم در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف عارضی هم نتواند بودن .

مکتوب بیست وچهارم ـ در شرح الله اکبر واوصاف خداوندی .

مکتوب بیست و پنجم ـ در شرح الله اکبر و بیان عقائد اهل معرفت درسه اصل :

اصل اول ـ در شرح این نظر که:ما فی الوجود الا الله .

اصل دوم ـ . در بیان این نظر که : ما فی الوجود الا الله و افعاله :

اصل سوم ـ در بیان این نظر که : ما فی الوجود الا الله و صفاته و افعاله .

مکتوب بیست و ششم ـ در اوصاف قدیم درچهار اصل :

اصل اول ـ در علم ازل .

اصل دوم ـ در ارادهٔ ازل .

اصل سوم ـ در قدرت ازل .

اصل چهارم ـ در حقایق سمع وبصرو کلام ازل .

مکتوب بیست و هفتم ـ در علم ازل و آراء مختلف در بارهٔ آن .

اقسام علم و طریق شناختن اوصاف خداوندی .

Marfat.com

مکتوب بیست و هشتم ـ در شرح الله اکبروشرح صفات و بیان وضع الفاظ برای اوصاف خدای تعالی .

مکتوب بیست و نهم ـ درصفات خدای تعالی .

مکتوب سی ام ـ در صفات واجب و محال باری تعالی . علم خالق . قدرت خالق . ارادهٔ خالق و محبت خالق .

مکتوب سی و یکم ـ در بیان صفات خداوندی .

مکتوب سی ودوم ـ در صفات ازل . علم ازل . تفاوت میان آدمی و خدای تعالی در علم و قدرت .

مکتوب سی و سوم ـ در علم و قدرت خدای تعالی و فرق میان علم و قدرت خدای تعالی با علم و قدرت آدمی .

مکتوب سی و چهارم ـ نظر عارف و عامی . ادراك حسی . ادراك عقلی . ادراك معرفتی و علم ازل .

مکتوب سی و پنجم ـ در شرح الله اکبر و اشاره بصفات و اسماء خداوندی .

مکتوب سی و ششم ـ در شرح اکبر و علت گفتن کبیراً بعد از الله اکبر . درجات ایمان . مقامات سالك .

مکتوب سی و هفتم ـ در بیان سعادت قصوی و لقاء الله و معرفت الله ومبادی معرفت و کیفیت علم یقین بذات وصفات و علم خدا ورسیدن بسعادت قصوی و رحمت و غضب خداوندی و لفظ مشترك و متشابه در چهار تمهید و یك فصل :

Marfat.com

تمهید الاصل الاول ـ در اسماء خداوندی و فرق بین این اسامی در اطلاق آن برای انسان .

تمهید الاصل الثانی ـ در بیان اینکه هر صفتی که خدای تعالی را هست همه اول موضوعست لغیره من الحوادث ثم وصف به الحق .

تمهید الاصل الثالث ـ در بیان اطلاق صفات قادر و عالم و سمیع و بصیر و امثال اینها برای بشر ازروی عادت .

تمهید الاصل الرابع ـ درشرح صفات .

فصل ـ در کیفیت ترقی از صفات حدثان بقدیم .

مکتوب سی و هشتم ـ در تفسیر آیهٔ هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کَافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ * پیدا شدن مذهب قدر و کیفیت آن و صفات الهی و کیفیت خیر و شر و حال سالك .

مکتوب سی و نهم ـ در اصول مذهب و در کیفیت مذهب قدریان در شش اصل :

اصل اول ـ در بیان آنکه الفاظ مشترك الدلالة است لابد هر که‌نداند در غلط افتد .

اصل دوم ـ در بیان آنکه سخنهای و اصلان لابد مشترك الدلالة بود و جز چنین نتواند بود .

اصل سوم ـ خیر و شر در مذهب قدر .

اصل چهارم ـ در بیان آنکه همه مذاهب یا اغلب مذاهب را اصل راست

---

* سورهٔ ٦٤ آیهٔ ۲

Marfat.com

بوده است و بروزگار محرف شده از ناقلان .

اصل پنجم ـ در بیان آنکه تحریف را بسیار اسبابست و چند ازاین نوع بود در شمار نتوان آورد وهر کسی را بدان وقوفی نتواند بود .

اصل ششم ـ در بیان آنکه سالك بضرورت برین مذاهب گذر کند .

مکتوب چهلم ـ راجع باثبات تحریف در مذهب قدر و بوجود آمدن شر وصحیح بودن اصول مذاهب وبطلان مذاهب بواسطهٔ تحریف ناقلان بد .

مکتوب چهل و یکم ـ در کیفیت حصول معرفت .

مکتوب چهل و دوم ـ در طلب علم و شرح حدیث :الایمان نیف و سبعون باباً ،و کیفیت سلوك .

مکتوب چهل و سوم ـ در بیان طلب علمی که برسالك فرض راهست و همچنین بیان درجات ایمان .

مکتوب چهل و چهارم ـ سعی کردن در قطع شواغل دنیوی واقسام سالکان . اجتناب سالك از محظورات و مکروهات و اشتغال وی بواجبات و مندوبات و شناختن سالك معاصی و طاعات اعضای بدن را . کیفیت نماز . حضور قلب . زکوة و صدقه و صوم و حج .

مکتوب چهل وپنجم ـ در فهم معانی و مراتب قرآن وقسمهای قرآن که سوگندهای عاشق و معشوق دارد و در بیان فرق بین ظاهر و باطن مصطفی (ص) .

مکتوب چهل وششم ـ در حقیقت نیت و بیان کثرت اصول و مشترك الدلالة بودن الفاظ .

مکتوب چهل و هفتم ـ درشرح اللهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ•

---

• سورة ۳۹ آیة ۴۳

Marfat.com

مکتوب چهل و هشتم ـ در سلوك و خواص نبوت و قدرت .

مکتوب چهل و نهم ـ در کیفیت خواب و اقسام ادراك و کیفیت تعبیر و واقعه گفتن پیر بامرید .

مکتوب پنجاهم ـ در علم و فهم و حفظ علماء . ملکوتی بودن قدرت و اراده و علم . حقیقت لفظ و معنی . علماء السوء . جهال السوء .

مکتوب پنجاه و یکم ـ در کیفیت کاتب ومکتوب الیه . واسطه بودن عقل بین دماغ و دل . مناسبت عرش و قلم و لوح و کرسی . منتظر بودن مرید مرفرمان پیر را . کیفیت سیر سالك تا مقام فنا .

مکتوب پنجاه و دوم ـ در اقسام آدمی . لزوم داشتن پیر و اطاعت محض از او . بی‌نصیب بودن کافران از قرآن .

مکتوب پنجاه و سوم ـ درجواب اشکال مرید ( دیدن ارادهٔ خداوندی در آئینهٔ جان پیر ) .

مکتوب پنجاه و چهارم ـ در بیان پیر و مرید و شرح ارکان دل و حقیقت اعمال ومقامات سالك .

مکتوب پنجاه و پنجم ـ در شرح سورة الفاتحة . اقسام قاریان قرآن ودر اطاعت سالك از پیر .

مکتوب پنجاه وششم ـ درشرح آیهٔ یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم •

مکتوب پنجاه‌وهفتم ـ دربیان آیهٔ یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم • و شرح نعم خداوندی .

مکتوب پنجاه و هشتم ـ درشرح و معنی اذکروا نعمت الله •

---

• سورهٔ ۳۵ آیهٔ ۳

Marfat.com

مکتوب پنجاه و نهم ـ در شرح: طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و شرح پنج رکن ایمان .

مکتوب شصتم ـ در بیان واجب و حرام و مباح در ده تمهید :

تمهید اصل اول ـ در مقصود .

تمهید اصل ثانی ـ در آفرینش که دوقسم میباشد .

تمهید اصل ثالث ـ حکمت در چگونگی خلقت موجودات .

تمهید اصل رابع ـ در سعادت و شقاوت .

تمهید اصل خامس ـ در فرستادن انبیاء برای آگاه گردانیدن بشر

تمهید اصل سادس ـ در پنج حکم شرعی .

تمهید اصل سابع ـ در کیفیت واجب .

تمهید اصل ثامن ـ وابسته بودن سعادت به محبت خدای عزوجل .

تمهید اصل تاسع ـ در سعادت اخروی و واجب و حرام .

تمهید اصل عاشر ـ درلباب این مقدمات .

مکتوب شصت و یکم ـ در جواب کاغذیکه باو نوشته شده و بیان کیفیت شکوی و جزع خود از زندان و علت تحریر رسالهٔ شکوی الغریب .

مکتوب شصت و دوم ـ در بیان مجتهد و احکام شرع . پاسخ سئوال مرید .

مکتوب شصت و سوم ـ در بی نتیجه بودن اعمال مرید بی‌دستور پیر و سفارش بمتوجه بودن مریدبدستورات پیر وتطبیق اعمال‌خود بادستورات او

مکتوب شصت و چهارم ـ در ارشاد مرید و نشان دادن راه سلوك و ایراد گرفتن به وقفی که کامل الدوله کرده بوده و همچنین در بیان شرایط پیری .

Marfat.com

مکتوب شصت و پنجم ـ در نکوهش از اعمال مرید که بر خلاف فرمان وی بوده و اشاره به بیفایده بودن اعمال مرید بدون دستور پیر .

مکتوب شصت و ششم ـ در اطاعت تابع از متبوع و تفسیر آیهٔ یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی اللهِ و رسولِه *

مکتوب شصت و هفتم ـ در کیفیت صراط مستقیم و اخلاص .

مکتوب شصت و هشتم ـ درراه سلوك و تحریص نمودن مرید به‌طلب واشاره به‌حدیث: اطلبوا العلم ولوکان بالصین وحدیث: طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة .

مکتوب شصت و نهم ـ در جواب نوشتهٔ مرید و همچنین بیان کیفیت سلوك وشرح: حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا .

مکتوب هفتادم ـ در مراتب سالکان و غافلان و خطاب قرآن باآنان.

مکتوب هفتاد و یکم ـ درجواب نوشتهٔ مریدو مراتب سلوك .

مکتوب هفتاد و دوم ـ درجواب کاغذ مرید و امر او بصبر و تشویق او در راه سلوك .

مکتوب هفتاد و سوم ـ ارشاد مرید و انتقاد از اعمال او .

مکتوب هفتاد و چهارم ـ در سعادت و شقاوت آدمی و کوشش برای رسیدن بسعادت .

مکتوب هفتاد و پنجم ـ در توجه دادن مرید بحقایق امور و حل مشکلات وی و بیان شقاوت و سعادت .

---

* سورهٔ ٤٩ آیهٔ ١

مکتوب هفتاد و ششم ـ در سفارش بدعا در روز چهارشنبه بخصوص برسر تربت و حقیقت قصهٔ یوسف و تعلیم دعا برای روز آدینه و وقت طلوع و بعد از نماز ظهر و وقت غروب .

مکتوب هفتاد و هفتم ـ در بیان تقدیر و حقیقت واقعهٔ یوسف .

مکتوب هفتاد و هشتم ـ در احوال دل .

مکتوب هفتاد و نهم ـ در بیان مسخر بودن آدمیان برای انجام کاری معین که در تقدیر است و همچنین مأمور بودن موجودات هر یك از ملك و ملکوت برای کاری معین .

مکتوب هشتادم ـ در کیفیت رد بلا بوسیلهٔ دعا و شرح افعال انسانی و نفوس آدمی .

مکتوب هشتاد و یکم ـ اشاره بمکتوب مرید و سفارش بمطالعهٔ مکتوباتیکه باو نوشته و اشاره بمراتب مرید و ترقی وی درسلوك .

مکتوب هشتاد و دوم ـ در بیان حدیث : ابیت رب محمد لم یخلق محمداً .

مکتوب هشتاد و سوم ـ در جواب سئوال مرید ( در باره علومی که جز خدا و عارفان بخدا دیگران از آن اطلاعی ندارند ) و اسرار قرآن ، جواب سئوال دوم مرید و شب قدر .

مکتوب هشتاد و چهارم ـ در بیان حرکت و سکون وعقیدهٔ حکمای قدیم در بارهٔ کیفیت حرکت و سکون و تباه شدن دل از تعصب و تقلید و مزاح، وبیان اوصافی که مرد را بخدای تعالی نزدیك یا دور میکند .

مکتوب هشتاد و پنجم ـ در کیفیت نوشتن مکتوب از طرف کاتب .

کیفیت صحبت خداوند با حضرت رسول (ص) در قرآن .

مکتوب هشتاد و ششم ـ در لزوم طلب .

مکتوب هشتادوهفتم ـ درسعادت واقسام آن و کیفیت شکر بر نعم الهی و بیان اُذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْکُمْ *

مکتوب هشتاد و هشتم ـ در بیان کیفیت مجاهدت سالك و آیهٔ وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا **

مکتوب هشتاد و نهم ـ در جواب نوشتهٔ مرید و در بیان کیفیت آشنائی درون و پختگی مرید :

مکتوب نودم ـ در مراتب سلوك و سفارش به نیکی و تعلیم دعا .

مکتوب نود و یکم در بیان مراتب سلوك .

مکتوب نود و دوم ـ مختصری در دانستن تقدیر و احکام ازلی و لقاء الله و کفر و ایمان و اقسام کفر و عشق .

مکتوب نود وسوم ـ در بیان میزان سنجش هرچیزی .

مکتوب نود و چهارم ـ در بیان مقامات سلوك و عشق و دل و حدیث پیری و مریدی .

مکتوب نود و پنجم ـ دربیان حقیقت و مجاز . فنا و وصال و فراق . کافران و ظاهر بینان و حقیقت قرآن .

مکتوب نودوششم ـ درمراتب ایمان و تصدیق و یقین و جواب سئوال مرید.

مکتوب نود و هفتم ـ در جواب نوشتهٔ مرید و دستور در راه سلوك و

---

* سورهٔ ۵ آیهٔ ۳ ** سورهٔ ۲۹ آیهٔ ۶۹

طلب و بیان مراتب ایمان .

مکتوب نود و هشتم ـ در کیفیت طلب و بیان حروف مقطع قرآن و حقیقت قرآن و بی نصیب بودن کافران از قرآن .

مکتوب نود و نهم ـ دربیان رزق عموم ورزق خصوص ومراتب سلوك.

مکتوب صدم ـ در معرفت بذات و صفات و افعال خدای تعالی . اقسام افعال . عرض آیات الهی بردیدهٔ مرید ومراتب سالك دراین مقام .

مکتوب صد و یکم ـ درجواب کاغذ مرید و اشاره به فرق بین سعادت و شقاوت .

مکتوب صد ودوم ـ درعشق وبیان عشق ابلیس .قلم‌الله . اقسام دلهای آدمیان و شرح واصلان .

مکتوب صد و سوم ـ در بیان عشق و قبول لعنت خدا از طرف ابلیس و علت سجده نکردن او برآدم .

مکتوب صد و چهارم ـ در مقام ابلیس و عشق .

مکتوب صد و پنجم ـ در مراتب تسلیم و فنا .

مکتوب صد وششم ـ در بیان عشق ومراتب آن .

مکتوب صد و هفتم ـ در عشق و وصل و فراق و اقسام سالکان

مکتوب صد و هشتم ـ در کیفیت پیر و مرید و بیان عشق و رفع اشکال مرید

مکتوب صد و نهم ـ در کیفیت خلقت حیوانات در شش فصل :

فصل اول ـ در تفاوت میان دلهای آدمیان .

Marfat.com

فصل دوم ـ در حال طالب .

فصل سوم ـ درفرق بین مقام وحال درسالك .

فصل چهارم ـ در قبض و بسط .

فصل پنجم ـ در حالات سالك و شکر و صبر در فراق و وصال .

فصل ششم ـ در بیان اینکه کمال قبض ابدی از مشاهدهٔ ارادهٔ ازل بر خیزد .

مکتوب صد و دهم ـ در بیان مراتب سلوك .

مکتوب صد و یازدهم ـ در خلاصی یافتن از علایق دنیوی در شش فصل :

فصل اول ـ در تقدیر و حکمت الهی .

فصل دوم ـ درحمایت فرمان پیرازمرید .

فصل سوم ـ در لزوم متوجه بودن همگی دل مرید بفرمان پیر .

فصل چهارم ـ ترقی هر کس در راه سلوك بقدر استعداد خویش .

فصل پنجم ـ بیرون شدن مرید بواسطهٔ پراکندگی ازحمایت پیر .

فصل ششم ـ ترك هر عملی که بدون فرمان پیر است حتی زیارت وروزه داشتن .

مکتوب صد و دوازدهم ـ در جواب نامهٔ مرید و دستور باینکه مرید باید حرکات و سکنات پیر را برمحك خود زند و همچنین بیان مراتب سلوك و شرائط وصول .

مکتوب صد و سیزدهم ـ در بجا آوردن اعمال صالحه و مغرور

نبون و ترك مناهی.

مکتوب صد و چهاردهم ـ در جواب نوشتهٔ مرید و سفارش بترك علائق.

مکتوب صد و پانزدهم ـ در بیان آیهٔ كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ * و سعی در عمل و بجد بودن در کار.

مکتوب صد و شانزدهم ـ در تقدیر و ارشاد مرید و سفارش او بجهد در راه طلب.

مکتوب صد و هفدهم ـ در اعراض از علائق دنیا ومتوجه شدن بسوی آخرت و دعا بدر گاه خداوندی.

مکتوب صد و هیجدهم ـ در اطاعت مرید از پیر و دلتنك نشدن او از واخواست پیر.

مکتوب صد و نوزدهم ـ در پخته شدن عاشق برای قهر ولطف معشوق.

مکتوب صد و بیستم ـ در جواب نامهٔ مرید وشرح: الخیر فیما اختاره الله وسفارش در مشغول شدن بخود و عربده نکردن.

مکتوب صد و بیست و یکم ـ ذکر واقعهٔ و انتقاد از اعمال مرید.

مکتوب صد و بیست و دوم ـ در صرف نمودن عمر در راه سعادت ابدی و راحتی سرمدی و طلب.

مکتوب صد و بیست و سوم ـ در بیان سلوك.

مکتوب صد و بیست و چهارم ـ سفارش مرید در رسیدن به حقیقت و

---

* سورهٔ ۳ آیهٔ ۱۸۲

Marfat.com

نموده شدن جمال عاشق بمعشوق.

مکتوب صد وبیست و پنجم ـ در اقسام سالکان و کیفیت سلوك .

مکتوب صد و بیست و ششم ـ دربیان طاعات و حقیقت قرآن واسرار عشق و فهم عاشق ازنامهٔ معشوق .

مکتوب صد و بیست و هفتم ـ در سلوك و بیان حال و مقام سالکان .

مکتوب صد و بیست و هشتم ـ در بیان اعراض از علائق دنیوی و اشاره بدعا .

مکتوب صد و بیست و نهم ـ در نقل دعائی از حضرت رسول (ص) وقت قیام شب .

مکتوب صد و سی ام ـ در مراحل سلوك .

مکتوب صد و سی ویکم ـ دربیان حال ظاهر بینان و مراتب سلوك . تعبیر دیدن بزرگان و انبیاء در خواب .

بطوریکه ملاحظه می‌شودمطالب مکاتیب خیلی متنوع است وعلتش هم اینست که اصولا مبنای نوشته‌های متصوفه ( برخلاف کتب علمی وادبی که روی موضوع بخصوص و یا افسانه و داستانی تحریر می‌شود ) روی ذوق و حال است و بهمین مناسبت مکتوبات نیز مشحون است بحقائق و رموز بیشماری از مراحل سلوك و عرفان که بمقتضای حال سالك و خود نویسنده بیان گردیده است :

« گاه گاه چندان بنویسم و بگویم که خود را بر آن ملامت کنم و از خدای تعالی استغفار خواهم و گاه گاه چندان بسته شوم که یك حرف

Marfat.com

ننویسم ونگویم » م ت ۳۳

« اکنون بعالم دیگری افتادم و تا این نامه می‌نویسم در صد هزار عالم طیران و جولان کردم ولیکن پدید بود که وا عالم ملکی ازملکوت چه توان آورد » م ت ۱۰۲

استشهاد بآیات واحادیث در مکتوبات نیز مانند تمهیدات بحد وفور موجود است و نویسنده اغلب اشعاری باقتضای مطلب و برای تکمیل معنی از خودآورده و بندرت هم باشعاری ازدیگران استشهاد کرده است[1]

استشهاد ببعضی امثله نیز جز بضرورت و برای تفهیم مقاصد صورت نگرفته است :

«... وهرچه نوشته‌ام دراین مکتوب و دیگر مکتوبها همه از ذوق نوشته‌ام و جز بعضی امثله منقول و مسموع نبود در مکتوبات من و اگر نه آنستی که بطریق ذوق مرا این معانی معلوم شده بودی هرگز در خاطر من نگذشتی » م ت ۳۹

«... و هر چه در مکتوبات من بینی همه این حکم دارد که جمله مولدات خاطر من بود الاآن قدر که تفهیم مقاصد خود را بیاورم آنچه آورده باشند و من بضرورت درمکتوب خودآورم . » م ت ٤۰

در مکتوب سی و دوم نوشته « مرغان چندین سال در طلب سیمرغ بودند چون بدرگاه او رسیدند سالهای بسیار بار میخواستند و نبود و بعد اللتیا و التی جواب ایشان دادند که اِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ • همه را نیست

---

۱- ر • ك • بباب پنجم فصل ۱ و ۲

• سورهٔ ۲۹ آیهٔ ٥

Marfat.com

وقت کردند وَکَمْ اَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ * که بنظر میرسد شاید شیخ عطار منطق الطیر خود را با توجه باین موضوع و رسالهٔ عقل سرخ شیخ شهاب الدین سهروردی بنظم آورده است .

عین القضاة سعی کرده که همه مشکلات مرید را به بهترین وجهی حل و بطرز ساده و روشنی آنرا درمکاتیب خود بیان نماید :

«ای عزیزهرچه مشکل بود می‌پرس تا همه را بیان کنم که بجای من هیچ کس احسانی نکند » م ت ۱۰۲

« حالی تو برادر این مکتوب را مطالعه میکن پیوسته و اگر وقتی ترا نهاده اند که وامن افتی نورٌ علی نور بود هر چه ترا و غیری را از این مکتوبات مشکل بود از من بپرس و از هیچ آدمی دیگر مپرس البته که من دانم که این همه چیست و هان تا باندك نداری این مکتوبات که اگر در کل عالم بگردی کس را نیابی که ازاین بوئی دارد » م ت ٤۰

واصرار داشته که نوشته‌های اوبدست نا مستعدان نیفتد :

« و این قدر که در این چند مکتوب نوشتم اگر چه سخت کودکانه است عالمی بگردی و از هیچ کس یك کلمه از این نشنوی و تجربه از این نیز میکن که زیانی ندارد و از معانی صفات ازل هر کجا که دعوی بینی چیزی مپرس و این نوشته‌ها پیوسته میخوان و چنان نکن که یکبار فرو میخوانی سر سری و از دست بدهی و بترس از این مکتوبها در دست نا مستعدان نهادن مگردانی که او را از این گفتنی است و بترس از آنکه

---

• سورهٔ ۱۹ آیهٔ ۹۸

Marfat.com

این مکتوبها همه دیگران را بود و ترا از آن هیچ نصیب نباشد » م‌ت۳۳

نثر مکتوبات همانطوری که قبلا اشاره شد بسیار ساده و بی تکلف است و ذوق سرشار نویسنده آنرا از هر قیدی رهائی داده است و در واقع نثریست بزبان امروز بلکه ساده‌تر .

نویسنده همش مصروف بیان حقایق بوده و بعالم الفاظ توجهی نداشته است .

جملات و لغات و ترکیبات عربی زیاد بکار برده و همچنین جملات دعائی نیز اغلب بعربی آورده است :

« فی وقت دون وقت ، و فی حال دون حال » م ت۱۹

« و هذه اسرار غامضة » م ت۳۷

« کل حادث لابد له من سبب » « الممکن لایترجح جانب وجوده علی جانب عدمه الا بمرجح والمرجح ان کان ممکنا فیحتاج وجوده ایضاالی مرجح وهکذا یتسلسل کلامهم الی‌ان یقولوا بالآخر » مت ۱۹

« المحال ما یکون عدمه ضروریا و الواجب مایکون وجوده ضروریا و الممکن مالا ضرورة فی وجوده و لافی عدمه » « وجود الکاتب قبل وجود المکتوب » مت ۱۹

« و هاهنا قد خرج عنان القلم عن قبضة الاختیار و کاد یخرج » م ت ۸۵

« و بعد انجزام الارادة و عدم الموانع یکون وجود المقدور ضروریا اعنی وجود الفعل اوالترک» مت ۸۵

Marfat.com

« قرب الابدان مع تباعد القلوب » مت ۹۵

فی اوقاتنا ـ ولا مزید علیه ـ علی کل حال ـ وما فی الاجل ـ فاذا ـ لاباس ـ لابل ـ عجبا ـ ارباب البصائر ـ ارجو ـ من حیث التحقیق ـ من حیث ظنه الفاسد ـ علی التفصیل ـ علی الاجمال ـ محال الوجود ـ قبل وجود الموجودات ـ من حیث الظاهر ـ و اعجب مـا علی وجه الارض ـ بطریق الاستعارة او بطریق المجاز والاشتقاق ـ ولا القدر القلیل ـ من هذا ـ کذلك منها ـ اهم المهمات و افرض الفرایض ـ و هذا المعنی هوالاسبق الی الفهم ـ قبل الوصول الی کمالها ـ جنین فی رحم لابل نقطة بین الصلب والثرائب »

مع الوصف از فصاحت و بلاغت مکتوبات چیزی کسر و یا فهم آنرا مشکل نکرده است و درواقع باید گفت این اصطلاحات و لغات و ترکیبات اغلب در مصطلحات و محاورات مردم آن روزمعمول وجاری بوده است .

کلمات مصغر ازقبیل : تصرفك ـ رنجك ـ فصلك ـ نصیبك ـ چیزك ـ حرفك ـ تناسبك ـ بیشترك ـ بیخردك ـ تنبهك ـ روشن ترك ـ روزك ـ راحتك ـ بهترك آورده است .

ولغات زیبا و نادری ازقبیل واخواست وبهانه گاه ونشانگاه استعمال نموده است و از جملات عربی که بیشتر استعمال کرده عبارتند از : ارجو ـ لعمری ـ لابل .

از سخنان و حالات مشایخ بیشتر به خواجه محمد غزالی ـ خواجه احمد غزالی ـ خواجه محمد حموی ـ شیخ ابوالقاسم گرکانی ـ شیخ بر که ـ

Marfat.com

شیخ فتحه[1] و از کتب نیز به قوت القلوب و احیاء العلوم توجه داشته است[2]

کلیهٔ مکتوبات با بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین شروع شده‌اند.

قسمت عمدهٔ مکاتیب پشت سر هم و تقریباً علی الدوام تحریر یافته است:

« دیروز میخواستم چیزی بنویسم از آن خود دور افتادم ان شاءَ الله امروز نوشته شود » م‌ت ۱۱

« بدان ای برادر اعز اطال الله بقاك فی رضاه که در مکتوب دیروز بیان کرده بودم که هیچ کاری از آدمی در وجود نیاید الا بواسطهٔ صفتی که آنرا قدرت خوانند » م‌ت ۱۲

« سه مکتوب نوشتم در معنی نیت و هنوز مقصودم تمام نیست » م ت ۱۳

هفت مکتوب تا غایت نوشتم در نیت وهمه شعب را بیان شافی بکردم» م ت ۱۷

« وعدهٔ سابق است که در ارکان و شروط نماز چیزی بنویسم و در بیان نیت سخن دراز گشت » م‌ت ۱۸

« دیروز وعده داده‌ام برادر اعز را سلك الله بمسبیل رضاه فی عافیته‌از بهر او چیزی بنویسم » م ت ۲۱

چند روز است تا در شرح صفات چیزی می نویسم » م ت ۲۹

---

۱- ر ۰ ك ۰ بمکتوب ۱۳ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۷ و ۵۲ و ۶۵ و ۸۳ و ۹۴ و ۹۶ و ۱۱۷ و ۱۲۷ ۰

۲- ر ۰ ك ۰ بمکتوب ۱۷ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۴ و ۷۰

« اول که این نوشته‌ها را ابتدا کردم در بیان ارکان و شروط نماز بر آن چنان بود که غایتش ده نوشته بود اکنون این بیست و هفتم است »

م ت ۳۶

« تا این غایتی چهار نوشته مستوفی فرستادم و این پنجم است وازان عزیز دو نوشته رسیده است » م ت ۹۶

« بدان ای برادر عزیز که دو نوشته نوشته‌ام در معنی آنکه مذهب قدر محرفست و قدری تحریف مذاهب را بیان کرده‌ام » مت ۴۰

و همچنین معلوم میدارد که تاریخ کتابت اکثر آنها پس از سال ۵۲۰ بوده است زیرا خواجه احمد غزالی را با کلمهٔ رضی الله عنه و رحمه الله و رحمة الله علیه و احسن الله مثواه یاد کرده است :

« از خواجه محمد حموی و از خواجه غزالی رضی الله عنهما شنیدم که روز قیامت صدیقان را همه این تمنا بود که‌کاشکی از خاك بودندی که محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی » مت ۱۷

« خواجه امام غزالی رحمه الله چنین میگوید که قرآن مشتمل است بر نوع اول از بیان که بفهم عموم نزدیکتر است و این نوع دوم خصوص را بکار است » مت ۱۹

« از خواجه احمد غزالی رحمة الله علیه شنیدم که هرگز شیخ ابوالقاسم گرکانی رحمة الله علیه ابلیس (نگفتی) بل چون نام او بردی ...»

م ت ۲۰

« خواجه احمد و برادرش محمد غزالی احسن الله مثواهما را عقیدت

Marfat.com

آن بود که احاطه جسمانی بود» مت ۸۳

« اما دریغ از آنست که چندین سال طالب چیزی ازاین نبودهٔ وجان نکندهٔ در طلب این حقایق تا قدر این بدانستی چون غزالی رحمة الله علیه باید تا قدر این بداند » مت ٤٥

و از مکتوب ٦١ بر میآید که آنرا در زمان قید و گرفتاری خود و حتی بعد ازشکوی نوشته است :

« تسلیتی که آن برادر عزیز امدالله بقاه وجعل آخرته خیراً من دنیاه فرموده بود مطالعت کردم و در آن آسایش بسیار و راحات فراوان بدل و جان آمد و آن الفاظ رشیق و معانی لطیف را بدل و جان استقبال کردم...»

« یا اسفی علی یوسف* در دیدهٔ ارباب عشق جهانی دیگرست و اگرنه سودای یوسف بود یوسف نشانهٔ کاری بود بس اعتراض را مجال نیست از الوند و ماوشان و حدیث عاشقان بحسن ظن مطالعه باید کرد که شکوی و رنجوری نه با همدانست که کاری دیگر است زندان زندان فراق معشوق است و خلاص یافتن معشوقست و در این معنی خود را نمیخواهم اما میگویم که روا باشد که دیگری چنین سخن گوید وهیچ اعتراض بروی نتوان کرد در عشق بسیار مقاماتست که در آنجا شکوی و جزع عاشق مطلوب معشوق بود نه‌صبر و تصبر او و این جز عاشق نداند ونهایت عالم کس نداند...»

« ای جوانمرد چون صابر نباشم دعوی صبر کنم دروغ بود و اگر کرده‌ام از راه بشریت عام کرده‌ام مرد آن و اگر در زبدة الحقائق دعوی کرده‌ام آن از ده سال باز ساخته‌ام ما در آن دعاوی عریض و طویل که

* سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۸٤

Marfat.com

اکنون مانده نیست ... »

نظر باینکه تألیف زبدة الحقائق در ۲۳ سالگی مؤلف بوده است پس تاریخ تحریر این مکتوب در۳۳ سالگی وی یعنی درحدود سال ۵۲۵ ونزدیك بتاریخ شهادت اوست .

و ضمناً برمیآید که مکتوب ۹۱ و ۱۰۷ و۱۱۵ را نیز در موقع حبس و گرفتاری نوشته است :

« ارجو که ازادبارخود برهم اما هنوزدوراست وعلی الله تیسیر کل‌عسیر وَ ما ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ * » م ت ۹۱

« مرا بدعا یاددار باشد که از این ادبار رهائی یابم ببر کت همت تو » م ت ۱۰۷

« سه چهار ماه است تا بمنازل سخت افتاده‌ام خوی نکرده‌ام بچنین زندگانی » م ت ۱۱۵

نصایح در مکتوبات :

در مکتوبات از جمله دستورهای اخلاقی که بمرید داده آن خدمت کفش مردان کردن است :

« اگر خواهی که بروز گار بحقائق آن برسی خدمت کفش مردان کن که ضرورت ترا در دلی جای کند » مت ۳۵

« ... اگر اورا خواهی در خدمت کفش دوستی ازآن اوجهد کن » مت ۱۳۱

« هیهات تو چه دانی که چه میرود ، ای مسکین در خدمت سلطان

---

* سورة ۱٤ آیة ۲۳

Marfat.com

محمود عمر عزیز خود خرج میکنی ترا با حدیث کفش مردان چه کار عاشقان راه خدای دیگرند و روندگان سلطان محمود دیگر » م ت ٤٢

« از عادت آنگاه بیرخاسته باشی که خدمت کفش کنی وخدمت کفش نه آن بود که کفش راست نهی که ترا هنوز این استحقاق نیست که شاید دست فرا کفش مردان کنی » مت ۱۵

«... خدمت کفش مردی کن و هذا اقرب الطریق » م ت ۱۰۳

«... اما تا خدمت کفش نکنی بدین نرسی » مت ۳۹

« ... اگر چه این همه شرح بنوشتم زیرا که این از راه خدمت کفش مردان بدست توان آورد از خدمت سلطان بدست نیاید » مت ٤٥

و ضمناً بدعا در روز جمعه برای احوال قلبی و معنوی زیاد سفارش کرده است :

« روز آدینه بغنیمت دار وقت الغروب ما را نیز بدعا یاددار » مت ۵۰

«... این دعا میگوید و روز آدینه دل حاضردارد و علی الخصوص وقت طلوع وغروب » مت ۹۰

« روز آدینه دل حاضر دارد علی الخصوص وقت طلوع و غروب ما را در این اوقات فراموش نکند و در سجود و نماز آدینه همچنین ما را بدعا یاد دارد » مت ٩٦

و همچنین گفته است در هفته یك روز روزه بدار :

« در هفته روزی روزه دار اگر دوشنبه بود اولیتر » مت ۷۰

در خاتمهٔ اغلب مکاتیب از جمله چیزهائی که مکرر در مکرر بهمرید

Marfat.com

سفارش نموده آن عبارت از احسان و صدقه و نیکی بمردم است که اصرار او در اینمورد خیلی قابل توجه است :

« ای برادر چندانکه توانی ظلم مکن و با ظالمان یکی مباش الا لمنته الله علی الظالمین • فراموش مکن وتا توانی راحتی میرسان بدرویشی، و مال و جاه و قلم خود را در راه عاجزان مصروف دار و هیچ اندیشه ندار و این راهی عظیم است که ترا وا نمودم اگر توانی و دانی که چه میشنوی و یقین دان که چون تو شر خود از خود و دیگران وا داشتی شر هیچ کس بتو نرسد در آن کوش که شر خود از خود کفایت کنی چون شر تو از تو برخیزد همه عالم را دوست خود بینی و در هرحال که آدمی بود نشاید که طمع ازخدای تعالی منقطع کند وتوا گرچه دوری نشاید که طمع منقطع کنی و الله تعالی یجعلك من امة محمد صلعم والحمد لله رب العالمین » مت ٤٢

مخاطب مکتوب را مکرر با کلمات ای دوست و ای عزیز و جوان مردا وای برادرخطاب کرده است .

---

• سورهٔ ۱۱ آیهٔ ۲۰

Marfat.com

# فصل هشتم

## مکتوبات نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران[1]

نسخهٔ موجود از هشتاد و شش مکتوب تشکیل یافته است و بعد از مکتوب چهل نیزرسالهٔ جمالی قراردارد .

---

۱- قطع نسخه ۱٤ × ۲۲٫۵ سانتی متر، جلد تیماج، کاغذ کاهی متوسط که درپشت جلد عنوان مکاتیب العرفا ودر صفحهٔ اول ورق ضمیمهٔ اول جملهٔ مکاتیب العرفا و رموز العرفان باخط نسخ درشت سیاه نوشته شده است که این خطوط مال یکنفر بوده و از خط نسخه متمایز است و معلوم میدارد نویسنده بدون اطلاع از اینکه این مکتوبات همه مال یکنفر بوده و متعلق به عین القضاة همدانی است عنوان مزبور را قائل شده است و در صفحهٔ دوم ورق ضمیمهٔ اول کتاب برگ مشخصات « کتابخانهٔ دولت علیهٔ ایران» ملصق شده که درآن دو نمره ۷٦٦ و ۱۷۳۵ با عنوان مکاتیب العرفا نوشته شده و درآخر برگ امضائیست که شاید متعلق بکتابدار باشد .

در حاشیهٔ صفحهٔ اول کتاب هفت مهرجلب توجه میکند که اولی مال کتابخانهٔ ملی تهران و بقیه هم مهر ناصرالدین شاه قاجار و مشیرالسلطنه و مهری که درآن فقط عبارت عسی ان یبعثك ربك مقاماً محموداً حك شده وسه مهردیگر میباشد .

علاوه بر اینها عبارت «ملاحظه شد ۱۳۲۲» و عبارت «مطابق ثبت کتابچهٔ کتابخانهٔ مبارکه است۱۲۸۲ » درزیر مهر مشیرالسلطنه دیده میشود .

تعداد صفحات ٤۷۹ و هرصفحه ۱۷ الی ۱۹ سطر است در آخر کتاب نیز « تمت المکتوبات بعون کاشف البرکات » بخط ناسخ اضافه شده و بدون قید تاریخ میباشد و پائین صفحه بمهر کتابخانهٔ ملی ممهور شده است .

از اول کتاب الی آخر صفحهٔ ٦۰ و همچنین از اواسط صفحهٔ ۷٦ الی آخر صفحهٔ ۲۲۰ باخط نستعلیق نسبة خوبی تحریر یافته که ازیك نفر میباشد و بقیهٔ کتاب نیز بخط شخصی دیگری میباشد که خطش باز نستعلیق ولی پائین‌تر از متوسط است نسخه نسبة مغلوط و تاریخ تحریر و اینکه از روی چه نسخهٔ کتابت شده معلوم نیست ونویسنده اغلب کلمات را بطور غیرمقروی رسم کرده است .

Marfat.com

مکتوبات این نسخه ناقص بوده و اغلب جملات زیادی جای بجای از هر مکتوبی سقط گردیده است و همچنین قسمتی از اول مکتوب اول نیز نوشته نشده .

هشتاد مکتوب از این مکاتیب بشرح زیر درنسخهٔ مکتوبات کتابخانه مراد منلا ( ترکیه ) موجود است :

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| مکتوب اول | همان | مکتوب دهم | نسخهٔ ترکیه | است |
| مکتوب دوم | « | مکتوب یازدهم | « | « |
| مکتوب سوم | « | مکتوب دوازدهم | « | « |
| مکتوب چهارم | « | مکتوب سیزدهم | « | « |
| مکتوب پنجم | « | مکتوب چهارده‌هم | « | « |
| مکتوب ششم | « | مکتوب پانزدهم | « | « |
| مکتوب هفتم | « | مکتوب شانزدهم | « | « |
| مکتوب هشتم | « | مکتوب هفدهم | « | « |
| مکتوب نهم | « | مکتوب هیجدهم | « | « |
| مکتوب دهم | « | مکتوب نوزدهم | « | « |
| مکتوب یازدهم | « | مکتوب بیستم | « | « |
| مکتوب دوازدهم | « | مکتوب بیست ویکم | « | « |
| مکتوب سیزدهم | « | مکتوب بیست ودوم | « | « |
| مکتوب چهاردهم | « | مکتوب بیست وششم | « | « |
| مکتوب شانزدهم | « | مکتوب بیست وهفتم | « | « |

Marfat.com

مکتوب هفدهم همان مکتوب بیست‌وهشتم نسخهٔ ترکیه است

مکتوب هیجدهم « مکتوب بیست و نهم « « «

مکتوب نوزدهم « مکتوب سی‌ام « « «

مکتوب بیستم « مکتوب سی ودوم « « «

مکتوب بیست‌ویکم « مکتوب سی وسوم « « «

مکتوب بیست‌ودوم « مکتوب سی وچهارم « « «

مکتوب بیست‌وسوم « مکتوب سی و پنجم « « «

مکتوب بیست‌وچهارم « مکتوب سی وششم « « «

مکتوب بیست‌وپنجم « مکتوب پنجاهم « « «

مکتوب بیست‌وششم « مکتوب پنجاه‌وپنجم « « «

مکتوب بیست‌وهشتم « مکتوب صد ودوم « « «

مکتوب بیست‌ونهم « مکتوب صدوچهارم « « «

مکتوب سی‌ام « مکتوب صدوپنجم « « «

مکتوب سی‌ویکم « مکتوب صدوسی‌ویکم « « «

مکتوب سی‌ودوم « مکتوب صدوهشتم « « «

مکتوب سی‌وسوم « مکتوب چهل وسوم « « «

مکتوب سی‌وچهارم « مکتوب پنجاه وهشتم « « «

مکتوب سی‌وپنجم « مکتوب هشتادوهفتم « « «

مکتوب سی‌وششم « مکتوب چهل ودوم « « «

مکتوب سی وهفتم « مکتوب هفتم « « «

مکتوب سی‌وهشتم « مکتوب پنجاه‌ویکم « « «

مکتوب سی ونهم « مکتوب پنجاه و دوم « « «

مکتوب‌وچهلم « مکتوب پنجاه وششم « « «

مکتوب چهل ویکم همان مکتوب شصت ویکم نسخهٔ ترکیه است
مکتوب چهل ودوم « مکتوب شصت ودوم « « «
مکتوب چهل وسوم « مکتوب شصت وششم « « «
مکتوب چهل وچهارم « مکتوب پنجاه وچهارم « « «
مکتوب چهل وپنجم « مکتوب شصت وهشتم « « «
مکتوب چهل وششم « مکتوب شصت ونهم « « «
مکتوب چهل وهفتم « مکتوب هفتاد وچهارم « « «
مکتوب چهل وهشتم « مکتوب هفتادم « « «
مکتوب چهل ونهم « مکتوب هشتاد ودوم « « «
مکتوب پنجاهم « مکتوب پنجاه ویکم « « «
مکتوب پنجاه ویکم « مکتوب نود ویکم « « «
مکتوب پنجاه ودوم « مکتوب نود ودوم « « «
مکتوب پنجاه وسوم « مکتوب نود وسوم « « «
مکتوب پنجاه وچهارم « مکتوب بیست وششم « « «
مکتوب پنجاه وپنجم « مکتوب نود وپنجم « « «
مکتوب پنجاه وششم « مکتوب نود وششم « « «
مکتوب پنجاه وهفتم « مکتوب نودم « « «
مکتوب پنجاه وهشتم « مکتوب صدم « « «
مکتوب شصتم « مکتوب صد وسوم « « «
مکتوب شصت ویکم « مکتوب صد و هفتم « « «

Marfat.com

مکتوب شصت‌ودوم همان مکتوب صدوسیزدهم نسخهٔ ترکیه است
مکتوب شصت‌وچهارم « مکتوب صدوپانزدهم « « «
مکتوب شصت‌وپنجم « مکتوب صدوهفدهم « « «
مکتوب شصت‌وششم « مکتوب صدوهیجدهم « « «
مکتوب شصت‌وهفتم « مکتوب صدونوزدهم « « «
مکتوب شصت‌وهشتم « مکتوب صد و بیست ودوم « « «
مکتوب هفتادم « مکتوب صدو بیست‌وچهارم « « «
مکتوب هفتادویکم « مکتوب صدو بیست‌وششم « « «
مکتوب هفتادودوم « مکتوب صدو بیست‌وهفتم « « «
مکتوب هفتادوسوم « مکتوب صدوبیست ونهم « « «
مکتوب هفتادوچهارم « مکتوب صد وسی‌ام « « «
مکتوب هفتادوپنجم « مکتوب سی‌ونهم « « «
مکتوب هفتادوششم « مکتوب چهلم « « «
مکتوب هفتادوهفتم « مکتوب چهل‌وچهارم « « «
مکتوب هفتادوهشتم « مکتوب شصت‌وهفتم « « «
مکتوب هفتاد و نهم « مکتوب سی وهشتم « « «
مکتوب هشتادم « مکتوب سی‌وهفتم « « «
مکتوب هشتادویکم « مکتوب چهل‌وپنجم « « «
مکتوب هشتادودوم « مکتوب هفتاد وهشتم « « «
مکتوب هشتادوسوم « مکتوب ششم « « «

Marfat.com

مکتوب هشتادوچهارم همان مکتوب هشتم نسخهٔ ترکیه است

مکتوب هشتادوپنجم « مکتوب یکم « « «

مکتوب هشتادوششم « مکتوب دوم « « «

وخلاصهٔ فهرست موضوع شش مکتوب دیگر نیز بشرح زیراست[1] :

مکتوب پانزدهم ـ درصفات باری تعالی

مکتوب بیست و هفتم ـ دراقسام شکرآدمی بر نعم الهی و در نماز و تفسیر فاتحة الکتاب .

مکتوب پنجاه ونهم ـ در بیان عشق و مراحل آن وفراق ووصال .

مکتوب شصت وسوم ـ در اجتناب از علائق .

مکتوب شصت وششم ـ در متوجه شدن بخدا و دعا بدر گاه وی .

مکتوب شصت و نهم ـ در تسلیم شدن برضای حق و جهد کردن در راه سلوك .

---

۱- برای اطلاع ازسایر مشخصات و خصوصیات مکتوبات رجوع کنید بفصل هفتم ازهمین باب .

Marfat.com

# فصل نهم

## شکوی الغریب عن الاوطان الی علماءِ البلدان [1]

این رساله بزبان عربی تألیف و عین القضاة آنرا ( در زمان گرفتاری و محبوس بودن خود ) ازبغداد به‌علماء همدان نوشته است [2]

موضوع رساله شکایت مؤلف است از گرفتاریها و محنی که برای او پیش آمده و باتهام بی دینی از همدان دور و در بغداد بگوشهٔ زندان افکنده شده است .

اول رساله بدین ترتیب شروع شده :

احقاً عباد الله ان لست صادراً  و لا وارداً الا علیّ رقیب

« هذه لمعة اصدرها الی المرموقین من العلماء والمشهورین فیمابین

---

۱ـ ناشر ومصحح رساله محمدبن عبدالجلیل است که عین آن درمجلهٔ آزیاتیك شماره‌های ژانویه ـ مارس وآوریل ـ ژوئن سال ۱۹۳۰ بامقدمه ویادداشت‌های مفید چاپ گردیده است .

چاپ رساله ازروی نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ برلین انجام گرفته .

۲ـ طبقات الشافعیة الکبری جلد ٤ صفحهٔ ۲۳٦ :

«ورایت رسالته التی کتبها من بغداد الی اصحابه واخوانه بهمدان التی اذا قرئت علی الصخور لانصدعت من الرقة و السلاسة » .

خریدة القصر صفحهٔ ۵۸ :

« و لعین القضاة رحمه الله رسالة کتبها الی اخوانه بنی جنسه من حبسه یبکی فیها علی نفسه وهی فی غایة الاستعطاف قد جمع فیها کل وجه من الاوصاف » .

Marfat.com

الفضلاءِ ادام الله ظلالهم ممدوة على اهل الافاق و لازالت اقطارهـا مشرقةً بانوارهم غاية الاشراق غريب عن وطنه و مبتلیً بصروف الزمان و محنه عن جفنٍ يلازمه الاَرَق و وسادٍ لا يفارقه القلق و بكاءٍ طويل وزفرة و عويل وهمّ اخذ بمجامع قلبه و زاده كربا الى كربه و فؤاد يشرق بالكمد ارجاؤه ويضيق عن تباريحه سويداؤه وقلبٍ احرقه الفراق بنيرانه صبابةً الى احبته و اخوانه و لوعةٍ تتلظى فى الجوانح نارها و تظهر على ممر الايام آثارُها و منادمةِ الكواكب و مناجاةً لهابالدموع السواكب ( شعر )

اسجناً و قيداً و اشتياقاً و غربةً و نـأى حبيب انّ ذا لعظيم

و مع هذافلا صديقَ يبثه بعض اشجانه و يستروح اليه عما يقاسيه من اخوانه و لااخَ يشكو اليه صروف الدهر ويستعين بهعلى ما يعالجه من شدة الامر فهو يسهر الليل الطويلَ ويقضى نهاره بما قيل...»

عين القضاة ضمن شرح كيفيت حسادت علماء ظاهر سعى نموده موارد اتهام خود را باادله و براهين منطقى[1] و استشهاد بگفتار بزرگان و متقدمين از مشايخ رد نمايد :

« و قال عليه السلام : الحسد يا كل الحسنات كما تأكل النار الحطب

و قال عليه السلام:ستة يدخلون النار قبل الحساب بست:السلاطين بالجور و العرب بالعصبية و الدهاقين بالكبر واهل السواد بالجهل و التجار بالخيانة و العلماءُ بالحسد و قال صلى الله عليه كادالحسد يغلب القدر و لذلك امر الله تعالى محمدا بالاستعاذة منه فقال جل من قائل قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ • الى قوله

---

۱ـ ر • ك • بفصل هفتم از باب اول •

• - سورة ۱۱۳ آية ۱

Marfat.com

وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ • وما على من الحاسد وغرضه الفاسد و يكفيه ما ابتلى به من هذه الرذيلة و معاداته لاهل الفضيلة ولرَداءَةِ هذا الخلق وضلال من افسده قال الشاعر :

الاقل لمن بات لى حاسدا  اتدرى على من اسأت الادب
اسأتَ على الله فى فعله  بانك لم ترض لى ما وهب
فجازاك عنه بان ز ادنى  و سد عليك طريق الطلب

ولاغرو ان يحسدونى اولاترى قول الشاعر :

و ليس بعار ان يسبّ مسود  ويحسد والمحسود فى موضع القطب

و لاذنب للمحسود و قد اتاه الله فضله و لولا ذلك لاتمنى الحاسد ان يكون مثله و لاعتب على من حسد مرموقا يغادر من سابقه فى حلبات العلم مسبوقاً و قدوطىءَ بقدمه قمم الكواكب حتى صار مفخراً للاباعد و الاقارب فما ابعد عن الكمال من يعادى الحساد ولقد احسن من قال هذالبيت واجاد :

اعذر حسودك فيما قد خصصت به  ان العلى حسن فى مثلها الحسد»

ص ٣٨ و ٣٩

« على ان الكلمات التى انكروها علىّ كلها موجودة لفظاً و معنى فى كتب الامام حجة الاسلام ابى حامد الغزالى...

و هذه الالفاظ مذكورة فى مواضع كثيرة من احياء علوم الدين و فى مشكوة الانوار ومصفاة الاسرار وفى المنقذ من الضلال والمفصح عن الاحوال و كل ذلك من مصنفات الغزالى رحمه الله » ص ٣٤

و بكلمات ١٣١ تن ديگر از رجال صوفيه و چهار زن عابده استناد

---

• سورة ١١٣ آية ٥

کرده است [۱]

و در آخر رساله نیز حقیقت مذهب سلف را در سه فصل بدین شرح بیان کرده است :

الفصل الاول : فی الایمان بالله وصفاته .

الفصل الثانی : فی الایمان بالنبوة .

الفصل الثالث : فی الایمان بالاخرة [۲].

در این رساله بسیاری از خصوصیات زندگی عین القضاة از قبیل اطلاعات [۳] ـ تألیفات [٤] ـ اتهامات وارده براو ـ سن روشن گردیده است :

« ... و کالکتاب الذی لقبته بزبدة الحقائق و هذا آخر ما صنفته من الکتب و کنت اذ ذاك من ابناءِ اربعٍ و عشرین سنة و فی هذه السنة [ ٥٢٥ ] التی ابتلانی فیها التقدیر بهذه الفتنة بلغت ثلثاً و ثلثین » .

ص ٦٥

نثر رساله اغلب مسجع بوده و باشعار بسیار دقیق و رقیقی از خود مؤلف زینت داده شده است [٥]

---

۱ـ ر ۰ك۰ بصفحات ۳٥ و۳۷ و٤۲ و٤۳ و٤٤ و٤٦ و٤۷ و٥۰ و٥۱ و ٥۲ و ٥۷ و ٥۸ و٥۹ و ٦۰ شکوی۰

۲. هر سه فصل در ۱۱ صفحه بیان گردیده است ۰ ر . ك . بصفحهٔ ٦٥ الی ۷٦ .

۳ـ در بارهٔ اطلاعات او راجع بقرآن و حدیث و ادبیات و شعر و تاریخ و حساب و فقه و اصول وفلسفه و علوم رجوع کنید بصفحات ٤۰ و٤۱ .

٤ـ ر۰ك۰ بصفحات ٦٥ و٦٦ و ٦۷

٥ـ ر۰ك۰ بفصل اول از باب پنجم .

Marfat.com

بآیات واحادیث‌زیاد استشهاد نموده[1] ودر ضمن با شعاری از دیگران نیز استشهاد کرده است . مطالب رساله فوق العاده شاعرانه و بطرزحساس و رقت انگیزی تعبیه گردیده و مؤلف علاقهٔ زیادی بزادگاه خود ( همدان) نشان داده است :

«الالیت شعری هل تری العین مرة ذری قلتی اروند من همذان
بلاد بها نیطت علیّ تمائمی و ارضعت من عفاتها بلبان »
ص ۲۶

« حیاك یا همذان الغیث من بلد سقاك یا ماوشان القطر من واد »
ص۲۸

---

۱ـ ر ۰ ك ۰ بباب ششم ۰

۲ـ ر ۰ك ۰ بفصل دوم از باب پنجم ۰

Marfat.com

Marfat.com

# باب چهارم

# سبك عين القضاة

## الميانجى الهمدانى

# فصل اول

## سبك در نثر

همانطوری که در فصول باب سوم این کتاب اشاره گردیده است کلیهٔ آثار فارسی عین‌القضاة بجز رسالهٔ لوایح به نثر مرسل وساده بوده‌ودرحقیقت بزبان محاورهٔ آن عصر تحریر یافته است و اصولا شیفتگی و سوختگی عین القضاة وبالنتیجه عدم توجه وی بعبارات والفاظ نوشته‌های او را از هر تکلفی دور ساخته است .

روح عین القضاة از مقام لفظ خیلی بالاتر بوده و در فهم وادراك معانی بسیار قوی بوده است وبدین جهت وقتی هم که بسجع‌رسیده قدرت قلم‌ونوق سرشار خود را نمایانتر ساخته است.

زیبائی ورسائی وحسن تأثیر ونحو و صرف‌کامل وظرافت فوق‌العاده‌در بیان وتعبیر همراه با سوزو گداز مخصوص که ویژهٔ نثرصوفیانه وشعر واقعی است درکلیهٔ آثار عین‌القضاة بخصوص درتمهیدات، و لوایح بحد کمال موجود است و بدین سبب است که نوشته‌های اوچه فارسی و چه‌تازی در میان آثار عرفا از همه مؤثرتر وشیواتر و با سوز و گدازتر است.

ازاثر تصنعات و تکلفات منشیانهٔ قرن پنجم وششم بهیچ وجه در کتب او دیده نمیشود.

عین القضاة در تجزیه و تحلیل مطالب وبحث در دقائق مسلط‌تر ازامام غزالی و سایرین بوده و غامض‌ترین مسائل و رموز عرفان را غالباً با مثالی ساده و روشن بیان نموده است و درواقع میتوان گفت که درروشن‌بینی‌وژرف

Marfat.com

اندیشی و قدرت قلم و فکر و دقت تعبیر واستدلال بین عرفای متقدم او را بدیلی نیست .

اینك ذیلاً بنکاتی چند دربارهٔ جمله‌بندی و الفاظ او اشاره میشود :

۱ ـ استشهاد بآیات قرآنی واحادیث نبوی که درتمام آثارعین‌القضاة (بجز یزدان شناخت وزبدة الحقائق) بحد وفور موجود است. وغالباً چندآیه ویا آیه وحدیث را بهم مخلوط نموده و گاهی نیز جملات عربی باول وآخر آیات واحادیث الحاق نموده است .

۲ ـ آوردن نظم در خلال نثر که در واقع نثر را با نظم آرایش داده است واشعاری که آورده چه فارسی وچه تازی بسیار خوب و مناسب بوده و باشعار دیگران نیز کمتر استشهاد کرده است ، و در شواهد شعری اغلب نام شاعر را نبرده با این حال از این شواهدمیتوان پی برد که عین‌القضاة چه دواوینی رامطالعه‌میکرده وازشعرای تازی‌وفارسی‌بچه کسانی نظرداشته‌است.

۳ـ ذکر تشبیهات‌وتمثیلات لطیف درمقام ضرورت وبرای‌تفهیم‌مقاصد وهمچنین استشهاد بکلمات بزرگان که حقیقة دراین قسمت خیلی قوی دست بوده است.

٤ ـ تحلیلات شعری :

تحلیل شعر از سنائی :

«چون روزی چند این‌کالبد خاکی رابمرادددراین عالم طبیعت‌پروریده باشد لازم آید که جوهر علوی را با نوار الهی منور گرداند که بس سخت باشد پادشاه عریان وخدمتکاران ملبس» ی •

چو تن جان را مزین کن بعلم دین که زشت آید

درون سو شاه عریان و برون سو کوشك پر دیبا

Marfat.com

« آدمی با حیوان عجم از راهی که ایشان ادراك کنند زبانی دارد چنانکه مثلا اسب را صفیر زنند تا آب خورد» م ت ۲۰

اسبی که صفیرش نزنی خوش نخورد آب
اکنون نه‌مرد کم‌ازاسب نه‌باده کم‌ازآبست

و غالباً مصراعهائی خواه مثل وخواه غیر مثل درآخر جمله‌ها آورده است [۱].

۵ ـ بیان مطالب بطریق محاوره : که خواننده را با آوردن کلمات ای دوست و ای عزیز جای بجای مخاطب ساخته و بشیوهٔ سئوال و جواب دقائق ورموز را با روشنگری و قدرت هرچه تمامتر بیان نموده است .

٦ـ از برای مطالب جای معینی نیست بلکه بهم آمیخته و معجون شده است .

۷ـ استعمال لغات و ترکیبات عربی : که بخصوص در مکتوبات خیلی زیاد بوده وجملات دعائی را نیز اغلب بعربی آورده است [۲] .

۸ـ بغیر از رسالهٔ لوایح تقریباً بقیهٔ آثار فارسی عین القضاة از سجع و کلمات وجمله‌های مترادف تهی است .

ولی نثر لوایح اغلب دارای صنایع بدیعی ولطایف لفظی و معنوی از قبیل صنعت موازنه وقرینه سازی و ترادف جمله و سجع بوده و صفحه‌ای از رساله نیست که از سجع خالی باشد وباآنکه مؤلف این‌رساله رابسنن سوانح

---

۱ـ ر ٠ك ٠ بفصل اول و دوم از باب پنجم .
۲ـ ر ٠ك ٠ بفصل ششم از باب سوم .

Marfat.com

احمد غزالی نوشته است معهذا بآوردن صنایع بدیعی ولطایف لفظی ومعنوی بیش ازاستاد خود دست یا زیده و همچنین در قدرت قلم و فکر و دقت تعبیر و استدلال گوی سبقت را از او ربوده است .

اسجاعی که آورده بسیار لطیف و طبیعی بوده و بر خلاف خواجه عبدالله انصاری که گاهی برای سجع دست و پا کرده و بشیوه عربی افعال را برمسند و مسند الیه یا فاعل و مفعول مقدم ساخته هیچ نوع دست و پائی نکرده و رسم عبارت را نیزبرهم نزده است .

صنعت موازنه و قرینه و ترادف جمله :

« روح و عشق هردو در یك زمان موجود شدند و از مکون در ظهور آمدند روح را برعشق آمیزشی پدید آمد و عشق را با روح آویزشی ظاهر شد چون روح بخاصیت در عشق آویخت عشق از لطافت بدو آمیخت بقوت آن آویزش وآمیزش میان ایشان اتحاد پدید آمد ندانم که عشق صفت شد و روح ذات یا عشق ذات شد و روح صفت حاصل هر دو یکی شدند چون تابش جمال معشوق از اول دل ربانی پدید آمد عشق با روح در گفت و شنید آمد چون یکی بباد نسبت داشت و دیگری بآتش بادآتش بر می‌افروخت و آتش مرورا می سوخت حاصل آتش غالب شد و هوا مغلوب بماند و آیهٔ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ * بروجود خواند عشق غالب شده چون بپرتو انوار معشوق رسید مغلوب شد بدین سبب نتوان دانست که عشق با عاشق ساخته‌تر از آن بود که با معشوق ، زیرا که عشق برعاشق امیرست اما درقبضهٔ اقتدارمعشوق اسیر است » ل ۱

---

* سورهٔ ۷٤ آیهٔ ۲۸

Marfat.com

« عشق آسمان است و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل بدین نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی او این را در می کشد و این اورا برمیکشد تا معنی رابطهٔ او در کشنده است و این بر کشنده و آنچه عاشق بمعشوق مایل است و معشوق بعاشق ناظر است از این جهت است و این از فهم اهل علم دور است و از نظر بصیرت ایشان مستور است ...» ل ٤

« عشق مدبری طلبد روزبر گشته وافتاده خواهد قعر مرادش در کشته تاصولت خود برومی راند و داد خود ازاو می‌ستاند و گاهیش بلطف می‌خواند و گاهیش بقهر میراند گاه تیر باران بلا می کند و گاهش نشانهٔ محبت و ولا می‌سازد » ل ۳۳

سجع :

گاهی مانند خواجه عبدالله انصاری سجع‌های پی در پی آورده است :

« هنوز وی در نظر اوست اگر چه بسوی عالم وحدت سفر اوست بی شك هنوز پیداست اگرچه شیداست همانا در نماز است که زبان مسألتش دراز است هنوز در رکوعست که در طلب با خشیت و خضوع و خشوعست هنوز بنده است اگر چه خود را بر درافکنده است عجب ازاین درد نمیکاهد که خود را برای او میخواهد از برای این الم نمیگدازد که میخواهد با او سازد » ل ٤٩

« اگرعاشق را ازشورش عشق خبر باشد اگرچه آتش عشقش درجگر باشد اوپخته نبود خام بود وکلر مرادش در بی‌مرادی بی‌نظام بود اورا باید که از خود بی شعور بود و با یار در حضور بود » ل ۱۲۰

Marfat.com

« فرمود که سر بپوش که او حاضر شد و از دریچهٔ طبیعت ناظر شد بخود باز افتاد و از هجر در گداز افتاد » ل ۵۷

و اغلب نیز بدو سجع اکتفا کرده است :

« . . . ونحن اقرب * برای گدازش بود نه از بهر نوازش » ل ۲۸

« و آنچه گفته‌اند هرعاشق را که با خود کار است معشوقه ازاوبیزار است » ل ۲۷

« پس بیچاره همیشه در راه بود و پبوسته بر گذر گاه » ل ٤۸

تخم‌این مشاهده جمال بود و از طرف معشوق کرشمه و دلال بود » ل ۵۲

صنایع دیگر از قبیل موزونی عبارت :

« عشق روی در خود دارد پس همو شاهد است و همو مشهود و عشق خود را شناسد پس همو عارفست وهمو معروف در هوا خود پرد وشکار ازعالم خود کند پس همو شکارست و همود صیاد آنچه بایدش درعالم خود باید پس همو طالبست و همو مطلوب نظر ازخود برندارد وبر کسی نگمارد پس همو قاصد است وهمو مقصود» ل ۳۵

که عبارات موزون دارد و می‌توان از آنها مصراعهائی ساخت .

استعاره :

« این واقعه بعینه واقعهٔ یوسف و زلیخاست روزی آن پادشاه درپرتو نور او حاضر شد و بعین بصیرت در انوار جمال اوناظر شد گفت ای ماه فلك ملاحت وای خورشید سماء صباحت مرا با تو انبساطی بود تاترا شناخته ام

---

* سورهٔ ٤ آیهٔ ۱۳۸

میخواهم که از خود بپردازم و بـا تو بسازم نمی‌توانم درین واقعه حیرانم و درین حادثه سر گردانم »ل ۱۱۷

که ماه فلك ملاحت و خورشید سماء صباحت استعاره است .

۹ـ لفظ « اندر » که از قرن پنجم در نثر و نظم تغییر یافته و بجای آن«در»استعمال شده بشکل قدیم نیز آورده است :

« و درهر چیزی که صاحب بصیرتی نظری دقیق وفکری شافی بجای آرد هستی ذات و کمال علم او اندر آن بتوان دیدن » ی۱۷

« اکنون باید دانست که هر چه اندر این عالم هست بیشتر آن را مثل و شبهی‌اندر آن عالم هست اگر چه این عالم باضافت با آن عالم سخت ضعیف و حقیر است همچون ظل و کاملترین موجودات که اورا اندر این‌عالم باآن عالم نسبت و مشابهت است آدمی است و بدین سبب او را عالم کوچك خوانند » ی۲۳

« ... و ایشان در آن عالم تصرف نتوانند کردن و آنچه اندر آن عالم است در نتوانند یافتن و اگر خواهند تا صورتهائی که اندر آن عالم اند دریابند الا بامادت جسمی در نتوانند یافت » ی۱۱

« من نیز چنانکه آید گویم و از آنچه دهد من نیز زبده بر خوان کتابت نهم و ترتیب نگاه نتوان داشت که سالك رونده اگر متلون بود اندر تلوین بماند متوقف شود » ت۸

۱۰ـ مانند پیشینیان « مردم » را گاهی مفرد و گاهی جمع آورده است :

« فصل اول دردانستن آنك چرا بیشین مردم از عالم معقولات بی‌خبر باشد » ی٤

« پس چون حال نفس انسانی در ابتدای آفرینش بدین صفت باشد از حال معاد خویش و عالم معقولات و جواهر فریشتگان روحانی که هرگز در حیز حس و حرکت نیایند چون خبر خواهد داشت بلك مردم بیشتر آن باشد که نفس خود را در نیابند و ازذات خویش هیچ خبر ندارند » ی۷

۱۱ـ مصادر را غالباً بعد از افعال قدرت و لیاقت و علم و ارادہ مانند قدما غیر مرخم آورده است :

« اکنون گوئیم که عالم عقل و معقولات عالم سخت بزرگ است و نامتناهی و اورا طرف و کرانه نتوان گفتن » ی۱۱

« و درهرچیزی که صاحب بصیرتی نظری دقیق و فکری شافی بجای آورد هستی ذات و کمال علم او اندر آن بتوان دیدن » ی۱۷

« و نفس خود صورت معقولات ندارد پس باید که آن جوهر عقل تواند بودن وبدان سبب که نفس انسانی‌را ازقوت بفعل آورد فعال تواند بودن و او عقل فعال است » ی۳۲

« بدانکه بیشتر غرض در این باب شناختن این فصل است تا چون این حال مصور شود به تکمیل نفس مشغول گردی که سبب سعادت او خواهد بودن در معاد » ی۳۷

« گروه سیم را کسی شناسد که این همه دیده باشد و از همه اعراض کرده تو هنوز یك مقام نا دیده این را چگونه فهم توانی کردن » ت۱۳

Marfat.com

« بیش از این شرح آن عزیزان نتوان دادن که دلها بر نتابند و خاطرها درورطهٔ هلاك افتند » ت۱۹

« دریغا از عشق چه توان گفتن و ازعشق چه نشان شاید دادن وچه عبارت توان کردن و بر عشق قدم نهادن کسی را مسلم باشد که با خود نباشد و ترك خود کند » ت۱۹

« دریغا ازعشق اللهٔ اکبر که عشق کبیراست هیچ نشان نمی‌توان دادن نشان از چیزی توان دادن که بیننده در آن باقی بماند » ت۲۳

« گروه دیگر مست آمدند زنار نیز بربستند و سخنهای مستی آغاز کردند بعضی را بکشتند و بعضی را مبتلای غیرت او کردند چنانکه این بیچاره را خواهد بودن ولی ندانم که کی خواهد بودن هنوز دور است » ت۳۲

« بدانکه چون وجود قدیم علی الضروره معلوم گشت از اوصاف او هم چیزی معلوم باید کردن آن قدر که اعتقاد آن برعموم فرض بود اگر چه بروزگار درازبحقایق آن توان رسیدن » م ت۲۶

« اما تا قدرتی و علمی نبود کاری در وجود نتواند آمدن » م ت۲۱

« دیروزپنداشتم که برادر اعزبشهر خواهد آمدن ونیامد ونامد ازاین سبب اینجا بماند» م ت۳۵

« ... گویا بواسطهٔ نطق ظاهر بحصول مقاصد خود تواند رسیدن و لال نتواند رسیدن » م ت۲۹

« ... زیرا که عمر ما چون صد سال بود این تجربیات کجا

Marfat.com

توانیم دانستن و کدام را ادراك توانیم کردن » مت ٤٠

« حال آنچه وقت املا کند درین نیة المومن خیر من عمله بخواهم نوشتن » مت ۱۷

۱۲ـ حذف افعال بقرینه لفظی و معنوی و احیانا تغییر بعضی ازافعال بفعل مشابه دیگر برای احتراز از تکرار :

«... تا اورا محقق شود و یقین بداند که سعادت و کرامت سرمدی سعادت و کرامت آن جهانیست و نعیم ملك حقیقی نعیم ملك جاودانی نه سعادت ملك مجازی این جهانی » ی۱

که در دو جملهٔ آخری « است » را بقرینهٔ جملهٔ اول حذف کرده است .

« چون روزی چند این کالبد خاکی را بمراد در این عالم طبیعت پروریده باشد لازم آید که جوهر علوی را بانوارالهی منور گرداند که بس سخت باشد پادشاه عریان و خدمتکاران ملبس » ی٥

که در جملهٔ آخری فعل رابقرینهٔفعل‌جملهٔما قبل‌حذف کرده‌است .

« وهرقوتی را از قوتهای مدرکات لذتی والمی است بحسب آن قوت ، چنانك لذت قوت غضبی غلبه است ولذت قوت شهوانی ذوق و لذت قوهٔ وهم رجا و لذت قوت عقل علم » ی۳٤

که در سه جملهٔ آخر رابطه را بقرینهٔ فعل جملهٔ قبلی حذف کرده است .

« اما نفس سادهٔ پاك نفس اطفال و نفوس ابلهان از عوام که ایشان را چون مفارقت افتد از ابدان ساده بمانند و ایشان را نه ادراك لذت بود نه ادراك الم » ی۳۹

Marfat.com

که فعل را در جملهٔ آخری بقرینهٔ فعل جملهٔ مـا قبل حذف کرده است .

«... دور نباشد که شاگرد استاد شود و بیافت مراد شاد » ل ۹

که فعل را در جملهٔ دوم بقرینهٔ جملهٔ اول حذف کرده است .

« ای عزیز بدان که راه خدای تعالی نه ازجهت راست و نه ازجهت چپ و نه بالا و نه زیر و نه دور و نه نزدیك است » ت ۱۹

که رابطه را در چهار جمله بقرینهٔ جملـهٔ دوم و آخر حذف کرده است .

« مقصود آنست که ذات آفتاب نوازنده است و شعاعش سوزنده این آن مقام دان که عاشق بی معشوق نتواند زیستن » ت ۲۰

که رابطه را در جملهٔ سوم بقرینهٔ جملهٔ دوم حذف کرده است .

« عاشق بی‌معشوق نتواند زیستن که بی‌جمال طاقت حیات ندارد و بار وصال معشوق کشیدن نتواند نه طاقت هجران دارد و نه سامان وصال » ت ۲۰

که فعل را در جملهٔ آخر بقرینهٔ فعل جملهٔ ما قبلش حذف کرده است .

« و معشوق را از اشتغال بحسن و کرشمهٔ خود از کجا پروای بودن عاشق باشد بدین نسبت درد عاشق ابدیست و اندوه او سرمدی » ل ۱۲۹

که رابطه را درجملهٔ آخری بقرینهٔ جملهٔما قبل حذف کرده است .

« عشق آسمانست و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل

Marfat.com

بدین نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی » ل ۱٤

که بترتیب فعل را در جمله‌های اولی ثابت و در جمله‌های دومی حذف کرده است .

« خود را در فرمان باختن دیگر است و خود را در ارادت معشوق باختن دیگر بر فرمان معشوق مطلع بودن دیگر است و بر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر جوانمردا فرمان بیرونست و ارادت درون » مت ۱۸

که بترتیب فعل را در یکی ذکر و در دیگری حذف کرده است .

« ملاحده و اهل طبایع گفتند که صانع عالم افلاك است و عناصر را قدیم خوانند و دانند این صورت و شبهت‌ها ایشان را ازحقیقت محروم کرده است دریغا عالمی از خود زیر حجاب و از شناخت خود قاصر از ایشان چه توقع باید داشت » ت ٤٤

که فعل را در دو جملهٔ ما قبل آخر بقرینهٔ معنوی حذف کرده است .

« اگر چه ترا طریق دوم خوشتر آید چه تو نیز از عمومی و عادت ترا بزبان برده است چنانکه دیگران را » مت ۱۹

که در جملهٔ آخری فعل را بقرینهٔ فعل جملهٔ ما قبلش حذف کرده است .

«جوانمردا سخاوت دیگر است و تبذیر دیگر وامساك دیگر و بخل دیگر و چون مال نه در وجود خرج کنی تبذیر است » مت ۳٤

که در جملهٔ دوم و سوم وچهارم « است » را بقرینهٔ جملهٔ اول حذف

کرده است .

« و کار ملك او چنان منتظم و مستقر که تو گوئی و رای این هر گز خود انتظام و استقرار نبود » مت ۱۰۳

که فعل را درجملهٔ اولی بقرینهٔ فعل جملهٔ دومی حذف کرده است .

«... ارادت طلب کن ارجو که بدان رسی و ما را نیز بطفیل تو در آنجا راهی » مت ۲۶

که در جملهٔ سومی فعل را بقرینهٔ معنوی حذف کرده است .

« مجوس گفتند اله دواست یکی یزدان و آن نور است ویکی اهرمن و آن ظلمت است نور فرمایندهٔ حسنات و ظلمت فرمایندهٔ سیئات بود » ت ٤٤

که در جملهٔ آخری فعل را برای احتراز از تکرار فعل قبلی تغییر داده است .

« اما مرگ ورای مرگ قالب دان و حیات دیگر بجز این حیات میشناس » ت ۵۰

که درجملهٔ دوم فعل را عوض کرده است .

در ضمن مانند قدما در جمله‌های متعاطفه فعلهای مکرر از یك جنس نیز آورده است و طریقهٔ او در تکرارفعل شبیه بخواجه عبدالله انصاری است :

« و آن عالم بالای عرش نیست و اندرین عالم نیست و جسم نیست و و اعراض جسمانی نیست وقسمت پذیر نیست » ی ۱۲

«... آسمان با وی چه معرفت دارد که حامل او شود زمین با وی

چه قربت دارد که موضع او بود اما قلب مؤمن هم مونس اوست و هم محب اوست و هم موضع اسرار اوست » ت۹

«... این حالت جان باشد که از بشریت صافی بود و از این جهان بری باشد و از جهل بری باشد امـا قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ * قالب از آن جهان نباشد » ت۲۸

« آب را چندین نام باشد بتازی ماء خوانند و بپارسی آب خوانند و چیزی باشد که بده زبان آنرا ده نام خوانند اسماء بسیار باشد امـا عین و مسمی یکی باشد » ت۳۹

«... ابیت عند ربی اصل این همه بود اما نامهای بسیار دارد گاهی شجره خوانند و طور سیناء خوانند و زیتون خوانند » ت۳۹

«... اگر عاشق را ازشورش عشق خبر باشد اگرچه آتش عشقش در جگر باشد او پخته نبود خام بود و کار مرادرش در بی مرادی بی نظام بود اورا باید که ازخود بیشعور بود وبا یاردرحضور بود » ل ۱۲۰

« میوه را سرما و گرما و ابر و باران می باید تا در آن اوقات مختلف پخته گردد واگرهمه سرما بود نشاید واگر همه گرما بود نشاید هریکی را حدی محدود است که بیش نشاید و کم نشاید » مت ۱۳۱

« بار خدایا مرا در وجود جای نبود اگر نه کمال جود تو بودی جای تر است بهیچ دیگر را جای نیست بود تراست و بس وجود تراست و هستی تراست » م ت ۳۲

---

* سورهٔ ۱۸ آیهٔ ۱۱۰

Marfat.com

« بقاء او بدو بود ونظرسرش ازودوربود وبدوحاضر بودوبدوناظربود او بسر اوقات قريب بود و كارش بس عجيب بود ادراك مقام او از ادراك عقول بعيد بود شاه بود اگرچه درزمرهٔ عبيدبود واين درمقام فناسيوم باشد چنانكه گفته اند . . . » ل ٤٩

۱۳ـ « همی » علامت استمرار بر سر فعلها در يزدان شناخت زياد آورده است ولی در تمهيدات و مكتوبات و لوايح بنظر نرسيد :

« اكنون گوئيم تابش نور عقل فعال كه برنفس انسانی افتد تاادراك همی گرداند تا بواسطهٔ آن صورت معقولات را درك همی كند چون مثال تابش آفتابست كه بصر را مدرك همی گرداند تا بواسطهٔ او محسوسات جسمانی را ابصار همی كند و همچنانك بصر مدرك به قوتست و بواسطهٔ آفتاب و نور او بفعل همی آيد نفس ناطقهٔ انسانی عامل بقوت است و بواسطهٔ عقل فعال و تابش نور او بفعل همی گردد و عقل فعال و ديگر عقول به افادت آن نور بخيل نيست » ی۳۲

« اما نفوسی كه فايض ميشود از نفوس كواكب بزرگ كه در فلك البروجند و اگر چه مبادی ايشان در كماليت يكسانند اندرين حالات مختلف‌اند و اين احوال بعضی با بعضی مركب همی شود چنانك همو باشد نفس نفس قوی و همو باشد شرير و قاسی » ی۳۰

« و چون مملكت الهی بقضای سابق بامثال آفرينش آن زيادت همی رسد كه بدان بس حاجتی نيست بوجود چنين شخصی كه درعالم آن مصالح عام ميان خلق بگستراند اوليتر كه برسد و عنايت ازلی كه اقتضای اين آفرينش‌ها ضروری ميكند زيادت‌تر وكاملتر از آنست كه اين مصلحت بدين

Marfat.com

بزرگی فرو گذارد » ی٥٦

۱٤ـ کلمهٔ « مر » را برسرمفعول درمورد تأکیدآورده است :

« ... دانستن واجب الوجود مرین جزویات را بر سبیل کلی تواند بود و مسئلهٔ قضا و قدر از این توان دانست » ی۲۱

« چون درعالم ترکیب که عالم کون وفساد است مزاجی پیدا می‌آید بفرمان حق تعالی که مستعد بود قبول صورت از واهب الصور از آن عالم ، اول ضعیف‌تر بود و ملایم مر آن مزاج را تا معتدل‌تر می‌شود و شریفتر و قویتر میگردد » ی۲۲

« پس چون در این عالم مزاجی پدید آید که لطیف‌تر و موزون‌تر و معتدل‌تر باشد ازمزاج نبات وحیوان غیر ناطق و مستعد باشد مر قبول نفس ناطقه را ازعالم روحانی نفسی فائض شود ازنفوس سماوی خصوصاً که کوکبی بوی پیوندد » ی۲٤

« گوئیم حواس ظاهر وباطن شواغل‌اند مر نفس انسانی را بکارخویش بحکم آنك کار او جولان کردنست در عالم روحانی » ی٤۹

« گوئیم حواس ظاهروباطن شواغل‌اند مر نفس انسانی را بکارخویش بحکم آنك کار او جولان کردنست در عالم روحانی » ی٤۹

« پس بکمال رساننده نفس انسانی را بذات بسبب فایده دادن صورتهای معقولات مرو را تا بکمال رسد اوست » ی۳۲

« ای دوست این مقام اگر کسی را سزد محجوبانرا این مقام گفتن سزد شیخ ما مردوستان را این بیت گفتی :

Marfat.com

گر زاهد را جمال آن روی رسد ما را بسر کوی یکی هوی رسد ،
ت ٤٢

« چنانکه جنید گفت مرشبلی را قدس الله سرهما هنگام آنکه شبلی در مجلس او گفت ...» ل ٥٩

« عشق با روح در گفت و شنید آمد چون یکی بباد نسبت داشت و دیگری بآتش باد آتش بر می‌افروخت و آتش مرورا می‌سوخت » ل ۱

« و آدمی قادر بر کتابت است در قدرت کاتب بود که قادر است بر کتابت و عالم بود بر کتابت و مرید بود مر کتابت را و هرگز نگوید که این حروف از قلم در وجود میآید » م ت ۱۲

«... و صانعی بود عالم بدانچه میکند و مرید مر آن چیز را که میکند واجبست که او را حیاتی بود » م ت ۱۹

« ای دوست چون کسی این حروف بر کاغذ بیند ضرورت بود که گوید این را صانعی هست عالم بکتاب قادر بر کتابت و مرید مر کتابت را »
م ت ۱۹

« هیچ دانی که صفت مردان چیست از من بشنو هر آدمی که تبدیل مزاج و تغییر اخلاق نتواند کرد او مر مرا نشاید » م ت ٦٧

« عشق چو از عاشق هرچیز که جز معشوق بود محو کرد اورا فرمود که اکنون روی بدل بیجهت خودآر و مر آنرا قبله پندار » ل ۳

« دریغا وَ مَا اَرسَلنَاكَ اِلَّا رَحمَةً لِلعَالَمِينَ » خود گواهی دهد مر این سخن

---

سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۱۰۷

Marfat.com

را پس مصطفی (ص) آن رحمت را قسمت کند بر خصوص امت که هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ * ت ۱۹

« این خود رفت مقصود آن بود که گفتم خدای تعالی جز عاشق خود نیست پس گفتم محبت مصطفی (ص) هم محبت خدا باشد مر خود را »

ت ۳٤

«...پس ممکن باشد که بدانی محمد (ص) مر خدای تعالی را چه بود و چیست واحد مر احمد را چه بود پس احد را با احمد (ص) سرّیست که مصطفی (ص) آن سرّ را چون ایاز ذنب میدید » ت۳۵

« دانی که این کدام مقام باشد آنست که وقتی رویم مر شیخ شبلی رحمه الله را پرسید که وما التوحید؟ فقال...» ت ٤۸

۱۵ـ الحاق یاء بآخر فعل در مورد شرط و استمرار و تمنی :

« اگر هیچ گونه فروغی از آن عالم بدین نفوس ضعیف تافتی که در این عالمند هرگز باحوال دنیا و اشغال این جهانی مشغول نشدندی و این لذتهای عالم جسمانی سخت ذلیل و حقیر داشتندی مگر آنچه ضروری بایستی » ی۳٦

« و اگر چنانك یك شخص مفرد خواستی با جمله شغلهای ضروری که در این عالم است کفایت کندی بذات خویش به تنهائی ممکن نشدی الامعاضدت دیگر از ابنای جنس خویش در هم نیفتادی » ی۵۵

«سهورا درراه مصطفی (ص) نهادند که انی لا اسهوو لکنی اسهی گفت

---

* سورهٔ ٤۸ آیهٔ ٤

Marfat.com

مرا سهوی نیفتاد اما سهو را درراه من نهادند تا ابوبکر گفت یا لیتنی کنت ذلك السهو گفت کاشکی آن سهو من بودمی که در راه نهادند اگرچه سهو بود اما یقین جهانیان بود که گفت : حبب الیّ من دنیا کم ثلث اگر بوی خوش و نساء و نماز را محبوب او نکردندی او یك ذره در دنیا قرار نگرفتی »

ت ۲۱

« آن شنیدهٔ که مجنون لیلی را بدیدی از خود برفتی چون سخن لیلی بشنیدی با خود آمدی این مقام که خدا با مصطفی (ص) داده بود عجب نیست آن بین که با امت او داد ابوالحسن خرقانی را از این مقام نشان باز میدهد گفت مرا وقتی آمدی که در آن مقام گفتمی که ای معشوق تو ودر حال دیگر گفتمی که ای تو معشوق من ووقتی گفتمی ای خدا مرا از تو دردی پدید آمده است و دردی دارم از تو که تا خدائی تو بر جای بود و خداوندی تو همیشه برجای خواهد بودن ... » ت ۲۴

« اگر قلب را مجرد در قالب تعبیه کردندی قلب با قالب قرار و انس نگرفتی و قالب باحوال قلب طاقت نداشتی و گداخته شدی » ت ۲۵

« ای عزیز حکمت آن باشد که هر چه هست و بود و شاید بودن نشایستی که با خلاف آن بودی سپیدی هرگز بی سیاهی نشایستی و طاعت بی‌عصیان کفر بی‌ایمان صورت نبستی » ت ۳۰

« دریغا اگر ذرهٔ از این ذنب بر کونین و عالمین نهادندی همگی ایشان برقم فنا مخصوص شدندی مگر ابوبکر از اینجا گفت ای کاشکی من آن ذنب و سهو محمد (ص) بودمی » ت ۳۵

Marfat.com

«دریغا هفتاد و دو مذهب که اصحاب بحث با یکدیگر خصومت میکنند و از ملت هر یکی خود را خد میدانند و یکدیگر را میکشند اگر همه جمع آمدندی و این کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی که همه یك دین و یك ملتند تشبیه خلق را از حقیقت دور کرده است » ت ٤٩

« و اگر نه آن بودی که بعضی کارها موافق طبع آدمی نیست خود نام شر بر هیچ کاری اطلاق نکردی چنانکه اگر نقصان و جهل کودك نبودی هرگز مادر وپدر را حاجت نبودی تا او را ببردندی تا علم آموزد » م ت ۱۲

« اگر باور داشتندی که خدای هست قادر است که عقوبت کند و آنچه گوید راست بگوید بضرورت از شراب دست بداشتندی » م ت ٥

« چگونه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در آخر هم بدان گونه روزه داشتندی و نماز گذاردندی و صدقه دادندی » م ت ١٦

« از خواجه محمد حموی وازخواجه غزالی رضی الله عنهما شنیدم که روز قیامت صدیقانرا همه این تمنا بود که کاشکی از خاك بودندی که محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی » م ت ۱۷

« این بیچاره را رفیقی بود در علم وورع بمرتبهٔ اعلی، مشایخ حرمین بروزگار او تبرك کردندی و علمای خراسان بدو تقرب نمودندی روزی او را دیدم رنجورشده واز همهٔ مرتبه‌ها دورشده » ل ۱ ۱

« عاشقی بود گرم رو بر راه گذر محمود سبکتکین غازی انار الله برهانه پیوسته باستادی و چون محمود بر گذشتی او چشم در وی بگشادی

و بعزتی تمام در وی نظر کردی و جان درخطر کردی » ل ۸۵

« اگر اختلاف مخارج نبودی در حروف اختلاف نبودی و در اسامی تغییر نبودی و مسمیات بسیار را نام نبودی » مت ۲۶

« و اگرشان دیده بودی بدیدندی و اگرشان سمع بودی بشنیدندی و اگر زبان داشتندی ایمان آوردندی و اگر دل داشتندی فهم کردندی » مت ۲۸

« و اگر نه آنستی که بطریق ذوق مرا این معانی معلوم شده بودی هرگز در خاطر من نگذشتی که آتش پرستی و بت پرستی و زنار داری و مذهب قدر بوجه من الوجوه راست است » مت ۳۸

« ... و تو ایمان از کجا آوردی اگر ایمانت بودی ترا خود راه نمودی ترا بمن حاجت نبودی » مت ٤٤

۱٦ـ استعمال متکلم مع الغیر در فعلهای شرطی بایاء مجهول بصفة خاص که فقط در قرن چهارم و پنجم بتقلید قدیم معمول بوده است :

« اگر قیاس کنی که اگرهرگز چشم ما برهیچ کاتب نیفتادی وهیچ خط ندیده بودی لابد خط ما هم بدرجهٔ اول بودی و نیز اگربسیار نوشتمانی ازخط بدست بدان راست نبودی چنانکه اگرپنجاه سال خواستمانی لدخط بیاموزیم محال بودی » م ن ۱٦

۱۷ـ ضمیر غایب را چه ذی روح وچه غیر ذی روح مانند قدما « او » و یا « وی» آورده است و در مورد جمع نیز ایشان :

Marfat.com

« ادراك اول حس بصریست و او جز صورت بیرونی چیزی نتواند دید و حقیقت صورت کلی انسانی مثلا و حد او که حیوان ناطق است در نتواند یافتن و الادرك را که ملایم او باشد در وجود ادراك نتواند کردن » ی۸

« چون حال ضعف نفس در قلت استعداد او بشناختی و بدانستی که بچه سبب در اول کار بعالم معقولات نمی‌رسد » ی۸

« اکنون گوئیم که او جوهر نیست بحکم آنك حدی و ماهیتی است که بقیاس با او ممکن الوجود شود و واجب الوجود را ماهیت یك است اگر دو بودی ممکن الوجود بودی نه واجب الوجود » ی۲۶

« اما نفس کامل ناپاك چون مفارقت کند او را المی سخت‌عظیم پدید آید از جهت مبدأ اول وازجهت بدن کی هر دو معشوق او باشند و بدیشان نرسد پس او در عذاب الیم بماند » ی۴۲

« بباید دانستن که نفوس انسانی که از مبادی فایض می شود برچند قسمند و اختلاف احوال ایشان چون قوت و ضعف وشرف و خست اختلاف مبادی است بحکم آنك معلول مناسب علت تواند بودن و آن حالات ایشان را طبیعی است و ایشان درجوهریت مختلف افتاده‌اند واز این سبب است که ایشان در اضواء و اجرام و ثبات و حرکات مختلف‌اند که جوهر ایشان در ذات اختلافی دارد و اگر ایشان در جوهریت یکسان بودندی پس در این حالت یکسان بودندی » ی۲۹

« اما چون در اوراق اول گفتم که مذهب و ملت محبان خدا چیست

Marfat.com

و کدام است ایشان برمذهب بوحنیفه وشافعی وغیر هما نباشد ایشان برمذهب خدا باشند چون خدا را بینند لقاء خدا دین و مذهب ایشان باشد و چون محمد (ص) را بینند لقاء محمد (ص) ایمان ایشان باشد وچون ابلیس رابینند نزدایشان این مقام دیدن کفر باشد » ت۲۲

« قرآن خطاب لم یزل است با دوستان خود بیگانگان را از اوخود نصیب نیست جز حرفی و کلماتی که بسمع ظاهر شنوند » ت۲۸

« شیخ عبدالله انصاری میگوید عالم بعلم نازد و زاهد بزهد نازد صوفی را چه گویم که صوفی خود اوست چون صوفی او باشد حلول نباشد هرچه خدای تعالی را باشد این حلولی موحد را نیز باشد دراین مقام هرچه شنوی ازوی از خدای شنیده باشی » ت٤٤

«... طالبان بردوقسم اندقسمی مطلوبانند که ایشان را بخودی خود بخود رساند و ایشان این کرده باشند کم نعت ایشان شمه شنیدی » ت٥٠

« بدان که هر مذهبی که هست آنگه مقرر و ثابت بود که قالب و بشریت بر جا بود و حکم و خطاب و تکلیف بر قالبست مادام که بشریت برجا باشد اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده واز خود بیرون آمده تکلیف و حکم و خطاب از وی برخیزد و حکم جان و دل قایم شود کیفرو ایمان بقالب تعلق دارد » ت٥١

Marfat.com

« وازاینجا که من میگویم تاآنجا که او گفته است تفاوت بسیاردارد و این دودعوی متضاد است » م ت ۱۹

« دانی که ابلیس کیست داعی است در راه او و لیکن دعوت میکند از او ومصطفی صلی‌الله علیه و سلم دعوت میکند به او » م م ۵۹

« ... اینجا وجود او راست و با قدم او هیچ قدم نیست به وجود او هیچ غیر را وجود نیست پس هر که عالم را قدیم دانست از احدیث او دور بود هر که صفات او حادث خواند از عظمت او بیخبر بود زیرا که علم او از پس معلومات اثبات کرد و هر که نفی علم کرد از جزویات در این آیه ملحد گشت » م ت ۲۹

« ابو هریره رضی الله عنه بسیار پیش سید آمدی تا سید صلوات‌الله علیه او را گفت یا ابا هریره زر غباً تزدد حباً او این میگفت و ابو هریره بیش آمدی » م ت ۱۳۱

« ... ومن بیان‌این بکنم تا ترا معلوم شود چون کسی خواهد که بداند که از او شر در وجود آید یا نه و خواهد که بداند که کفر و زناو لواطه و سرقت بارادت اوست اگرنه اینجا لابد گوید شراز اودروجود نیاید و شر هست پس خالق شر دیگری بود و این کفر است زیرا که دو خدای اثبات کرد « م ت ۳۹

« قومی گفتند شر از اودروجود نیاید، و نوری و ظلمتی اثبات کردند

Marfat.com

و دراسلام قومی هم درین هالك شدند كه ایشان را قدریان خوانند و مصطفی صلی الله علیه و سلم ایشان را با گبران برابر میكنند » مت ۳۸

۱۸ـ استعمال صفت تفضیلی از ضمیر باعتبار معنی وصفی :

« عاشق در غلبات عشق معشوق را از او اوتر است واز خود خودتر روا بود كه بر او از دیده او غیرت برد » ل ٤٠

« عاشق معشوق را از او اوتر بود پنداز پیوندی درو پدید آید و بجائی رسد كه گوید:معشوق منم اگرچه بخویشتنم » ل ٤٠

۱۹ـ افراد فعل بعد از جمع :

« وحواس انسانی اگرچ سخت دوربین اند جز سطح بیرونی و اعراض كه با وی آمیخته اند چون لون و وضع و مقدار و شكل نتواند دید »

ی ٦

« اگر ستاگاران را نور نبودی كه بدان واسطه ایشان را درمی‌توان یافت آدمی در نیافتی و آنچ می پندارد كه آسمانها را در یافته است و لون ایشان دیده غلط است چون آسمانها در حواس آدمی نیاید » ی۷

« پس بر همهٔ عاقلان واجب چنانست كه روی بشرایع الهی آرند و دست بمعارف حكمی زنند و از این حالات بترسند كه فردای بین قیامت فریاد رسی نباشد و امروز بترك این مردار عالم طبیعت بگویند و همت عالی‌تر از آن دارند كه در تحصیل سنگ و سفال همهٔ عمر بسرد برد الا آنچ مگر ضروری بكار آید و این روز كی چند كه آنجا موجود است بغنیمت شمرد » ی ٤٣

Marfat.com

۲۰ـ آوردن باء تاکید برسر افعال منفی :

«۰۰۰ که تا آدمی نداند که فلان چیز نیك است تا نه پندارد هرگز ارادهٔ طلب آن چیز در او نبود و تا نداند که فلان چیز بد است هرگز (از) آن بنگریزد » مت ۱٤

« می پندارم هنوز چیزی می‌باید نوشت در نیت که دست از من بنمی دارد » مت ۱٤

«۰۰۰ این که نوشتم ذوق است هر چه از این بیش حروف دانستن است آن ندانستن بود و ترا خبر نه چگوئی تا حروف بندانی کلمه چون بدانی » مث ۱۵

« تا عاشق بندانسته است ومراد اودرطلب نبسته است ازدرد وانرهد » ل ۱۳۷

« و علی الجمله هرحرکتی و سکنتی که تو بنکنی از کل وجود ما فی السموات و الارض والملائکة الارضیة والسماویة و حملة العرش مستغنی نیستی » مت ۲٦

«۰۰۰ و تا دادکار از نهاد خود بندهد صاحب وقت نبود و در هر نفی صد هزار گونه مکر است » مت ۱۲٤

« اگر وجه این دو مذهب را وجه تحریف ظاهر است بسیار مذاهب هست که وجه تحریف آن هر کسی بنتواند دانست که بس غامض است و مشکل » مت ٤۰

«۰۰۰ و اگر گوئی چیست گویم اوست و اورا کمال نه بدان است

که ترا ازو کاری خوش آید و خیرش نام کنی یا نقصانش از آن بود که چون چیزی آفریند که ترا خوش نیاید او را خالق شر خوانی و این غایت بیانست و اگر بدانی لعمری اینجا بماند که باشد که تو در هر شری خیری نه بینی و بنتوانی دیدن » مت ۳۸

« یا سید الاولین و الاخرین علیك افضل الصلوات و اکمل التحیات با خلق بگوی که اگر دوزخ نیافریدمی خلق مرا نه پرستیدندی و از معاصی‌دست بنداشتندی » مت ۷٤

۲۱ـ آوردن را بمعنی از :

« شیخ ما گفتی لاشیخ ابلغ من العشق هیچ پیری سالك را کامل‌تر ازعشق نیست وقتی شیخ را پرسیدم که ما الدلیل علی‌الله ؟ فقال دلیله هوالله» ت ٤۲

اگر خواهی که بدانی این نورها چیست عثمان را باز پرس تا با تو بگوید که چرا او را ذوالنورین خوانند » ت٤۷

۲۲ ـ فعل ماضی بعید از بودن که در آن زمان هنوز متداول بوده است جز در یك مورد بنظر نرسید :

« لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ* در کسان منگر و در خیر کسان طمع مکن این آدمی در عرصهٔ عرصات کاری عظیم است دریغا اگر ترا وقتی در سفر عشقی مزور بوده بودی ، سخت بوالعجب کاریست وتو غافل » مت ۱۰۵

۲۳ـ التفات از غایب بمتکلم :

---

* سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۸۸

Marfat.com

« کامل الدواه نوشته بود که در شهر میگویند که عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آیه نویسند ... » ت ۳۹

« ... دیگر بار چون اورا بر کشد بدین که وَ اِنَّكَ لَتَهْدِی اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ* یامحمد لولاك لماخلقت الافلاك ازفرق تابقدم همه این بود که آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة ... » مت ۳۸

« ... صفت این قوم در قرآن کجاست یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ** یا محمد نه ترا با ایشان کار است و نه ایشان را با تو » م ت ۱۳

« ..... اگر خود را پس از این تزکیت کنی شاید فَلَا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقٰی*** یامحمد ترا نازمیرسد و اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ **** م ت ۱۵

« ... یا محمد وَ لَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی ***** جوانمردا اهل همدان دانند که سلطان هست محمود نام این نه معرفت سلطان بود نه معرفت آن بود باسلطان نشینند و خسبند » مت ۲۰

« ... جوانمردا آخرین فتنه که در راه خدای است در نون کن بود و اگر این نون را مفتوح کند از خدای عز وجل باز مانده بود و اگر در گذرد بحقیقت کار رسد و ازالو الالباب نتوان نهاد آنرا که بنون کن رسیده نبود

---

* سورة ٤٢ آیة ٥٢ ** سورة آیة *** سورة ٥٣ آیة ٣٣
**** سورة ٩٣ آیة ١١ ***** سورة ٩٣ آیة ٥

Marfat.com

ودر گذشته محمدا تو دیوانهٔ عشق ما آمدی دیگران دیوانهٔ نون آمدند همه در نعت ما وا ماندند » مت ۲۹

« ... جوانمردا میگوید که هر گز ترا ندانستم و نخواهم دانستن بار خدایا تو از کجا و من از کجا :

آنجا که توئی من آمدن نتوانم و انجا که منم تو خود نیائی دانم »
مت ۳۲

« شیخ ما گفت شب معراج با او گفتند که همه ایام واوقات ناظر و مستمع تو بودی امشب سامع و ناظر منم ترا و منظور و قـایل تو پس ثم دنا فتدلی • فکان قاب قوسین او ادنی •• این قربت خدا را باشد یا محمد(ص) این من نمیگویم مگر تازی نمیدانند فاوحی الی عبده ما اوحی ••• بیان این معنی کرده است دانی که فاوحی الی عبده ما اوحی چه نشان دارد گوش دار این بیتها ازصدق بشنو:

در انجمنی نشسته دیدم دو ش نتوانستم گرفت در آغوشش
صد بوسه زدم بزلف عنبر بویش یعنی که حدیث میکنم در گوشش »
ت ٤١

« وچون معلم کودکی را بزند آن عین شفقت بود نه بی شفقتی است اگر چه کودك چنان گمان برد • یا سیدالاولین و الاخرین علیك افضل الصلوات و اکمل التحیات با خلق بگوی کـه اگر دوزخ نیافریدمی خلق مـرا نپرستیدندی و از معاصی دست بنداشتندی » مت ۷٤

« ... پیش پای نهادن معشوق باعاشق دیگرست وحساب نامردان

• سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۸ •• سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۹ ••• سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۱۰

Marfat.com

دیگر ابلیس را تا بلعنت کردند هر گز جمال معشوقان خود بدو ننمودند تا چشم بدبعین کمال نرسد یا محمد وتخفی فی نفسك مالله مبدیه وتخشی الناس و الله احق ان تخشیه * نا محرمان چه دانند که خال سیاه بر روی معشوق چه بود محمد ازخلق نترسد که قرآن گوید ... » مت ۷

۲۴ـ خذف راء مفعولی در مورد اسم اشاره :

« ای دوست چون کسی این حروف بر کاغذ بیند ضرورت بود که گوید این را صانعی هست عالم بکتاب قادر بکتابت و مرید مر کتابت را » م ت ۱۹

۲۵ـ آوردن الف زائده در آخر فعل ( فقط در یك مورد ) :

« جوانمردا نوشته بودی که پیران در حق مریدان ندانم آنکه نوشته بودی شرم دار الحیاء من الایمان ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید ** مرا و ترا کجا رسد که حدیث ارادت کنیم بلی خلیل صالح ان شاء الله این بس بود که تمنای دیگر کنیما » م۴۵

۲۶ـ استعمال لغت وا درمورد تکرار فعل :

« اگر کسی از ینزل الله کل لیلة و زایت ربی فی احسن صورة در ضلال افتاده مصطفی را صلی الله علیه و سلم از آن چه و اگر کسی این مذاهب فاسده که از این احادیث پدید آمده است وا دهدعوام ابله را وا داده بود نه خبر مصطفی صلی الله علیه و سلم وا داده بود بل خبری خطا را وا داده بود آفتاب مردان پرستند و آتش مردان پرستند آن آتش که مطلوب

---

* سورهٔ ۳۳ آیهٔ ۳۷ ** سورهٔ ۵۰ آیهٔ ۱۷

Marfat.com

موسی علیه السلام بود که لَعَلِّی آتِیکُم مِنها بِخَبَرٍ اوجَذوَةٍ مِنَ النّارِ * مصطفی صلی الله علیه و سلم ذرهٔ خبر وا داده بود از آن آتش که سِراجاً مُنیراً ••»

مت ۲۷

« اگر سلطان اسرار مملکت خود یکی را بگوید زینتی عالیست اما نشاید که کسی از سلطان این اسرار پرسدو بهیچ حال احوال آخرت وحقایق دین که بوصول تعلق دارد وا ننماید ومعرفت ذات وصفات وافعال هر کرا وا نماید عظیم کاری دان اما اگر کسی بیوقت در آن خوض کند حرامست »

م ت ۶۰

« ••• چه گوئی اگر کسی مذهب ایشان وادهد رایت ربی فی احسن صورة امرد وا دهد هیهات مصطفی صلی الله علیه و سلم مذهب عیسی علیه السلام را چون وا دهد راه عادت پرستان بی معنی وا داده بود» مت ۲۷

و همچنین « وا » را بجای بدوبانیز استعمال نموده است :

« چون بسعادت وا همدان آئی شرح این نامه بمشافهه بشنوی و اگر نه این را نیز در کیسهٔ حم ع-ق ••• نگه میدار » ۲۷۰۰

« اکنون بعالم دیگری افتادم و تا این نامه می‌نویسم در صد هزار عالم طیران و جولان کردم و لیکن پدید بود که وا عالم ملکی از ملکوت چه توان آورد جرعة از کاسهٔ لابل هذا کثیر قطرة من بحر لجی لابل شعاع من الشمس یا رسول الله سلام علیك نوش کردی این بیچارگان را آخر نصیبی باید، گفت لایارب السلام علینا و علی عباد الله الصالحین جواب اشکال دیگرت همین است ای عزیز که پرسیدی که واصلان انبیاءاند یا نه

---

• سورهٔ ۲۸ آیهٔ ۲۹ •• سورهٔ ۳۳ آیهٔ ٤٥ ••• سورهٔ ٤٢

Marfat.com

آنها کـی بودند سبحان مـن یعلم اگر الف الم و ن نون والقلم وا
تو غمزه بزنند وقتی ، آنگه بدانی که همه انبیا بودند یا کسی دیگر بود
که علم این بحقیقت دانسته باشی » م ت ۱۰۲

۲۷ـ استعمال « فرا » در اول فعل در مورد ظرفیت و مکان :

« از ذکر و فکر یَوْمُ التَّغَابُنِ * وا دید آید که ترا نماز فرا کردن
چه آورد » مت ۱۷

« ابلیس را بدین کار فرا داشت کـه خلق را بگویـد ۰ ۰ ۰ »
م م ۵۸

« عارفی مرا گفت یك شب مرا سودای این بود که کرسی چیست
از خود فرا رفتم مرا گفتند در قرآن بجوی که یك سورهٔ هست در قرآن
که اولش و آخرش ذکر کرسی است این عارف گفت چون با خود آمدم
همه سور قرآن بشمردم در نیافتم بتعجب بماندم دیگر باراز خود فرا رفتم
این سوره را با من گفتند ۰۰۰ » مت ۸۳

« ۰۰۰ پس بدانی کـه مردان مرد را درین راه چگونه دیده و
دیدنی از دست فرا نهاده‌اند چنانکه یکی از این معنی خبر داد ۰۰۰ »
م ت ۳٤

« ۰۰۰ چه جای سورتی بود یا آیتی یا کلمهٔ حروف بی معنی با
فرا پیش نهاد » م ت ۱۰۰

«۰۰۰ که هر گه که چیزی نویسم این فرا پیش آیـد و مرا

---

* سورهٔ ٦٤ آیهٔ ۹

Marfat.com

مفهوم کند » مت ٤١

« ... اکنون مگر ترا فرا خاطر آید که الفاظ جمال معانیست و این بزرگ غلطی است که دلالت الفاظ بر معانی اصطلاحیست » مت ٥٠

« ... و ما دانیم که تا عالم بوده است و خواهد بود این کس را فرا خاطر نیامده است که حروف عسل شیرین است یا حروف خبز مشبع است » مت ٤٠

Marfat.com

# فصل دوم

## سبك در نظم

اشعار عین القضاة اغلب دو بیتی بوده و بمقدار کمی نیز قصیده و غزل میباشد که عموماً در خلال نثر و برای تکمیل معنی و مفهوم آن بکار رفته است .

آثار منثور وی چه فارسی و چه تازی اغلب مشحون از نظم بوده و در واقع نثر را بطرز فوق العاده ماهرانه و بدیعی با نظم آرایش داده است .

در شکوی [1] از اشعار خود که مستقلا در بارهٔ موضوع بخصوصی سروده دو قسمت زیر را نام برده :

۱ـ هزار بیت در نسیب تحت عنوان نزهة العشاق ونهزة المشتاق .

۲ـ هفتاد بیت در مدح حضرت رسول (ص) و خلفاء راشدین .

که بزبان تازی بوده و از هریك نیز نمونهٔ ذکر کرده است [2]

---

۱ — ر . ك . بشکوی صفحات ٦٦ و ٧١

۲ — نمونه از نزهة العشاق :

و غادة من سلفی معد — تعزی الی خیر اب و جد
یکنفها جحاجح کالا سد — تغزو المدی علی جیاد جرد
بکل صمصام صقیل الحد — و ذابل من الرماح الملد
زارت و صحبی هجع بنجد — فی خفرات من غوانی سعد
و طئن هامات الربی و الوهد — الی رحیب الباع واری الزند

مانده در پاورقی صفحهٔ بعد

Marfat.com

اینك بطور اختصار بمختصات سبك اشعار فارسی اواشاره میشود :

۱ـ ساده وبی‌تکلف بودن : که تقریبا نظم‌وی‌نیزمانند نثراولفظاًومعنی بدون صنعت و تکلف بوده و در نهایت سادگی وزیبائی بیان گردیده است[1]

۲ـ سرودن اشعار هیجان انگیز : که مانند دو بیتی‌های اغلب عرفا فوق العاده رقیق و وجد آمیز بوده و در ضمن دقائق و رموز عرفان نیز بجالب‌ترین وجهی بیان گردیده است :

گفتم جانم گفت بر مـاش طلب　　گفتم که دلم گفت همانجاش طلب
گفتم عقلم کرد اشارت سوی زلف　　یعنی که درین شکستگیهایش طلب

ل ۸۸

***

بیچاره دلم ز خود بکلی بر خاست　　وانگاه ورا از او بزاری در خواست
از پرده ندا آمد کای خسته رواست　　لیکن تو بگو قوت ادراك کراست

ل ۱۱۶

***

---

مانده از پاورقی صفحهٔ قبل

یلبس ثوبی کرم و مجد　　فبتن فی عیش اسید رغد
وبت جذلان و هند عندی　　الثمها متشحا بالبرد
و اجتنی بالثم ورد الخد

نمونه ازهفتاد بیت :

سازجی الیه بعملات سواهما　　طلائح انضاها التوقس والوخد
و اکحل اجفان الرجاء بتربة　　ثوی جسمه فیها فاجماله رمد
و ان ام تبلغنی الیه رکائبی　　فلاسرها عشب و لاضمها ورد

۱ ـ ر . ك . بفصل اول از باب پنجم

Marfat.com

من باتو همی نرد خطرخواهم باخت هرچند بری‌همی دگرخواهم باخت
تا ظن نبری که مختصرخواهم باخت جزعشق توهرچه‌هست درخواهم‌باخت

ل ۱۲۸

***

نی مایهٔ‌عشقت ای دل افروز کم است وان درد که‌دی بود نه‌امروز کم‌است
در هجر تو با صبر دلم را صنما نی‌ساز فزون شدست‌و نی‌سوز کم‌است

ل ۱۳۱

***

در بتکده گر نشان زمعشوقهٔ ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه ازاوبوی ندارد کنش‌است بابوی وصال او کنش کعبهٔ ماست

ت ۹

***

درعشق‌قدم کسی‌نهد کش‌جان نیست با جان بودن بعشق درسامان نیست
درماندهٔ عشق را از آن درمان نیست کانگشت‌بهرچه‌بر نهدعشق آن نیست

ت ۱۹

***

از عشق توایصنم غمم بر غم باد سودای توام مقیم دم بر دم باد
با آتش عشق این دلم محکم باد عشقی که نه قاتلست اصلش کم باد

ت ۳٤

***

دوش آن بت من‌دست درآغوشم کرد بگرفت و بقهر حلقه در گوشم کرد

Marfat.com

گفتم صنما ز عشق تو بخروشم  لب بر لب من نهاد و خاموشم کرد

م ت ۲۷

***

از دست بت شاهد جان بیجان شد  دل در طلب وصل تو بی درمان شد

اوخود بخودی ز چشم ما پنهان شد  اسلام و جهود نزد ما یکسان شد

ت ۴۳

***

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش  عشقت بنهم بجای مذهب در پیش

تا کی دارم عشق نهان در دل خویش  مقصود رهم توئی نه دین است و نه کیش

ت ۹

***

رو بخرابات خروشی بزنیم  در میکده درشویم و نوشی بزنیم

دستار و کتابرا فرستیم گرو  درمدرسه بگذریم و دوشی بزنیم

ت ۴۹

***

جانا تو بده شراب و جانم بستان  مستم کن و ازهردوجهانم بستان

با کفر در اسلام بدن ناچار است  خود را بنما از این و آنم بستان

ت ۳۸

***

آن بت شاهد که عشقش جان جان جان ماست

هجر درد است و وصالش مرهم و درمان ماست

Marfat.com

روی او دین است و زلف اوست اصل شرك و کفر
پس همو خود اصل کفر و مایهٔ ایمان ماست
ت ٤٧

***

ازعشق توای صنم دلم‌خون شده‌است جان‌درطلب‌وصل توبیرون شده‌است
لیلی شده‌ای مرا تو ای شاهد بت جان ودل‌من‌عاشق.مجنون شده‌است
ت ٣٦

***

در عالم عشق اگر بکار آئی تو در دفتر عشق در شمار آئی تو
جبریل امین رکاب دار تو بود بر مرکب عشق اگر سوار آئی تو
ل ٦

***

تا هرچه علایق است برهم نزنی در دایرهٔ محققان دم نزنی
تا آتش در عالم و آدم نزنی یکروز میان کم زنان کم نزنی
ت ٩

***

درعشق اگرنیست شوی هست شوی در عقل اگر هست شوی پست شوی
وین بوالعجبی ببین که ازبادهٔ عشق هشیار گهی شوی که سرمست شوی
ل ١١٣

***

در تو نگرم ز خود برون باید شد در دست ستمهات زبون باید شد
در عین ظهور تو کمون باید جست در پردهٔ پرده‌ها درون باید شد
ل ٩٧

***

Marfat.com

در عشق دلا عیب و عواری نبود — وانجا که بود ز عشق عاری نبود
این جمله از آنست که مر عاشق را — در عالم عشق اختیاری نبود
ل ۳۶

***

معشوق منی بی تو نمی‌یازم زیست — در جان وصال تو نمیدانم چیست
تا قصد فراق کرد دیوانه دلم — در عالم کس نیست که بر من نگریست
ت ۳۲

***

پیوسته ز عشق در کشاکش باشم — وز غایت بیخودی در آتش باشم
از من تو مراد من اگر بستانی — وانگاه مراد من شوی خوش باشم
ل ۱۳۶

***

ای خواجه مزن تو اندرین راه قدم — تا هستی خود نیمت نه‌بینی هردم
خواهی که‌شوی تو اندرین ره‌محرم — از دیده بصیر باش و از گوش اصم
ل ۱۱۴

***

۳ـ آوردن مضامین آیات و احادیث در شعر :

خواهی که سخن زجان آگه شنوی — و اسرار درونی شهنشه شنوی
کم گرد زخویش تاتو ازهستی‌خود — بیخود همه انّنی انا الله شنوی[1]
ل ۱۳

***

---

۱ـ انّنی انا الله لااله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة لذکری ( سورهٔ طه آیهٔ ۱۴ )

جانم ز ولع خیمه بصحرا میزد آتش بوجود عقل دانا میزد
بی مرسل و منزلی بسرمایهٔ عشق پیوسته دم از رفیق اعلی میزد[1]

م ت ٤

***

قرآن که بلفظ ومعنی اوبی بدل است بر هفت حروفش این نزول ازازل است
امراست ودگر نهی پس آنگه جدل است پس وعد ووعید وقصص وپس مثل است[2]

ت ٥

***

گفتم ملکا ترا کجا جویم من در طلعت تو وصف کجا گویم من
گفتا که مرا مجوی درعرش وبهشت در دل جو که نزد دل پویم من[3]

ت ٩

***

ای آنکه همیشه در جهان می پوئی این سعی ترا چه سود دارد گوئی
چیزیکه تو جویان نشان اوئی با تست همی تو جای دیگر جوئی[4]

ت ٩

***

٤ ـ آوردن قصیده بوزن رباعی :

دلمرکب حق است ودرین زندانست در عالم خاك مدتی پنهان است

---

١ — اللهم اغفرلی و ارحمنی و الحقنی بالرفیق الاعلی .
٢ — انزل القرآن علی سبعة احرف کلها کاف شاف و اف .
٣ — لایسعنی ارضی و لاسمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن .
٤ — قلب المؤمن بیت الله .

Marfat.com

دل مرغ حقیقتست در عالم حق　　نه‌خودبازاست که زینت سلطان است
دل زنده بجان و جان بود زنده بحق　　گه جان دردل و گاه دل درجانست
از نور خـدا روح فرا دید آمد　　پس نور علی نور نه در قرآن است
آن نور سیه ز کان قهر و خشم است　　سرچشمهٔ کفر ومسکن شیطان است
ایـن سر حقیقتست شرحش دادم　　در عالم شرع این سخن پنهان است
مقصود ز ایجـاد وجود کونین　　یك چیز بود که‌آن هم برهان است
در آینه روح به بیند خود را　　پس‌عاشق‌خود شود که‌بی‌نقصان است
ما نیز به بینیم در او هم خود را　　پس‌شاهد ومشهود همه یکسان است
پس عاشق و معشوق بهم بنشینند　　زیرا که هموجان‌وهم‌این‌جانان‌است
پس عشق عبارتست از القاء کلام　　پس‌اکل وشراب‌ماازاوخودزان است
پس روح بود باقی در عالم حی　　چه‌جای‌چنین‌سخن که‌صدچندان‌است

ت ٤٠

...

٥ـ مطابقهٔ عدد و معدود در جمع :

قرآن که بلفظ ومعنی‌او بی‌بدل است　　برهفت حروفش‌این نزول‌ازازل است
امراست‌ودگرنهی‌پس آنگه‌جدل‌است　　پس‌وعد ووعیدوقصص وپس‌مثل‌است

ت ٥

...

دل را بدو زلف مه پرست تو دهم　　که جان بدونرگسان مست تو دهم

مت ٣٩

...

Marfat.com

٦ـ تخفیف لغت :

در بتکده گر نشان زمعشوقهٔ ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه ازاو بوی ندارد کنش است با بوی وصال او کنش کعبهٔ ماست

ت ۹

***

۷ـ اقتباس مضمون از دیگران :

اندرتن من جای نماند ای بت پیش الا همه عشق تو گرفت ازپس وپیش
گرعزم کنم که برشکافم رگ خویش ترسم که بعشق اندر آید سر نیش[1]

م ت ۲۷ و ٦۰

***

گر بر کشمت دم مزن و باك مدار چون من دیت کشتهٔ عشق خویشم[2]

ل ۷۷

***

در بتکده گر نشان ز معشوقهٔ ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه ازاو بوی ندارد کنش است با بوی وصال او کنش کعبهٔ ماست[3]

ت ۹

***

---

۱ — مردان جهان فصد کنند خون آید تو فصد کنی عشق تو بیرون آید
( از اسرار التوحید )

۲ — الهی متی تقتل المحبین قال الی انی اجدالدیة قال فقلت یارب ومادیتك قال لقائی و جمالی دیة المحبین ( ازشیخ شبلی )

۳ — با تو دل مسجد است وبی تو کنشت بی تو دل دوزخست و با تو بهشت
( از سنائی )

Marfat.com

از سلسلهٔ زلف تو دیوانـه شدم  بر شمع رخت شبیه پروانـه شدم
از بس که بریخت چشم خونابهٔ دل  با عشق توخویش وازتوبیگانه‌شدم[1]
ل ۱۱۹

•••

در دیدهٔ من در آی تا خود بینی  کاین دیدهٔ من سرای دیدارتونیست[2]
ل ۹۰

•••

بنده جـائی رسد کـه محو شود  بعد از آن کار جز خدائی نیست[3]
۱۲ل۳

•••

گر باد صبا بر سر زلفت گردد  بر باد صبا عاشق تو رشک برد[4]

---

۱ـ گر زلف‌توسلسله است دیوانه منم  ور عشق تو آتش است پروانه منم
پیمان تـرا بشرط پیمـانه منم  با عشق تو خویش و از تو بیگانه منم
( از احمد غزالی )

۲ـ بی‌زان نایم که دل خریدارتونیست  خود دیدهٔ من محرم دیدار تو نیست
( از سنائی )

۳ـ چون بجائی رسی که جزتو شوی  بعد از آن حال جز خدائی نیست
( از سنائی )

٤ ـ می‌رنجم ازآن که باد برتو گذرد  وز خلق جهان کسی بتو در نگرد
خاکی که کف پای تو آنرا سپرد  چاکرت بر آن خاك همی رشک برد
( از احمد غزالی )

Marfat.com

ار هیچ کسی ز خلق در تو نگرد بر خود دل من جامهٔ هستی بدرد

ل ٥٦

۸ـ استعمال حرف ندا در مغایب :

در عشق حدیث آدم و حوا نیست ای‌هر که نه‌عاشق است اوازمانیست

ما را گویند کاین سخن زیبا نیست خودراچه گناه اگر کسی بینانیست

ت ۱٥

۹ـ ذکر مثل در شعر :

اول که بتم شراب صافی بی درد میداد و دل مرا بدین حیله ببرد

آنگاه مرا بدام هجران بسپرد بازار چنین کنند باغرچه و کرد

م ت ۱۰۰

***

در چشمم چهر چون نگار تو بماند بر رویم رنگ گوشوار تو بماند

هستیم بسر شد و خمار تو بماند خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند

م ت ۳۸

***

۱۰ـ مکسور خواندن حرکت ما قبل شین ضمیر :

آن بت که مرا داد بهجران مالش گم کردم دل میان خط و خالش

پرسند رفیقان من از حال دلم آن‌دل که مرا نیست چه‌دانم حالش

م ت ۸۳

۲۱ـ سرودن شعر بلهجهٔ مخصوص : که عوض « است » یك حرکت بآخر اضافه کرده است .

Marfat.com

باب پنجم

# فہرست اشعار عین القضاۃ

## المیانجی الہمدانی

Marfat.com

Marfat.com

# فصل اول

## مجموعهٔ اشعار عین القضاة المیانجی الهمدانی

چون عقل عقیله است در راه غمت  از هندسهٔ عقل چه حاصل ما را

ل ۳۹

•••

چون‌دیده شوی وپس مرا دیده شوی  بیننده تو باشی ای نکو رو خود را

ل ۸۹

•••

گر بنده نباشم آید آزاد مـرا  مادر نه برای بندگی زاد مـرا

مت ۹۵

•••

تا من بـودم بخود ریا بود مـرا  وز دست غمت بسی بلا بود مرا

با دل گفتم چو از خودی رسته شدم  کانروی و ریا بگو چرا بود مرا

ل ۷۵

•••

چون از رمه برد آنچه مراد دل بود  گوباد همی پیمای آن‌مرد شبانرا [1]

مت ۱۰۲

•••

---

۱ ـ کذا

Marfat.com

گر آب زنی بدیده آن میدان را روبی بمژه درگه آن سلطان را
صدجان بازی بر شوه آن دربان را گویند خطرچه باشد اینجا جان را

ت ۱٦

***

نا خورده غمان تیره ایامان را نـا دیده ز دور دوزخ آشامان را
دعوی چه کنی عشق دل آرامان را با عشق چه کار است نکو نامان را[1]

ت ٤٤ و م ت ۲۳ و ٥٤

***

ای دل بچه زهره خواستی یاری را کو چون تو بباد داد بسیاری را

م ت ۳۷ و ۹۲

***

یك ذرهٔ تو سایه و خواهی که آفتاب دربر کشی رواست ببر در کشش بلا

ل ۱۹

***

آن لقمه که در دهان نگنجد بطلب وان سر که دراولسان نگنجد بطلب
سریست میان دل درویش و خدا جبریل در آن میان نگنجد بطلب

م ت ٤٤

***

گفتم جانم گفت بر ماش طلب گفتم که دلم گفت همانجاش طلب
گفتم عقلم کرد اشارت سوی زلف یعنی که درین شکستگیهاش طلب

ل ۸۸

***

---

۱- این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است ر ٠ك ٠ برباعیات مولانا ص ٦ وضمناً بیت اول در م ت ۹٤ بدین شکل ضبط شده است :

نا دیده رخ تبرهٔ نا کامان را نا دیده ز دور دوزخ آشامان را

و مصراع دوم بیت اول در م ت ۷٤ و ۱۰۳ نیز تنها آورده شده است ٠

من باتو همی‌نرد خطر خواهم باخت هرچند بری‌همی دگرخواهم باخت
تاظن نبری که مختصرخواهم باخت جزعشق توهرچه‌هست‌درخواهم‌باخت
ل ۱۲۸

•••

از دایرهٔ وجود گر بـر کشدت وز دام بلا بقهر اندر کشدت
تـا عین تـرا بعالم خود بیند بیخود کند و بمهر در بر کشدت
ل ۳۲

•••

آتش در زن بهر چه دارد یارت واندیشه مکن کز این برآید کارت
چون سوخته گرددای پسر آثارت بـاقی ببقای او شود انـوارت
ل ۳۵

•••

ترسم که اگر شوم مهادر کارت کارم دهد آن کـرشمهٔ بسیارت
مم ۲۷ و م ت ۵۶

•••

تومرا باده ده ومست‌بخوابان‌ومترس چون گه‌خدمت‌شاه‌آیدبرخواهم‌خاست[1]
مت ۱۲

•••

حلاج ولا که مقتدای کار است بردار همیگفت که روز بار است
از یارهرآن کسی که برخورداراست جانش ببر یار و تنش بردار است
ل ۱۰۸

•••

جویندهٔ ما بشهر در بسیار است ای هر که مرا جوید کارش‌زار است
بردر گه ما زده هزاران داراست بر هر داری سر مریدی بار است
ت ۳۴

•••

در جام نیاید ای پسر بحـر این عشوه مخر که بیشمار است
ل ۷۳

---

۱ ـ کذا

Marfat.com

•••

بیچاره دلم خلعت دیدار بخواست  از هر دو جهان نعرهٔ انکار بخاست
محبوب جواب‌دادکای خسته رواست  من‌دیده‌شوم خصومت ازبهر چراست
ل ٦٤

•••

بی آنکه ترا زجای باید بر خاست  کار تو همی کنند چون تیر تو راست
زین‌روی که جزکام‌تونتواند خواست  گردون‌ز نهادخویش‌درچون‌وچراست
م ت ٢٦

•••

بیچاره دلم ز خود بکلی بر خاست  و انگاه ورا از او بزاری در خواست
از پرده ندا آمد کای خسته رواست  لیکن تو بگو قوت ادراك کر است
ل ١١٦

•••

امروز که با رهیش کامی دگر است  دانم که نه وصلست که دامی دگر
م ت ٢٤

•••

کشتگـان خنجـر تسلیـم را  هر زمان از غیب جانی دیگر است
عقل کی داند که این رمزاز کجاست  کاین جماعت را زبانی دیگر است
ل ١٠٢

•••

نه دست رسدبزلف یاری که مراست  نه کم‌شود ازسرم خماری که مراست
هر چند بدین واقعه در مینگرم  درد دل عالمی است‌کاری که مراست
ت ٥١

•••

Marfat.com

در بتکده امروز ندانم که چه خاست  برخاست خروش عاشقان از چپ و راست[1]

م ت ۱۰۶

***

از نور بنور منزلی بس دور است  کاین نور ز ظلمت است و آن از نور است
توحید و یگانگی برون از نور است  وان کس که نداند این سخن معذور است

ت ۳۳

***

گر بره عاشقیت هیچ نیاز است  راه دراز است و با نشیب و فراز است
بار خدایست عشق سر کش و نا پاك  بنده کش است ای عجب نه بنده نواز است

م ت ۱۰۵

***

ای عشق دریغا که بیان از تو محال است  خط تو ز خود باشد و خط از تو محال است
انس تو بابره و بآن زلف سیاه است  قوت تو ز خط است و حیات تو ز خال است
اسم تو شریفست و عین تو گناه است  جان و دل ما تو ئی دگر قال و بال است[2]

ت ۳۳

***

قرآن که بلفظ و معنی او بی بدل است  برهنت حروفش این نزول از ازل است
امر است و دگر نهی پس آنگه جدل است  پس وعد و وعید و قصص و پس مثل است

ت ۵

***

---

۱- مصراعهای این بیت در مکتوب ۱۰۶ مقدم و مؤخر ضبط شده ولی در تذکرهٔ عرفات بشکل فوق ضبط گردیده است که ترتیب مزبور صحیح تر بنظر میرسد.

۲- کذا

Marfat.com

نی مایهٔ عشقت ای دل افروز کم است  وان‌درد که دی‌بود نه امروز کم‌است
در هجر تو با صبر دلم را صنما  نی‌سازفزون شدست و نی‌سوز کم‌است
ل ۱۳۱

•••

آن بت شاهد که عشقش‌جان جان جان ماست
هجر درد است و وصالش مرهم و درمان ماست
روی اودین است وزلف اوست اصل شرك و کفر
پس هم او خود اصل کفر و مایهٔ ایمان ماست
ت ٤٧

***

در بتکده گر نشان زمعشوقهٔ ماست  رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه ازاو بوی ندارد کنش‌است  بابوی وصال او کنش کعبهٔ ماست[1]
ت ۹ و م ت ۱۰٦

•••

شمشیر زدن پیش فلك پیشهٔ ماست  وامروز نه روز کاهلی کردهٔ ماست[2]
م ت ۱۰۳

•••

دل‌مرکب‌حق‌است ودرین زندانست  در عالم خاك مدتی پنهان است
دل مرغ حقیقتست در عالم حق  نه‌خودبازاست که زینت‌سلطان است

---

۱- این بیت را م ت ۱۰٦ ندارد ضمنا مصراع دوم بیت اول بدین شکل ضبط شده است: از کعبه به بت خانه شدن نیز رو است

۲- کذا

Marfat.com

دل زنده بجان وجان بود زنده بحق  گه‌جان دردل و گاه دل‌درجان است
از نور خدا روح فـرا دید آمد  پس نور علی نور نه در قرآن است
آن نور سیه ز کان قهر و خشم است  سرچشمهٔ کفر ومسکن شیطان است
این سرّ حقیقتست شرحش دادم  در عالم شرع این سخن پنهان است
مقصود ز ایجـاد وجـود کونین  یك چیز بود که آنهم برهان است
در آینهٔ روح بـه بیند خـود را  پس‌عاشق‌خودشود که‌بی‌نقصان است
ما نیز به بینیم در او هم خود را  پس‌شاهد ومشهود همه یکسان است
پس عاشق و معشوق بهم بنشینند  زیرا که‌همو جان‌وهم‌این‌جانان است
پس عشق عبارت از لقایست و کلام  پس‌اکل‌وشراب‌ما‌ازاوخودآن است
پس روح بود باقی در عـالم حی  چه‌جای‌چنین‌سخن که‌صدچندان‌است

ت ۴۰

•••

درعشق نشان‌عقل وجان‌باختن است  از کون ومکان هردو بپرداختن‌است
گه کافـر و گـاه مؤمن بودن  با این دو مقام تا ابد ساختن است

ت ۲۳

•••

آن معـنی قـدسی کـه او را  مفتون جمال خویش کرده است
جـان همـه عـاشقـان عـالـم  از ضربت عشق ریش کرده است

ل ۹۹

•••

دل‌بستهٔ آن‌دوزلف‌چون‌شست‌شده‌است  چان‌درسر چشم‌کافرش مست شده‌است

Marfat.com

ای‌جان‌جهان نه‌دین نه کفراست مرا  دریاب مرا که کارم ازدست شده‌است

ت ۵۰

***

ازعشق توای صنم دلم خون شده‌است  جان درطلب‌وصل توبیرون شده‌است

لیلی شدهٔ مرا تو ای شاهد بت  جان‌ودل‌من عاشق ومجنون شده‌است

ت ۳۶

***

دین ما روی و جمال آن بت جانانه است

کفر ما ابروی وزلف آن سیه ترکانه است

از جمال خط و خالش عقل مالایعقل است

وزشرابِ عشقش این هردوجهان میخانه است

روح ما خودآذراست وقلب ما بتخانه است

هر که‌را ملت نه اینست اوزما بیگانه است

ت ۳۲

***

ای دریغا این شریعت ملت رعنائی است

ملت مـا کافری و ملت ترسائی است

کفروایمان زلف‌وروی‌آن بت زیبائی است

کفر و ایمان هردو اندرراه مایکتائی است

ت ۴۶

***

بس بوالعجبیها که پس پردهٔ تست

مم ٥٤ و م ت ۹۲ و ۱۰۳

•••

ای چرخ دلم زبر و زبر کردهٔ تست  وین خسته دلم همیشه آزردهٔ تست

م ت ۱۰۳

•••

ماهی و مه فلك پرستندهٔ تست  کبکی و هزار باز پر کندهٔ تست

یك شهرشکرچین شکر خندهٔ تست  مسکین تن من زبهردل بندهٔ تست[1]

م ت۳۹ و ٥۲

•••

بشتاب که صید سرنگون افتادست

م ت ۲٤

•••

ناگه ز درم در آمد آن دلبر مست  جام می لعل نوش کرد و بنشست[2]

از دیدن و از گرفتن زلف چوشست  رویم‌همه‌چشم گشت‌وچشمم‌همه‌دست

ت ۱٥

•••

تن در میده بسوزش ای‌عاشق مست  چون با تو خطاب او زآتش بودست

ل ٦۳

•••

---

۱- درم‌ت ۳۹ فقط این بیت آمده است.

۲- این رباعی بعدها بمولانا نسبت‌داده شده است‌ر.ك. برباعیات مولاناص۷۹

Marfat.com

Marfat.com

شه مات شدن کار جوانمردانست

م ت ۱۲۰

•••

در دام نیاید ای پسر مه رو عشق مده که بیکرانست

ل ۱۱۳

•••

کار عشق ای پسر ببازی نیست عشق وصف نهاد سلطانست

بوالعجب مذهبیست مذهب عشق اندرو شاه و بنده یکسانست

شاه محمود بود و بنده ایاز کار بر عکس شد چه درمانست

گشت بر شاه امر بنده روان اندرین رمز عقل حیرانست

ل ٥

•••

عشقست که‌دلیل‌راحت جان منست در هستی او قوت ارکان منست

دردی که از او براین دلم میباشد من درد نخوانمش که درمان منست

ل ۸٤

•••

نیست دراوهیچ رنگ جملهٔ عشاق‌را هست گمانم‌چنان کوهمه‌آن منست

م ت ۹٦

•••

من او نشوم و لیك بی او والله که نیم یقینم اینست

ل ۱٥

•••

ما راغم عشق تو چنان در می خست کز نیستیم نماند جز صورت هست

م ت ۸٦

•••

معشوق منی بی تو نمی‌یارم زیست درمان وصال تو نمی دانم چیست

Marfat.com

تا قصد فراق کرد دیوانه دلم درعالم کس نیست که برمن نگریست
۳۲ ت

***

ابلیس چو برآدم وبرخود نگریست بنشست به های‌های برخودبگریست
آنگه بزبان حال با آدم گفت ابلیست من ببین که ابلیست کیست[1]

***

ای‌خفتهٔ خواب‌آلود این‌خواب توچیست
آگاه نهٔ نظارهٔ خواب تو کیست
م ت ۱۲

***

در عشق حدیث آدم و حوا نیست ای هر که نه عاشق‌است‌اوازمانیست
گویند مرا که این سخن زیبانیست خود را چه گناه‌اگر کسی‌بینانیست
م ت ۱۰۳ و ت ۱۵

***

خورشید چه مجرم ار کسی بینا نیست
م ت ۱۱ و ٦۱ و ج

***

اول از او بد این حکایت عشق پس مگو عشق را بدایت نیست
عشق چون آتشیست روحانی روح کس را از او شکایت نیست
عشق چون بر لطیفهٔ غیبیست بی نشانست از او حکایت نیست
بوالعجب سوره ایست سورهٔ عشق چار مصحف از او یك آیت نیست
رهبر راه عشق حضرت اوست او علیمست که جز عنایت نیست
ل ٥٤و۱۰۰

***

---

۱ ـ این رباعی در تذکرهٔ عرفات بنام عین القضاة ثبت شده است .

Marfat.com

آنرا که حیات از بت و شاهد نیست　　در مذهب کفر زاهد و عابد نیست
کفر آن نبود که خود تو شاهد باشی　　چون کفر چنین است کسی واحد نیست

ت ۲۲

***

آتشست این راه، از آن اقدام سوزد روز و شب
جز بجان رفتن دراین ره یك قدم را بار نیست

ج

***

درعشق قدم کسی نهد کش جان نیست　　با جان بودن بعشق در سامان نیست
درماندهٔ عشق را از آن درمان نیست　　کانگشت بهرچه بر نهد عشق آن نیست

ت ۱۹

***

در دیدهٔ من در آی تا خود بینی　　کاین دیدهٔ من سرای دیدار تو نیست

ل ۹۰

***

معشوقه تو باش عاشقی کار تو نیست

ل ٥٤

***

روبازی کن که عاشقی کار تو نیست

م ت ۱۵ و ۳۵ و ٦٥

***

اندر ره عشق حاصلی باید و نیست　　در کوی امید ساحلی باید و نیست
گفتی که بصبر کار تو نیك شود　　با صبر تو دانی که دلی باید و نیست

ل ۲۹

***

آنرا که دلیل اورخی چون مه‌نیست اوبرخطراست وخلق ازاوآگه‌نیست
ازخود بخود آمدن رهی کوته‌نیست بیرون ز سر دو زلف شاهد ره نیست
ت ۱۰ و م ت ۸۹

***

تخویف من از آتش دوزخ کم کن چون با تو بوم ز آتشم با کی نیست
ل ۲۸

***

بنده جائی رسد کـه محو شود بعد از آن کار جز خدائی نیست
ل ۱۲۳

***

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت بر دیدن آن خیال عمری بگذاشت
چون طلعت خورشیدعیان سر برداشت در دیده غلط بماند ودر سر پنداشت
ت ۱۶ و م ت ۶۰

***

آشنائی قصد من کرد و ندید و باز گشت
آشنا هرگز ندیدم ای‌عجب من جزبدشت
م ت ۱۰۳

***

مجنون روزی‌سگی بدید اندر دشت بگرفت ببوسید و بگردش میگشت
گفتند ترا دوستی او ز کجاست گفتا روزی بکوی لیلی میگشت
ت ۲۵

***

دیشب که بدم با تو نگارا بنهفت صبح از نفسم نماز خفتن بشکفت
و امشب که شدم با غم‌همراه توجفت گویا که‌فلك بمردوخورشیدبخفت[1]

---

۱ - این رباعی راصاحب تذکرهٔ عرفات بعین‌القضاة نسبت داده است.

Marfat.com

در دیدهٔ من عشق مکانی بگرفت  آتش در زد تا که جهانی بگرفت
چون‌سوخت‌همه‌جهان‌سپس گفت‌مرا  آن ذره ببین که ملك‌جانی بگرفت
ل ٤٦

•••

بی دیده ره قلندری نتوان رفت  دزدیده بکوی مدبری نتوان رفت
کفر اندر خود قاعدهٔ ایمان است  آسان آسان بکافری نتوان رفت
ت ٤٩ و م ت ٩٧

•••

آنرا که غمی بود چو بتواند گفت  غم از دل خود بگفت بتواند رفت[1]
این‌طرفه گلی نگر که مارا بشکفت  نی رنگ توان نمود نی بوی نهفت
م ت ٤٠

•••

چون مرغ دلم فتاد اندر دامت  خواهم که بگویم ای شهنشه نامت
گوید خردم که ای شکسته هشدار  در سایهٔ خود همی دهد آرامت
ل ١٢٦

•••

که در کشدم بدام اقبال غمت  که بر کشدم ز چاه ادبار دمت
با اینهمه از کمال تسلیم سرم  بادا صنما فدای خاك قدمت
ل ٣٣

•••

دشوار بود چو دانشی یافتنت  کس رشته نداند ای صنم تافتنت
م ت ٣٩

•••

---

۱. این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده‌شده است ر. ك. بر رباعیات مولانا صفحهٔ ۲۲

Marfat.com

سر تا پایم فدای سر تا پایت

م ت ۲۷

حقا که خداوند من اندر بویت  دروان سرای و پاسبان کویت

م ت ٦١

***

مقصود همه کون وجود رویت  وین خلق بجملگی طفیل کویت

ایمان موحـدان ز حسن رویت  کفر همه کافران ز زلف و مویت

ت ۲۷

***

آیا بود آنکه باز بینم رویت  در دیده کشم چو سرمه خاك کویت

گر قدر تودی همی ندانست رهی  امروز همه جان بفدای مویت

ت ۲۱ و م ت ٥۷

***

گر دل نبدی مرا نبودی ز تو یاد  دل دولت ما بد آفرین بر دل باد

م ت ۲٤

***

از عشق تو ای صنم غمم بر غم باد  سودای توام مقیم دم بر دم باد

با آتش عشق این دلم محکم باد  عشقی که نه قاتلست اصلش کم باد

ت ۳٤

***

عشقت کند هر آنچه بباید تو صبر کن  شاگرد باش عشق ترا خود بس اوستاد[1]

م ت ٤۱ و ۸٦

***

---

۱ ـ در م ت ۲۲ فقط مصراع دوم این بیت آمده است.

Marfat.com

این طرفه نگر که مرمرا با تو فتاد

م ت ۱۳۱

***

بار دگر پیرما خرقه بزنار داد  زهد نود ساله را برد و بکفار داد
پیش بتی سجده کرد دین مجازی گذاشت  مصحف و سجاده را رفت و بخمار داد

ل ۱۱۰

***

گرز آنکه شبی بیابم ازوصل تو داد  من برلب توچه بوسه‌ها خواهم داد

م ت ۱۶

***

معشوق کمالست کمی میطلبد

م ت ۶۶

***

لطفی بکن از راه وجودم بردار  تا زحمت تو ز راه من کم گردد

ل ۶۶و۱۲۹

***

هر دم زدن فلك دگرگون گردد  دل در بر زیرکان همی خون گردد
ز اندیشهٔ آن که باچنین چون گردد  هر دون سخی وهر آن سخی دون گردد

م ت ۹۲

***

گوئی دوزلف یارم درسرچه باز دارد  کز دلبری و شنگی زلف دراز دارد
با گل حدیث گوید بالاله پای کوبد  بر مه زند نگارد با زهره ساز دارد

ت ۲۲ و م ت ۴۷

***

Marfat.com

معشوقهٔ من حسن و جمالی دارد بر چهرهٔ خوب خط و خالی دارد
کافر شود آنکه دید خط و خالش کافر باشد هر آنکه خالی دارد
ت ۲۲

•••

هر کس بمراد خویش یاری دارد
واندر خور خویش سازگاری دارد
ت ۱۰۵ و م م ۶۰

•••

ای عشق تو بی نشان جمالی دارد در اصل وجود خود کمالی دارد
هر لحظه تمثلی خیالی دارد ای عشق دریغا که چه حالی دارد
ت ۳۲

•••

آن کیست که انبازی ما در نگرد گو در منگر که عشق شرکت نبرد
م ت ۶۹

•••

گر باد صبا بر سر زلفت گردد بر باد صبا عاشق تو رشك برد
ار هیچکسی ز خلق در تو نگرد بر خوددل من جامهٔ هستی بدرد
ل ۵۶

•••

اکنون که رخت ز کوی ماشد پر گرد زنهار بهیچ گرد آلوده مگرد

کاندر ره عاشقی چنان باید مرد  کز دریا خشك آید و از دوزخ سرد
م ت ۱۰۸

***

روزی که دلت بروز ما هست بدرد  شکرانه هزار جان فدا باید کرد[1]

***

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد  بگرفت و بقهر حلقه در گوشم کرد
گفتم صنما ز عشق تو بخروشم  لب برلب من نهاد و خاموشم کرد
ت ۲۳ و م ت ۵۷ و ۲۷

***

کس را ز نهان دل خبر نتوان کرد  احوال دل از کسی حذر نتوان کرد
این عالم شرع را زبر نتوان کرد  کانسانی را ز خود بدر نتوان کرد
ت ۷

***

بازرگانی به بد دلی نتوان کرد
م ت ۷۴ و ۱۰۵ و ۱۰۸

***

این جورنگر که برمن مسکین کرد  خود خوانده و رانده دردم زین کرد
م ت ۹۵ و ت ۳۴

ز اول که بتم شراب صافی بی درد  میداد و دل مرا بدین حیله ببرد
وانگاه مرا بدام هجران بسپرد  بازار چنین کنند با غرچه و کرد
م ت ۹۵ و ت ۳۴

***

---

۱ ـ این بیت در تذکرهٔ مرفات بعین‌القضاة نسبت داده شده است.

تا زلف تو بر رخ تو رقاصی کرد مانندهٔ نمرود دو عالم عاصی کرد
دریای دو چشم من تهی گشت زرو از بس که درو هجر توغواصی کرد
م ت ۳۸

***

اول چو مرا عشق تو در کار آورد با بانگ و خروش بر دربار آورد
اکنون چوخموش گشتم ازغایت عشق برد او زمیان یقین و پندار آورد
ل ٦١

***

پروانه بجان اگر چه آتش گیرد جزصورت آن خیال او نپذیرد
بر شمع چو عاشق است پروانه بطبع گرد سر او گردد و پیشش میرد
ل ۲۸

***

عاشق طلبد جمال تا بگدازد در هستی او لطیفهٔ پردازد
در پیش خودش بدارد و بنوازد وز دیده برون رود وفا می بازد
ل ٥٥

***

کوعیسی روحانی تا معجز خود بیند کویوسف کنعانی تاجسم براندازد
کوتایب صد ساله تابرشکن زلفش حالی بسر اندازد دستار در اندازد
ل ۳۲

***

یارم نخواهم مرا بیاد اندازد[1] خیزم بروم پا بفرار اندازد[1]
خرسندی را باختیار اندازد انگشت بچشم روزگار اندازد
م ت ۱۰۳

***

عشق توچو آتش است وجان میسوزد وزجان چو بپرداخت جهان میسوزد

---

۱ - کذا

Marfat.com

این طرفه نگر که چون بگیرم نامش  از قوت او کام و زبان میسوزد
ل ۱۰۸

•••

زلف بت من هزار شور انگیزد  روزی که نه از بهر بلا بر خیزد
وانروز که رنك عاشقی آمیزد  دل دزدد وجان رباید و خون ریزد
م ت ۶۱

•••

جانم ز فراق تو از آن بگریزد  تا با تو یکی شود دوئی بر خیزد
ل ۴۲

•••

گرسحر ز جاودان بابل خیزد  آن بابلیان که رستخیز انگیزد
م ت ۶۰

•••

جانم ز ولع خیمه بصحرا میزد  آتش بوجود عقل دانا میزد
بی مرسل و منزلی بسرمایهٔ عشق  پیوسته دم از رفیق اعلی میزد
م ت ۴۶

•••

ملکست محبت تو و خلقی است منتظر  این کار دولتست کنون تا کرا رسد[1]
من خود کیم که صافی وصلت طمع کنم  اینم نه بس که دردی دردت بما رسد

•••

از عشق دلا کسی بجائی نرسد  کورا ز وجود خود بلائی نرسد
چون عشق بنزد عقل ملك ابدست  ملك ابدی بهر گدائی نرسد
ل ۸۰

•••

خواهی که همه کار سلیمت باشد  پا تا آنجا کش که گلیمت باشد
م م ۶۰

•••

---

۱ ـ کذا

Marfat.com

گر خال وخط وچشم تو کافر باشد جان و دل من در او مجاور باشد
شرط آنکه اگر زلف تو بیداد کند ما را صنما اب تو داور باشد
ت ۳۵

***

گر او بخودم بقا دهد خوش باشد در بی خودیم لقا دهد خوش باشد
من خود کشم انتظار وصلش لیکن گر حضرت او رضا کند خوش باشد
ل ۱۳۸

***

یك چیز ای برادر گر عشق رهبر آید محبوب جان عاشق چون خیر محض باشد
ل ۱۳۳

***

در عشق همی هلاك عاشق باشد معشوق اگر چند موافق باشد
او را طمعی بود هم از غایت عجز این کار بد و مگو چه لایق باشد
ل ۱۲٤

***

آنرا که براق عشق حامل باشد معشوق بدو بطبع مایل باشد
بی زحمت نیستی وجود پاکش هر هستی را همیشه قابل باشد
ل ۷

***

گر تخم برنك تخم اول باشد پس نامهٔ عشق ما مطول باشد
ل ۱۱۲

***

تا جان باشد عشق تو در جان باشد در هستی آن قوت ارکان باشد
و آنرا که بقای او بجانان باشد او را بمدان که این بود آن باشد
ل ۳٤

***

Marfat.com

ز آنجا که کمال حضرت عزت اوست  اعیان وجود را چه امکان بـاشد

ل ٤٥

***

او را که ز تو مراد هستی باشد  او را نه مراد خود پـرستی باشد

ل ۹۱

***

او را که بقای او ببـاقی باشد  بر گوی ز بند گی چه باقی باشد

هشیار چگونه گردد از مستی عشق  چون پادشهش بذات ساقی باشد

ل ٤۳

***

آن شب که مرا از تو خیالی باشد  بنگر که مرا در آن چه حالی باشد

در رفتن شب هزار تأخیـر بود  در آمـدن صبح ملالـی بـاشد

ل ۱۰۱

***

در تو نگرم ز خود برون بایدشد  در دست ستمهات زبون باید شد

در عین ظهور تو کمون باید جست  در پردهٔ پرده ها درون بـایـد شد

ل ۹۷

***

چون دید عیان جمال محبوب  از حـد مکان بـالا مکان شد

قصه چکنم وجـود پـاکش  زین مرتبه برگذشت و آن شد

ل ۲۱

***

خون جگرم ز راه دیده ای دوست ببین که چون روان شد
کین آتش عشق بی محابا در جان شکسته‌ام عیان شد
ل ۱۲۰

•••

ازحسرت این سخن دلم پر خون شد کاندر پله کمی کمی افزون شد [1]
م ث ۱۰۰

•••

تا قبلهٔ عشاق جهان روی تو شد روی بت وبتگران همه سوی تو شد
چوگان سرزلف تو رهبان چوبدید انگشت برآورد یکی گوی تو شد
ل ۳

•••

صد فتنه ز عشق تو بر انگیخته شد با خون دلم عشق تو آمیخته شد
از خنجر آبدار آتش فعلت تا چشم زدم خون دلم ریخته شد
ل ۳۳

•••

چون شمع محبت تو افروخته‌شد پروانهٔ نفس من درآن سوخته شد
بشکن قفص وجود و زوباك مدار مرغی که رمیده بود آموخته شد
ل ۳۸

•••

در وصف توای‌دوست‌خرد گمره شد مانندهٔ تو توئی سخن کوته شد
ت ٤۲

•••

در مذهب شرع کفر رسوا آمد زیرا که وجود عشق سودا آمد [2]
هر کس که بکفر عشق بینا آمد از دست بت شاهد یکتا آمد
ت ۳۲

•••

---

۱ ـ کذا

۲ ـ در نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار بجای وجود «جنون و» ضبط شده است .

Marfat.com

او بر سر قتل و من در و حیرانم  کان راندن تیغش چه نکو می راند

ل ۶۲و۱۰۱

•••

در چشمم چهر چون نگارتو بماند  بر رویم رنك گوشوار تو بماند
مستی سپری شد و خمار تو بماند  خر رفت ورسن ببرد و بار تو بماند

م ت ۳۸

•••

نومید مشو مگو که امید نماند  کس در غم روزگار جاوید نماند

م ت ٤٤ و ۱۱۸

•••

ای کفر مغان از تو جمالی دارند  درحسن تو بی نشان کمالی دارند
کافر نشوند کفر راه دور است  از کفر دریغا که خیالی دارند

ت ۳۲

•••

گفت خوبان چو پرده بر گیرند  عاشقان پیششان چنین میرند

ل ۱۰۸

•••

شاید که مرا زخم پراکنده کند  هرگاه که‌من بگریم او خنده زند
نزیاد شود نه مر مرا آرد یاد  هرچند مرا پیش کشد پیش زند

م ت ۷۵ و م م ۵۹

•••

مزن بهجر دلم را که غمزه‌ایش بسست  که کس هزار منی سنك بر مکس نزند

م ت ۲٤

•••

Marfat.com

فردا که عیاران همه جوشن پوشند آن تو ببازار برند و بفروشند

م ت ۷۲

***

ای کفردریغا که مغان ازتوبلافند اسم تو پرستند و ز عین تو معافند

در صورت حرف‌تودوصدمیل‌برفتند چون نیك‌نگه کردند درششدرکانند

م ت ۲٤ و ۹۷

***

یك ذره ز اقبال تو گر رخ بنماید در عالم سجاده و زنار بمانند

م ت ۲٤

***

چون نور ظهور تو مرا پست کند اربادهٔ عشق مر مرا مست کند

برتر شوم از عالم امکان آنگه در عین کمال واجبم هست کند

ل ٤۸

***

در خواب خیال تو مرا یاد کند آید بر من دل مرا شاد کند

دل پندارد که من ترا یافته‌ام بیدار شود هزار فریاد کند

ل ۷۱

***

انتظارم مده بر آتش و آب نکند آنچه انتظار کند

ل ٦۳

***

مرا لبان تو باید شکر چه‌سود کند بجای‌مهر تومهری‌د گرچه سود کند

م ت ۱۲ و٤۰و٤۸ و٥۸و۷۰

***

Marfat.com

شب نیست که یاد تودلم خون نکند　　وز گریه‌دوچشم‌من چوجیحون نکند
آخر برسم بوصلت ای جان جهان　　گر تاختن اجل شبیخون نکند

ل ۱۱۰

***

زلف عنبر باریارم‌عالمی‌مشکین کند　　روی‌اوروی‌زمین‌پر لاله و نسرین کند
بادلم کبر آوردتاچشم‌من‌خونین کند　　وین نه‌باهر بیدلی‌جان‌وجهانم‌این کند

م ت ۲٤

***

ای خور رنگین بتو من کی رسم　　خود که طمع در خور رنگین کند

م ت ۷۷

***

زلفینت چو زنگیان مستانند　　عنبر بایان و غالیه دستانند

م ت ۸۹

***

در کوی خرابات بسی رندانند　　کایشان کتب وفا زبر برخوانند
لیکن چو نهاد مکر خود میدانند　　دامن ز جفا و از وفا افشانند

م ت ۷٤

***

صوفیان درد می دو عید کنند　　عنکبوتان مگس قدید کنند

ت خ ۲۰۰

***

قومی همه عمر در سر روزه کنند　　قومی ز کلاه خود همی موزه کنند

م ت ۲۱

Marfat.com

قومی دگرند از همه نادره تر هر شب بفلك روند در یوزه کنند[1]

***

از سوزش عشق او اگر آب شوی ازخاك تو مردگان بسی زنده شوند

ل ۲۹

***

آنها که بر آسمان صحبت ماهند بر تختهٔ شطرنج ملامت شاهند
وانها که ز سر این سخن آگاهند گمراه خلایقند و خود بر راهند

ت ٤۹

***

در آینه گر عکس جمالت بیند با ناز و کرشمه و دلالت بیند
گوید که‌درورسیدم‌آن هست محال گه ذره بخود نور جلالت بیند

ل ٦۰

***

آن‌شوربخت‌مسکین‌کان‌خدوخال‌بیند درحال خویشتن را شوریده‌حال‌بیند

م ت ۳۹

***

گر ره گذر عشق تو بر خار بود آسان بود ای پسر نه دشوار بود
از خار چه باك باشد آنرا که ورا معشوق دلش میان گلزار بود

ل ۱۹

***

با سوخته ساختن طریق کرم است بگرفتن خرده از خرد دور بود

م ت ٦۱

***

بر لشکر عشق آنکه منصور بود از دید وجود خویش مهجور بود

---

۱ ـ این بیت در تذکرهٔ عرفات آمده و م ت ۲۱ آنرا ندارد .

در حالت مغلوبی آن خسته جگر ذاکر باشد و لیك مذکور بود
ل ۹۵

•••

ترسم که چو بیدار شوی روز بود
م ت ۹۷

•••

او از مرتبهٔ خویش نگردد لیکن عاشق بود و عشق ورا وصف بود
ل ۱۲۴

•••

الحق بچنان زلف مسلمان نتوان بود
م ت ۸۲

•••

عاشق بجز از خستهٔ هجران نبود کارش ز غم عشق بسامان نبود
دشوار بود کشیدن بار فراق وین یافتن وصال آسان نبود
ل ۱۲۲

•••

همواره ترا کنار جانان نبود بسیار بود تره بود نان نبود
م ت ۸۵

•••

چون کعبهٔ اقبال بدیدیم ز دور گفتیم رسیدیم بسر راه نه آن بود [1]
م ت ۲۰

•••

ای دوست ره عشق برفتی و نبود راز دل خود ز ما نهفتی و نبود
بی مستی و بی شراب خفتی و نبود یکباره بترك ما بگفتی و نبود
م ت ۵۲

•••

---

۱ ـ در م ت ۷۰ نیز این مصراع آمده است

Marfat.com

در عشق چو اختیار یاری نبود  بی عشق ز اختیار یاری نبود
در بارگه مراد معشوقهٔ ما  جز عشق باختیار کاری نبود

ل ١٤

***

در عشق دلا عیب و عواری نبود  وانجا که بود زعشق عاری نبود
این جمله از آنست کهمرعاشق را  در عالم عشق اختیاری نبود

ل ٣٦

***

از خواب در آمدی چه هنگامی بود

م ت ٨٢

***

یارم خواهم که بانثار آید زود  خیزم بروم تا بقرار آید زود

م م ٢٧ و م ت ٥٤

***

از خوف فراق رویت ای مایهٔ عمر  خواهددل من باتو که درپوست شود

ل ٥٣

***

چاکر چو قدیم گشت گستاخ شود .

م ت ٢٢

***

معشوق اگر بلطف در کار شود  با عاشق خسته تا در بار شود
معشوق شود عاشق و بی‌زحمت خود  در عالم او قابل دیدار شود

ل ٤٢

***

جنك سلطانیست اینجا تیر باران چشم دار
کان عروسی‌ها بود کانجا شکر باران شود
ل ۱۱۲

***

گر رنگ رخت بباد بر داده شود باد از طرب رنگ رخت باده شود
ور تو بمثل بکوه بر بوسه دهی کوه از لب تو عقیق و بیجاده شود
ت ۲۱ و م ت ۵۷

***

کارم از عشق تو مشکل میشود خان و مانم در سر دل میشود
هر زمان گویم که بگریزم ز عشق عشق پیش از من بمنزل میشود
ت ۱۹

***

عشق از عدم از بهر من آمد بوجود من بودم و عشق بد ز عالم مقصود
روز وشب وسال ومه علی رغم حسود از تو نبرم تا نبود بوی ز عود
ل ۸۱

***

معشوق ز عاشق شکسته و الله که همی نیاز خواهد
کو هستی خویش را همیشه در مسند عزو ناز خواهد
ل ۸۶

***

یا تاج وصال دوست بر سر بنهد یا در ره جست وجوی او سر بنهد
ل ۸۰

***

تا بند زمانه را خرد نگشاید وصل من و تو بتا فراهم ناید
تا رأی تو از بهانه بیرون آید جانی دگر و جهان دیگر باید

م ت ۷٤ و ۳۹

***

عاشق چو بعاشقی پدیدار آید از عالم خود بسوی دلدار آید
چون مرغ زبهر دانه در کار آید در دام بماندنش زدیدار آید

ل ۳۱

***

آنرا که بخواهد او بناچار آید تا هستی او بامر در کار آید
وانرا که کشید لطف اونزد خودش بی واسطهٔ محرم اسرار آید

ل ۸

***

پیش ند آنکت بچشم بیشتر آید پیش نه‌آن کس که ازتو بیشترآید
بیشی و پیشی بدانش است وتوانش از دل پاك آید این نه از پدر آید

م ت ۲۵ و ۴۴

***

ظلمت شب اگر چه دیر دیر بماند پای ندارد چو آفتاب بر آید
زحمت و غوغا بشهر نیز نه بینی چون علم پادشه بشهر در آید

م ت ۷۰

***

یك نظر از یار و صد هزار سعادت منتظرم تا که وقت آن نظر آید

م ت ۷۳و۶۹و۱۰۸و۱۲۶

***

---

۱ - م ت ۳۹ این بیت را ندارد

Marfat.com

چندان صفت جمال در نوش آید  کاین جان زدست رفته درجوش آید

ل ٥٢

•••

در آینه گر یار نظر فرماید  ما را ز بلای خود حذر فرماید

ترسم که چودیدخوبی حضرت‌خود  ما را ز در خویش سفر فرماید

ل ١١

•••

نا دیده هرآنکسی که نام توشنید  دل نامزد تو کرد و مهر تو گزید

چون حسن‌وملاحت جمال توبدید  جان برسردل نهاد و پیش تو کشید

ت ٢٠

•••

آری صنما چنین بود کار عیار  گه باطرب ونشاط و گه بر سردار

م ت ١٠٥

•••

او پادشه است و تو گدائی زنهار  تا سر نکنی در سر کارش هشدار

ل ٧٥

•••

خود را زبرای خویش غمناك مدار  بردار نظر ز خاك و بر خاك مدار

چون قبلهٔ تو جمال معشوقهٔ تست  رو سجده کن وزهیچکس باك مدار

ل ٤

•••

رو از در خانه‌خانه تاریك مدار .

م م ٥٩

•••

Marfat.com

نگر که خشم نگیری و تنك دل نشوی  که بخت خفته زمان تا زمان شود بیدار
هر آینه نه همه ساله خفته باشد بخت  هر آینه نه همه ساله بسته باشد کار

م ت ۱۱۸

***

خواهیم بخواه خواه بخوان خواه بران  یك رویه شده است مر مرا با تو شمار

م ت ٤٤

***

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر  بردی دل و جان نام و نشان نیز ببر
گر هیچ اثر بماند از من بجهان  تأخیر روا مدار آن نیز ببر

ت

***

عشاق وصل تو چو بکویت گذر کنند  نعت جلال قدر تو گوید که الحذر

م ت ۷٤

***

دل را چه محل باشد و جانرا چه خطر

م ت ٥۹

***

آنرا که بیامده است زیبا آمد  دارنده دیگر است و داننده دگر

م ت ۸۲

***

Marfat.com

دانندہ دیگرست و یاد گیرندہ دگر

م ت ۵۰

***

بر خاك درش فتاده می باش مقیم گوهر دوجهان بسوز از آتش قهر

ل ۹۳

***

عشق آورد ببند گران پای بخردان عشق اندر آوردسر گردنکشان بزیر

م ت ۷۶ و ۱۰۶

***

مست گوید همه بیهوده سخن سخن بیهده بر مست مگیر

هر که او گیرد بر دست شراب هرچه او گوید بر دست مگیر

۵۹ مم

***

گفتم بمرم ز عشقت ای بدر منیر گفتا که ز نخل بصره خاری کم گیر

م ت ۷۳

***

از باغ امیر گو خلالی کم گیر

۵۹ مم

***

زلفت بکشم رها کنم عمدا باز تا باز شود بسوی آن دلها باز

عیبش نبود شدن سوی مأوی باز زیرا که بسوی کل شود آخر باز

م ت ۳۶

***

در معرکهٔ یلان تو سرباز گر عاشق صادقی تو سرباز
چون تیغ بلاش بر تو آید از هستی خویشتن تو سرباز
ل ۷۹

•••

در عشق دلا بسی نشیب است وفراز کاهو بره شیر گردد و تیهو باز
ل ٤٤ و۱۱۷

•••

ای‌دل چوبجست‌وجوی‌وخواری‌ونیاز وز زاری و بیداری شبهای دراز
دست طلبت بپای وصلش نرسد جان‌میکن‌وخون‌میخوروسردرمی‌باز
ل۷۲

•••

باری بنگر که از که میمانی باز
م ت ۱۰۵

•••

در عشق بسی فتد چنین شیب و فراز
م ت ۷٦

•••

زلف ارچه بریدهٔ درازست هنوز با زهره و مشتری برازست هنوز
چوگان‌صفت و کمند سازست هنوز و اندر سر او هزار نازست هنوز
م ت ۲٤

•••

آنانکه ز جام عشق مستند هنوز در تحت تصرف الستند هنوز
از دنیی و آخرت اگر آگاهند در مذهب عشق بت پرستند هنوز
ل ۱۸

•••

بس زود ترا ملال بگرفت از من تا باد صبا بر تو وزد باش هنوز
م م ٥٩

•••

از جام شراب عشق مستیم هنوز چون ذره ز آفتاب هستیم هنوز

Marfat.com

چون ذرهٔ نابودهٔ مفقود شده  در عشق تو خورشید پرستیم هنوز

ل ۱۹

•••

فلك بنحس همی سعد اگر کند تلبیس
گمان بری که گذشتست بر در ابلیس

م ت ۹۱

•••

آنم که چومن منم بگیتی در و بس  تا بوده مقیم در مقامی دو نفس
پیمودمراهی که می نه پیماید کس  جائی که‌نه‌جای بود ونه‌پیش ونه‌پس

م ت ۳۸

•••

هجران تو خوشتر زوصال دگران  منکرشدنت به ز رضای همه کس[1]

ت ۳٤-م ت ۱۵ و۱۰۳و۱۹

•••

تو گدائی دور باش از پادشاه  ورنه بر جان تو آید دور باش
گر وصال شاه میداری طمع  از وصال خویشتن مهجور باش

ل ٦٥

•••

غیرت آمد بر دلم زد دور باش  یعنی ای نا اهل از این در دور باش

ل ٦٨

•••

از باغ امیر گو خلالی کم باش

م ت ۲۳ و۷۳

•••

---

۱- در مکتوبات بجای همه کس « دگران » آمده است .

Marfat.com

پیمانه چو پر شود بگردانندش

م ت ٤٥

***

گه نعره زند عقلم از بیم فراق او گه رقص کند جانم ازوعدهٔ دیدارش

ل ٦

***

در انجمنی نشسته دیدم دوشش نتوانستم گرفت در آغوشش[1]

صد بوسه زدم بزلف عنبر بویش[2] یعنی که حدیث میکنم در گوشش

ت ٤١ و م ت ١٠٠ و ١٠٨

***

کسی سرش نمیداند زبان در کش زبان[3] در کش

ل ٥٥ و ٧٠ و ٧٦ و ١١٤

***

آن بت که مرا داد بهجران مالش دل گم کردم میان زلف و خالش

پرسند رفیقان من از حال دلم آن دل که مرانیست چه‌دانم حالش

ت ٢٢ و م ت ٤٧ و ٨٢ و ٨٩

***

---

۱ ـ این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است ر . ك . رباعیات مولانا صفحهٔ ۱۸۳ و ضمنا مصراع سوم اینطور ضبط شده است :

« رخ را ببهانه بر رخش بنهادم »

۲ ـ این مصراع در م ت ۱۰۰ بدین صورت آمده است :

« صد بوسه زدم بر رخ عنبر پوشش »

Marfat.com

واقف شوی ای پسر براسرار غمش  گر هیچ گذر کنی ببازار غمش
آنرا که تو نزدیك باو می دانی  آویخته بین ز دور بردار غمش
ن ۸۰

***

ای جان شکسته در میان آتش  سر مست در آ و بادهٔ عشق بکش
چون مست شدی تو باخیال معشوق  پروانه‌صفت رقص‌همی کن سرخوش
ل ۲۸

***

با دل گفتم که ای دل زرق فروش  کم گرد بگرد عشق و باعشق مکوش
نشنید نصیحت و بمن برزد دوش  تا لاجرمش زمانه میمالد گوش
ت ۲۱ و م ت ۱۱۸

***

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش  عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
تا کی دارم عشق نهان دردل خویش  مقصود همه توئی نه دین است و نه کیش
ت ۹

***

اندر تن من جای نماند ای بت بیش  الاهمه عشق تو گرفت از پس و پیش[1]
گر عزم کنم که بر گشایم رگ خویش  ترسم که بعشقت اندر آید سر نیش
ت ۲۰ و م ت ۲۷ و ۶۰

***

خواهم که کنون با تو بگویم غم خویش  در پرتو نور تو بگیرم لم خویش
گر درد مرا نمیکنی مرهم تو  باری بکن ای پسر مرا محرم خویش
ل ۱۱۷

***

---

۱- این بیت را م ت ۲۷ ندارد .

Marfat.com

گردبا گری مجلس می سازم و باغ آخر نه‌زعشق تست بر جانم داغ[1]
لکن چو فرو شود کسی را خورشید در پیش نهد بجای خورشید چراغ
م ت ۱۲

•••

من‌خود چه کسم تازنم‌ازعشق‌تولاف عشق توبچون منی‌رسد اینت گزاف
م م ۵۹ و م ت ۲٤

•••

در دریا غرق ولب زبی‌آبی خشک میراست و خزانه بی نافهٔ مشك [2]
م ت ۷۸

•••

عشق تو بسوخت ای صنم خانهٔ دل بشکست غم فراق پیمانهٔ دل
در دانهٔ دیده زان روان کرد ستم زیرا که ز من جداست در دانهٔ دل
ت ۳٦

•••

آن‌ره که من‌آمدم کدامست ای‌دل تا باز روم که کار خامست ای دل
در هر گامی هزار دامست ای دل نامردان را عشق حرامست ای دل[3]
ت ۲۱ و م‌ت ۱۲ و ۳۷ و ۳۸

•••

در میدانت همی زند هر کس گام تا خود که رسد کرا کندکارنظام
م‌ت ۱۰۵

•••

---

۱ـ این رباعی‌بعدها بمولانا نسبت داده شده است ر . ك . برباعیات مولانا صفحهٔ ۱۹۰ وضمنا مصراع دوم آن بدین شکل ضبط شده است :

« ننهم بخدا ز مهر کس بردل راه »

۲ ـ کذا

۳ـ درم ت ۱۲ فقط مصراع دوم آمده است .

بی کار مخوان مرا که آخر صنما  در دامن تو دست بکاری زده‌ام

م ت ۱۰٤

•••

در عشق تو من بیدل وایمان شده‌ام  وزبهر توچون زلف توپیچان شده‌ام

نی نی غلطم کنون من ازقوهٔ عشق  بگذشته‌ام‌ازدو کون وجانان شده‌ام

ل ۱۰

•••

دعوی نکنم که عاشق روی توام  من خاك کف پای سگ کوی توام

م ت ٤٥

•••

از وحشت مستی خود ای مایهٔ عمر  خواهم که سر کوی تو اندر روبم

ل ٥

•••

دولت نتوان گرفت جانا بدرم  عاشق نتوان نمود کس را بستم

م ت ۱۱٥ و ۱۱٦

•••

چون تو دو هزارعاشق از غم کشتم  کزخون کس آلوده نشد انگشتم

م ت ۱۰٥

•••

من در خوابم یا تو غلط کردی راه  چون‌افتادی بمن‌ومن‌بتوچون‌افتادم

م ت ۷٤

•••

ترسم که من ازعشق توترسا گردم  در زلف چلیپای تو شیدا گردم

وانگه بخرابات ز ناگه روزی  در دامنت آویزم و رسوا گردم

ت ٤۹

•••

Marfat.com

چندان غم عشق ماهروئی خوردم کاو را بمیان اندهش گم کردم
اکنون ز وصال وز فراقش فردم کو عشق چه معشوق کرا پروردم
م ت ٦۲

***

دل تنگ‌تر از دهان تنگ تو شدم باریك‌تر از فسون و رنگ تو شدم
بیمار من از بیهده جنگ تو شدم دریاب مرا که نام وننگ تو شدم
م ت ۳۲ و ۱۰۸

***

از سلسلهٔ زلف تو دیوانه شدم بر شمع رخت شبیه پروانه شدم
از بس که بریخت چشم‌خونابهٔ دل باعشق توخویش وازتوبیگانه شدم
ل ۱۱۹

***

این منم یارا که اندر زلف تو موئی شدم
پیش‌چوگانی که‌زلفت داشت‌من گوئی شدم
م ت ۲٤

***

مرواریدی بجان و دل بخریدم عالم همه خوار قیمتش میدیدم
چون حال وی ازجواهری پرسیدم سیمینه بصره بود مرواریدم [1]

***

چون دردوجهان مثال تو کم دیدم از هر دو جهان برای تو ببریدم
پیوند مرا ز حضرت خویش مبر زیرا که ترا بر دو جهان بگزیدم
ل ۱۳۱

***

خالی است سیه بر آن لبان یارم مهرست ز مشك بر شکر پندارم

---

۱ـ در تذکرهٔ عرفات این رباعی بعین القضاة نسبت داده شده است .

Marfat.com

گر شاه حبش بجان دهد زنهارم  من بشکنم آن مهرو شکر برداریم

ت ۱۰ و م ت ۸۹

•••

معشوق بلا جوی ستم کردارم  وز آب دو دیده آستین تر دارم

جانم برد این هوس که در سردارم  من عاقبت کار خود از بر دارم

ت ۳٤ و م ت ٤۷

•••

تا جان دارم عشق تو را غمخوارم  بیجان غم عشق تو بکس نسپارم

فردا که قیامت آشکارا گردد  میآیم و آن خمار در سر دارم

م ت ۱۸

•••

تا جان دارم غم تو در جان دارم  و اندوه تو از دو دیده پنهان دارم

غمهای تو چون کران ندارد باری  بردوش دل خویش کشم تاجان دارم

ل ۱۳۰

•••

تا جان دارم عشق تو در جان دارم  وز خلق جهان بجمله پنهان دارم

از درد تو من بنالم ای مایهٔ عمر  چون درد ترا بجای درمان دارم

ل ۷٤

•••

آن توبه که از دیدن روی تو بود  و الله که ز صد کنه بتر پندارم

ل ۳۲

•••

Marfat.com

من کارك خویش ازاین بتر یاد آرم  این نیز نکو شود چنین پندارم

م ت ۸۲

***

دل بر نکنم امید کی میدارم  تا بو که عنایتی کنی در کارم

م ت ۱۰٤

***

خواهم که ز دور در جمالت نگرم  می نتوانم از آنکه بی پا و سرم
از عالم خود اگر توای مایهٔ حسن  نظارهٔ حسن خود کنی رشك برم

ل ٤۰

***

زین گونه همی داری زیر و زبرم  تا پای ز دام تو ببیرون نبرم

م ت ۹۱ و ۹٦

***

هر روز نکوتری و عاشق‌تر از این  هر روز ز عشق تو بحالی دگرم

م ت ٦۱

***

هر روز طلب کن بمحالی دگرم  وز گردش چرخ در جوالی دگرم
و امروز بتازگی بحال دگرم  در گوشه شده ز گوشمالی دگرم

م ت ۸۵

***

هر روز ز عشق تو بحالی دگرم  در حسن تو در بند جمالی دگرم
تو آیت حسن را جمالی دگری  من آیت عشق را کمالی دگرم

ت ۲۳ و م ت ٤۰ و٦۲

***

Marfat.com

در کوزه ترا بینم چون آب‌خورم

م ت ۱۹

•••

آتش شوم و قوت خود از خود گیرم

ل ۱۲۷

•••

این شهر منست و من بدو در میرم تا خود زنم وخود کشم و خود گیرم

م ت ۷۳

•••

گر بحر پر آتش است ازشوق تومن خواهم که وجود خود درآن اندازم

ل ۱۲۰

•••

مانندهٔ شمع جان خـود افروزم روشن دارم جهان و خود میسوزم

می پند دهم که دل بنـا کس ندهید خود می نکنم آنچه بخلق آموزم

م ت ۹۵

•••

هم جور کشم بتا و هم بستیزم با مهر تـو مهر دگری نـامیزم

جانی دارم که بار عشق تو کشد تـنها در سر کار تو شود[1] نگریزم[2]

ل ۲٤ و م ت ۲۰ و ۱۰۲

•••

---

۱ـ در اوایح «وش کار تو شود» کارت نکنم» آمده است .

۲ـ در م ت ۱۰۲ فقط این بیت آمده است .

در خواب همه بنزد دلبر باشم  لب بر لب او نهاده بر بر باشم[1]
با دل گویم همیشه ایدر باشم  بیدار شوم چو حلقه بر در باشم
م ت ۸۰ و ۱۰۵

***

پیوسته ز عشق در کشاکش باشم  وز غایت بیخودی در آتش باشم
از من تو مراد من اگر بستانی  و انگاه مراد من شوی خوش باشم
ل ۱۳۶

***

من بار غمت بهمت خویش کشم  هر چند جفا پیش کنی بیش کشم
دستی که بدان پیش تو آوردم دل  آن دست بجان دارم تا پیش کشم
م ت ٦٦

***

می نفروشم گلیم می نفروشم  گر بفروشم برهنه ماند دوشم
ت ۳٤ و م ت ۱۰۳

***

ای خوبتر از دیده و دین و هوشم  کو حلقهٔ بند گیت اینك گوشم
م ت ۱۳۱

***

گر من کشمت دم مزن وباك مدار  چون من دیت کشتهٔ عشق خویشم
ل ۷۷

***

ای خواجه مزن تو اندرین راه قدم  تا هستی خود نیست نه بینی هر دم
خواهی که شوی تواندرین ره محرم  از دیده بصیر باش و از گوش اصم
ل ۱۱٤

***

---

۳- در م ت ۱۰۵ فقط این بیت آمده است .

Marfat.com

بر من ز دلم نماند جز نام دلم  تا خود بکجا رسد سر انجام دلم
م ت ۸۵ و ۳۳

***

خوناب از آن همی ببارد چشمم  کاهلیت دیدنت ندارد چشمم
ل ۵۸

***

من بر سر کوی آستین جنبانم  تو پنداری که من ترا می خوانم
نی نی رو رو که من ترا کی خوانم  این رسم منست که آستین جنبانم
م ت ۳۷ و ۳۸ و ۷۷ و مم ۵۹ و ت ۱۲

***

ز اول بنظر نبود قانع جانم  و اکنون بخبر که بشنود شادانم
آنجا که توئی من آمدن نتوانم  و آنجا که منم تو خود نیائی دانم
م ت ۲۰ و ۳۲

***

ای عشق چرا همی نهی بر جانم  باری که بدست کشیدنش نتوانم
من بنده مطیع آنچنان فرمانم  زنهار مده ز دست خود آسانم
ل ۳۶

***

عشق تو امیر است کنون بر جانم  بیچاره شده منتظر فرمانم
در قبضهٔ قدرتت اسیرم اکنون  چون نیست پدید ای پسر درمانم
ل ۱

***

ای آنکه بنیکوئی بماهی مانی  بر تو بدو جو اگر بکاهی مانم
م ت ۵۷

***

Marfat.com

ای آنکه بلطف خود کنی درمانم  مگذار مرا بمن کـه اندر مانم
از غایت مستئی که در عشق مراست  خواهم که ز تو نشان دهم نتوانم
ل ۹۶

***

من جمله کتابشان زبر بر خوانم  خواهم که دریشان رسم و نتوانم
مت ۶۱ و۶۲

***

گه سرو سهی ماه تمامت خوانم  یا آهوی افتاده بدامت خوانم[1]
زان جمله[2] بگوی تا کدامت خوانم  کز رشك نخواهم که بنامت خوانم
ت ۲۹ و م ے ۴۷

***

بایسته چو جان وبی‌وفائی چوجهان  وین روی همی جان وجهانت خوانم
م ت ۴۷

***

معشوق منم اگر چه بی خویشتنم
ل ۴۰

***

گر تو بهلاك بنده می شاد شوی  دارم سر آنکه من ترا شاد کنم
م ت ۲۴

***

از من ببرد هر چه ببازم چکنم  وانگه بدرد پردهٔ رازم چکنم

---

۱- این مصراع در م ت ۴۷ بدین شکل ضبط شده است :
« یا کبك دری‌خوش خرامت خوانم »
۲- در مکتوب هوض زان جمله « زین هرسه » آمده است .

Marfat.com

چون نیست وصال حضرتش درخورمن  بـا درد فراق اگر نسازم چکنم

ل ۶۸

•••

بدان همی کشد این پردهٔ کبود مرا  که هرچه پردهٔ رازست پاره پاره کنم

مت ۱۳۱

•••

چندان نازست ز عشق باجان و تنم  گویا که تو عاشقی و معشوق منم

ل ۴۱

•••

غمگین باشم چو روی تو کم بینم  چون بینم روی تـو بغم بنشینم[1]

کس نیست بدین‌سان که‌من‌مسکینم  کز دیدن و نا دیدن تو غمگینم

ت ۲۷ و م ت ۶۱

•••

خواهم که زعشق تو دگر ساز شوم  از ذکر خودی برون روم باز شوم

اندر غلطم اگـر دوئی پندارم  چون با تو یکی شوم بتو باز شوم

ل ۱۶

•••

من نـه بروز آیـم اندر بر تو  کـه چو خفـاشم بـاید شام شوم

م ت ۱۰۳

•••

از آتش عشق تو اگر خاك شوم  از دفتر هستی ای پسر پـاك شوم

---

۱ـ این بیت در م ت ۶۱ نیامده است .

Marfat.com

از لوث حدوث ساحت عزت را  پاکیزه کنم چو از خودی پاك شوم

ل ٥

***

خواهم که ز سر عشق آگاه شوم  بیخود بروم بنزد دلخواه شوم
گر اوشوم ای یگانه برخلق جهان  بیزحمت بیخودی همه شاه شوم

ل ٥٧

***

گه دل بدو زلف مه پرست تو دهم  گه جان بدو نرگسان مست تودهم
چون از تو فرومانم و عاجز گردم  از دست تو هم قصه بدست تو دهم

م ت ٣٩

***

گفتم که مگر محرم اسرار آیم  با دولت وصل بر در یار آیم
کی دانستم که با کمال دانش  در بتکدهٔ قابل زنار آیم

ل ١١٥

***

ما مرگ وشهادت ازخدا خواستهایم  وآنهم بسهچیز کم بها خواستهایم[1]
گردوستچنان کند کهماخواستهایم  ما آتش و نفط و بوریا خواستهایم

***

بسترد نیست هر آنچه بنگاشتهایم  بفکند نیست هر آنچه بر داشتهایم
سودا بوده است هرآنچه پنداشتهایم  دردا که بعشوه عمر بگذاشتهایم

ت ١٨

***

---

١ـ در اغلب تذکرهها این اشعار بعین القضاة نسبت داده شده است .

یاران همه رفته‌اند و ما پس رمه‌ایم  با درد و فراق یاد باقی همه‌ایم
زان باغم و بـا انده و بـا تیماریم  کایشان همه باهم‌اند وما بی همه‌ایم[1]

***

ما آینه ایم و او جمـالی دارد  او را ز بـرای دید او دریـابیم
ل ۴۰

***

عاشقان بر سر همی ریزند خاك  مـا بجای خـاك آتش ریختیم
م ت ۹۱ و ۹۶

***

چندان غم عشق ماهروئی خوردیم  کاو را بمیان اندهش گم کردیم
اکنون ز وصال وز فراقش فردیم  کو عشق وچه معشوق کرا پروردیم
ت ۲۳ و م ت ۶۲

***

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم  وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم
از نا پاکی بطبع خونخواره شدیم  ما نیز بطبع خویش غمخواره شدیم
ح و م ت ۶۱ و ۱۰۵ و م م ۵۹

***

گـر چـرخ بـکام مـا نگردد  چنبرش ز هـم فـرو گذاریم
م ت ۸۰

***

ما نه مردان جنگ و پرخاشیم
م ت ۷۹

***

---

۱ — در تذکرهٔ عرفات این رباعی بعین القضاة نسبت داده شده است .

Marfat.com

صیادانیم و خود شکار خویشیم

م ت ٦٦

***

دنیا دانیم و نـرد بـازی دانیم ما عشق حقیقی و مجازی دانیم

م م ٦٧

***

بـر رو بخرابـات خروشی بزنیم در میکده در شویم و نوشی بزنیم

دستار و کتابـرا فـرستیم گرو بر مدرسه بگذریم و دوشی بزنیم

ت ٤٩

***

هل تـا بجهان پر پر و بالی بزنیم وز دولت نـا آمده فـالی بزنیم

زان پیش که کوس رفتن ما بزنند بر طبل امید خود دوالی بزنیم

م ت ٥٩

***

یار ما در خانه پنهان گشت و در محکم ببست

خانه پر غلغل شود گر حلقهٔ بر در زنیم

م ت ٥١

***

کی بود جانا که آتش اندرین عالم زنیم

ملت کفر و مسلمانی همه بر هم زنیم

و انگهی از جنت فردوس و دوزخ بگذریم

خیمهٔ جانان برون از کون و کان محکم زنیم

پس نشینیم باتو و با تو همی شربت خوریم

کم زنی را پیشه می‌سازیم وخود را کم زنیم

Marfat.com

هم دل و جان را فدای حسن روی تو کنیم
هم عنان عشق را از بیغمی بر غم زنیم
در وجود وصل تو ما فرد و یکتائی شویم
پای همت بر دو عالم نیز و بر آدم زنیم
ت ۳۶

•••

خیز تا خاك رضا را بر چرا وچون زنیم
م ت ۷۴

•••

در عشق ز درد جان و از سوزش دل  از خوبیت ای نگار آگاه نیم
ل ۹۸

•••

اندر دو جهان مشرك و کافر مائیم  زیرا که بت و شاهد و دلبر مائیم
با گوهر اصل هیچ در نامد خور  آن گوهر اصل را چو درخور مائیم
ت ۳۳

•••

درعالم جان آب حیوتست غذای مـا  نه‌ما چوتو درهردوجهان عاشق مائیم
م ت ۱۸

•••

جانا تو بده شراب و جانم بستان  مستم کن واز هردو جهانم بستان[1]

---

۱ — در نسخهٔ خطی تمهیدات ( متعلق بکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ) دراین بیت «وض «توبده» در مصراع اول « می هم ره» آمده است و بعد از این بیت دیگری بدین شکل ضبط شده است :

تا هشیارم سود و زیان میطلبم  از دست غم سود و زیانم بستان
ص ۱۹۱

با کفر در اسلام بدن ناچار است  خود را بنما از این و آنم بستان
ت ۳۸

***

در هـر نفسی هزار دامست ایجان  نا مردان را عشق حرامست ایجان[1]
م ت ۱۵ و ۱۰۳

***

جان و دل و دیده‌ام ببـازار غمت  و الله کـه بجهٔ نیرزد ایجان
ل ۹۵

***

ای دریغا چان قدسی در درون این جهان
کس ندیدستش عیان و کس ندادستش نشان
گر کسی گوید که دیدم درمکان و لامکان
بر درخت غیرتش آویختندش پیش از آن
ت ۲٦

***

راهی که فرشتگان در آن پای نهند  آن راه بپای خود بریدن نتوان
ل ۱٤

***

آن نقد که در خزانهٔ دل باشد  آسان آسان بدو رسیدن نتوان
ل ٦۷

***

بدبختی را گره گشودن نتوان  و احوال بهر کسی نمودن نتوان
گر چرخ فلك بهرهٔ ما غم کارد  شادی بهر حـال درودن نتوان
م ت ۷۳

***

---

۱ــ این مصراع در م ت ٦۱ و ۹۲ نیز آمده است .

Marfat.com

من پادشهی شوم به پیدا و نهان  گر حاصل من تو باشی ایجان جهان
ل ۸۷

***

آتش بدلم در زدی و نفط بجان  وانگه گوئی که راز ما دار نهان
م ت ۵۷ و ۱۰۷

***

اندوه تو می دواندم گرد جهان  سودای تو پیدا و نشان تو نهان
ت ۷۵ و ۱۳۱

***

در نور مقدسش چو گشتم پنهان  وز حد مکان گذشتم ای جان جهان
در پردهٔ عزاء مقرب گشتم  اندر تن من ند این بماندست وند آن
ل ۵۰

***

ناچار زیاد ناز باید بردن  با ناز غم دراز باید بردن
چندان بر او نیاز باید بردن  تا بوزند را نماز باید بردن
م ت ۲۰

***

ازعتاب سایه همچون دوست درنتوان رسید
جان باید دادن وچون سایه بجان آمدن
ل ۱۱۲

***

جان درین ره نعل کفش آمد بیندازش زپای
کی توان با کفش پیش تخت سلطان آمدن
ل ۱۰۳

***

نه روی شدن نه‌رای ایدر بودن  چون دایره سر کشته و بی سر بودن
م ت ۱۰۸

***

Marfat.com

جز با تو خطاست نرد جان بازیدن جان یافتن است با تو جان بازیدن
م ت ۵۲

***

یاد آمدت آن آمدن ما بسر کوی دزدیده‌در آن دیده شوخت نگریستن
م ت ۱۰۰

***

همه رنج من از بلغاریانست که مادامم همی باید کشیدن[1]
گنه بلغاریان را نیز هم نیست بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست و لکن کس نمیارد چخیدن
همی آرند خوبان را ز بلغار برای پردهٔ مردم دریدن
لب و دندان این ترکان چون ماه بدین خوبی نبایست آفریدن
که از بهر لب و دندان ایشان بدندان لب همی باید گزیدن
ت ۳۰ و م ت ۶۰

***

ای باغبان بیا و در باغ باز کن چون من درآیم وبت من درفراز کن
م ت ۹۳

***

یابروهمچون زنان رنگی وموئی پیش گیر
یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن
م ت ۱۱۱

***

زورق شامی بیاور پر سهیل شام کن مشتری‌رویان‌مجلس‌راسهیل آشام کن
م ت ۱۰۶

***

---

۱ـ این اشعار بعدها بناصر خسرو نسبت داده شده است .

Marfat.com

ای نوش لبا چو زهر نابی با من  وی رحمت[1] دیگران عذابی با من
دستم نگری چو دست یابی با من  خورشید جهانی و نتابی با من[2]
م ت ۶۰ و ت ۳۰ و م م ۱۹

•••

آمد بت من کارد کشنده بر من  گفتا که در این شهر تو باشی یا من
م ت ۸۱

•••

معشوق مرا گفت نشین بر در من  مگذار درون که کس بیاید بر من
آن کس که مرا خواهد گو بیخود باش  وین در خور کس نیست مگر در خور من
ن ۵۳

•••

چون روی بیك سوی ندارد دل من  مانا که همی روی ندار دل من
در عشق چنان شدم که در معرفتت  گوئی که همی بوی ندارد دل من
ل ۳۹

•••

در راه تو من کیم که در منزل من  از چهره تو گلی دمد بر گل من
این بس بکند زعشق تو حاصل من  کز عشق تو آراسته باشد دل من
م ت ۱۵

•••

آسان آسان ترا بنگذارم من  با زلف و رخ تو کارها دارم من
م ت ۱۰۴

•••

گفتم ملکا ترا کجا جویم من  در طلعت تو وصف کجا گویم من

---

۱ — در م ت ۳۰ « راحت » ضبط شده است
۲ — این بیت را م ت ۳۰ ندارد .

Marfat.com

گفتا که مرا مجوی درعرش و بهشت  در دل جو که نزد دل پویم من
ت ۹

***

از بخت بلند اوفتادم بتـو من  ایزد داند که سخت شادم بتو من
م ت ۱۶

***

یك روز گذر کردم بر کوی تو من  ناگـاه شدم شیفتهٔ روی تـو من
بنواز مرا که از پی بوی تو من  ماندم شب و روز در تکاپوی تو من
م ت ۵۷

***

بار نامهٔ مـا و من در عالم حسیست بس
چون ازاین عالم برون رفتی نه‌ما ماند نه‌من
م ت ۶۶

***

در مصحف عقل حرف طامات ببین  برسد ره برآی وپس خرابات ببین
بگذر ز صفات او و در خود بنگر  بیـواسطهٔ تجلـی ذات ببین
ل ۶۴

***

حیرت اندرحیرت است و بستگی در بستگی
گه یقین گردد گمان و گه گمان گردد یقین
ل ۱۳۵

***

یا من بمیان رسول باشم یا تو [1]  تنها ز همه جهان من و تنها تـو

---

۱ — این مصراع در م ت ۱۰۰ تنها آورده شده است .

Marfat.com

خورشید نخواهم که بر آید با تو  آئی بر من سایه نباشد با تو
ل ۱۲ و م ت ۱۰۰

***

چون خدهٔ خورشید بنور رخ تو  آواز دهی عدم دهد پاسخ تو
م ت ۶۰

***

زان فتنه شدم به دوزخ انور تو  کاندر دو جهان نیست کسی در خور تو
ل ۱۲۹

***

فریاد ز تو درد فراوان از تو[1]  در بارگه میروم جامه دران از تو
م ت ۱۰۸

***

تا چند مرا زیر و زبر داری تو  وز عالم خویش بر گذر داری تو
با این همه مرمرا همین بس باشد  کز درد دلم مرا خبر داری تو
ل ۳۱

***

از نقد وجود من هدف سازی تو  بس ناوک قهر در من اندازی تو
خوش باشدم آنمقام کز مرکب حسن  بیواسطهٔ به سوی من تازی تو
ل ۵۱

***

در عالم عشق اگر بکار آئی تو  در دفتر عشق در شمار آئی تو
جبریل امین رکاب دار تو بود  بر مرکب عشق اگر سوار آئی تو
ل ۶

***

---

۱ـ در مکتوب ۱۰۵ این مصراع آمده است .

Marfat.com

ای دل ز جهان نیك و بد بیرون شو وز عالم بیخودان تو خود بیرون شو
خواهی که زوحدتش تو آگاه شوی بگذار ازل پس ز ابد بیرون شو
ل ۱۸

•••

کعبه و بتخانه حجابند و بس روی دلم سوی رخ یار کو
قبله بدل گشت درین ره مرا خیز بگو قبلهٔ کفار کو
ل ۲

•••

در نقطه اگر سر سخن می‌بینی ازحرف مقدس آنچه خواهی میگو
ل ۱۱۱

•••

جهان عشق فراخست وتنك سینهٔ تو حدیث‌عشق‌درازاست ودست تو کوتاه
م ت ٦۱

•••

گفتی که برو حدیث ما کن کوتاه ای دوست کجا روم کجا دانم راه
ل ۲۳ و م ت ۱۸

•••

فرود آر ای عماری در زمان ماه عماری یکزمان بر گوشهٔ راه
مهار اشتر از منزل مکش پیش مشو در خون ما الله الله
مرو چندان که ما یك دم بر آریم مگر از خاك اندیشید آن ماه
مگر دستور باشد تا در این راه چو دیگر بندگان باشیم همراه
م ت ٥۷

•••

بترسم از این بی کرانه سپاه کشان گوش بگرفت و دیده تباه
م م ۱٤

•••

Marfat.com

من با دل و با یار نمی‌دانم راه  کس می نرهاندم ازین غم یك راه
کردم بدو دست خویش ای کار تباه  جانا چه کنم جز آنکه میگویم آه

م ت ۱۰۸

•••

از غمزهٔ تو رخنه شود سنگ سیاه

م ت ۵۷

•••

از عشق که کرد ای دل ابله توبه  تا من کنم از وصال آن مه توبه
شب‌تیره وباده روشن وخلوت خاص  او حاضر و من عاشق و آنگه توبه

ل ۳۱

•••

اندر ره عشق کفر و ترسائی به  در کوی خرابات تو رسوائی به
زنار بچار طاق یکتائی به  سودائی و سودائی و سودائی به

ت ۵۱

•••

در عشق ملامتی و رسوائی به  کافر شدن و گبری و ترسائی به
پیش همه عاقلی و رعنائی به  و اندر ره او شیوهٔ سودائی به

ت ۵۰

•••

جانا دلم از زلف خود آویختهٔ  وین جان بغم عشق بر آمیختهٔ
تا بر دلم این شور بر انگیختهٔ  خون جگرم ز دیدگان ریختهٔ

ت ۵۰

•••

گویند مرا ای ز وطن بگسسته  چونی چونم دلشده و جان خسته

Marfat.com

بر ناله رود میزنم پیوسته بگسست هزار جای و برهم بسته
م ت ۱۰۳

***

مانند طلسم روزگار افسون چه جزصبر علاج گردش گردون چه
با این همه تدبیر می گلگون چه فردا نه‌بدید ودی‌برفت ا کنون چه
م ت ٦۱

***

من می نکنم بار ملامت بر من باری ز برای چیست انصاف بده
ل ۹

***

ما را خواهی تن بغمان اندر ده چون شیفتگان سر بجهان اندر ده
دل پر خون کن بدیدگان اندر ده وانگه ز پی دیدن ما جان در ده
م ت ٦۱ و ت ۱۳

***

آنرا که بیامدست زیبا آمد دانی که بیامده چه آورده
م ت ۷۵

***

عاشق بنیاز خویش مشغول شده معشوق بناز خویش موصول شده
فارغ شده عشق از وجود هر دو درخود ز خودی خویش معزول شده
ل ۳۷

***

عاشقان‌راجام می‌باخم می‌هم‌سنگ‌ده هر کسی‌را درنواودرخورفرهنگ ده
ت ۳٤و م ت ۱۰٦و۱۰۲

***

نا ساخته روزگار را ساز مده عالم همه زحمت است آواز مده

Marfat.com

گفتی که سر رشته چرا گم کردی  زنهار از این حدیث سرباز مده

م ت ٦١

***

روزی دو سه کاندرین جهانم زنده  شرمم بادا اگر بجانم زنده

آن‌لحظه شوم زنده که پیشت میرم  و آندم میرم که بی تو مانم زنده

ت خ ۱۳۸

***

ترسم بروم سرو روان نا دیده  بیرون شوم ازجهان جهان نا دیده

م ت ۱۰۵

***

ای شمع بهر جمع منت پروانه  در عشق توام ده‌ی بخود پروانه

لعل تو مرا بوسکی پذ رفته است  با زلف بگو تا بدهد پروانه

ت ٤٩

***

ابروی تو با چشم تو هم پهلویه  همسایهٔ طرار یکی جادویه

و ان خط ترا نگاهبان گیسویه  داند همه کس که پاسبان هندویه

ت ۲۲

***

پیری دیدم ز عشق در غرقابی  وز گریه بکرد او گردابی

گفتم که زبهر کیست این گریهٔ تو  گفتا که ز بهر دلبر نایابی

ل ۲۰

Marfat.com

فردات کند خمار کامشب مستی

م م ٦

•••

ای کاش دیده در رخ او ننگریستی تا دل بجرم دیده گرفتار نیستی

م ت ۱۰۵

•••

هیچی هیچی و زان حدیثك هیچی[1] کزما و هوا نواله نتوان پیچی[2]

م ت ۹۵

•••

رو دل بکسی ده که نمیرد با تو از درد فراق او نگریی باری

ل ۸۵

•••

چون موی شدم ز رنج هر بیدادی در دهر که دیدست چومن ناشادی

بر خیزد اگر رسد بمن هر بادی چون‌چنگ زهرر گی زمن فریادی

م ت ۸۵

•••

چو گان زلفا اگر تو فرمان ببری چیزی که بگفتهٔ بپایان ببری

---

۱ـ این مصراع در م م ٤٨ نیز آمده است .

۲ ـ کذا

Marfat.com

فرمان ببری زلف بمیدان ببری چوگان سازی و گو زشاهان ببری

ت ۲۹ و م ت ۵۱

•••

اسرار خرابات بدستان نبری تا سجده به‌پیش بت پرستان نبری

پاکیزه نگردی تو ز آلایش خود تا بر سر خود سبوی مستان نبری

ل ۱۰۲

•••

در سرای مرا گاه گاه حلقه بزن صواب نیست که بیگانه‌وار بر گذری

م ت ۴۷

•••

از لطف بهر تنی روانی دگری درتو که رسد توخودجهانی دگری

م ت ۸۱

•••

در عالم خود اگر مکانی سازی بیخود شوی و بوی خود در سازی

بهتر باشد از آنکه از طنازی باهستی خود تو عشق کمتر بازی

ل ۲۷

•••

ترسم که چو دست سوی من یازی نزدیکم از آن کشی که دور اندازی

م ت ۹۵

•••

گر هر چه ترا هست همه در بازی ور هستی خود جدا کنی انبازی

باشد که ز خود باز رهی در تازی در پرتو نور او پناهی سازی

ل ۱۵

Marfat.com

چون نیست وصال آن نگارم ممکن آن به که ز راه او روان برخیزی

ل ٤٠

•••

ما را چه زیان تو بر زیانی باشی

م ت ۷۳

•••

حالی بجهان زارتر از حال دلم نیست تا نیست دل آشوب‌تر از حال توحالی

م ت ۳۹

•••

ما را چه از آن که تو گل و بادامی

م ت ٤٠ و ١٠٥

•••

گه عاقلمی حدیث تو کم کنمی راه سر گفت و گوی محکم کنمی

دل سوختهٔ چند فراهم کنمی هر گفته بگویمی و ماتم کنمی

م ت ۳۲

•••

عشق است نشان بی نشانی از خود چو برون شوی بدانی

م ت ۸٤

•••

از حالم اگر عالمیان بی خبرند از عالمم آن بس که تو حانم دانی

م ت ٦٠ و ٩١ و ١٠٢ و ١٣٠ و ت ٣٤

Marfat.com

گر بر سر من خار و خسك بارانی  بـاران تـرا دوخته‌ام بارانی

م ت ۲۰ و ل ۲۳

***

مر جغدانرا نسـازد آبـادانی[1]  بفـروختهٔ یـار بدین ارزانی
من دانستم که تونه بازرگـانی  سودت نکند زر چو بغم ارزانی

م ت ۱۱۹

***

وین سوی اجل ببین که چونی  زان سوی اجل چنـان بمانی

م ت ۱۳

***

می ترس دلا ازآن که سرمایهٔ عمر  از دست تو کم شود تو مفلس مانی

ل ۷

***

موقوف بجـان اگر بمـانی مـانی  زیرا که چو در عـالم جانی جانی
این نکته اگر نیك بدانی دانی  هر چیز که در جستن آنی آنی

ل ۱۲۹

***

آنرا که نیامدست از اینها چه‌عجب  عشق آمدنی بود نه آموختنی

م ت ۱۹

***

آنرا که نه‌بینی ای صنم چند زنی

م ت ۴۲ و ۶۰

---

۱ـ این مصراع در م ت ۱۲۵ نیز آمده است .

تیغ خویش از خون هر تردامنی رنگین مکن
چون تو رستم پیشهٔ آن به که با رستم زنی

صد هزاران جان متواری در آری زیر زلف
چون بده کوکب کمند حلقه‌ها را خم زنی
م ت ۲۴ و ۵۷

•••

تا هر چه علایق است بر هم نزنی  در دایرهٔ محققان دم نزنی
تا آتش در عالم و آدم نزنی  یکروز میان کم زنان کم نزنی
ت ۹

•••

شرمت ناید که درغمش خواب کنی  وانگه ز غمش دودیده پر آب کنی
در میکده‌اش اگر بیابی باری  باید که وضو تو از می ناب کنی
ل ۷۱

•••

گر صبر کنی درم درم سود کنی
م م ۱۱

•••

با دوست چنین کنی بدشمن چه کنی
م م ۳۰

•••

نسبت مبر حاشا وکلا  یادت نکنم که نه فراموش منی
م م ۵۹

با عشق در آی تا عجبها بینی

م ت ۱۷ و۵۷ و۵۹ و۱۰۳

•••

در آینهٔ عشق همی دار نظر تا بو که دزو عکس جمالش بینی

ل ۱۳٤

•••

اندر طلب یار همی باش چو گوی بی یادی خویش تواندر تك و پوی

کان چیز که در پردهٔ وحدت باشد در بیخودی ای پسر نماید بتو روی

ل ۱۱

•••

درعشق اگر نیست شوی هست‌شوی در عقل اگر هست‌شوی پست شوی

وین بوالعجبی ببین که ازبادهٔ عشق هشیار گهی شوی که سرمست شوی

ل ۱۱۳

•••

از هستی خود اگر گهی دور شوی بر لشکر بیخودی تو منصور شوی

ناظر نشوی اگرتو بر لشکر عشق این بس باشد ترا که منظور شوی

ل ۸۸

•••

چون نیست بسی فایده اندر بودت آن به که باصل خود همی بازشوی

ل ۵۳

•••

تا سخره عام و آن غوغا نشوی تهمت زدهٔ جهود و ترسا نشوی

Marfat.com

بیزار ز کیش خویش عمدا نشوی  در مجلس عاشقان تو زیبا نشوی
م ت ۱۰۶

***

شب روز کند یاد چو بنماید روی  وز روز شب آرد چو بگشاید موی
آن بنماید که تا بیاراید کوی  وان بگشاید تا که بگشت آید موی
م ت ۸۲

***

خواهی که سخن زجان آگه شنوی  و اسرار درونی شهنشه شنوی
کم گرد زخویش تا تو از هستی خود  بیخود همد اننی انا الله شنوی
ل ۱۳

***

صد دله یاری و یار یك دله خواهی
م ت ۸۶

***

منگر تو بدان که بی نوا گشت رهی  پیمانه گهی پر شود و گاه تهی
م ت ۶۷ و ۳۸

***

لب را بلب آب برو پاك بشوی[1]  آن لب چکنم بوی کسان آید ازاوی
زنهار از آن لب که مرا بوسه دهی  آن لب بلب کسان دیگر بنهی[2]
م ت ۶۸ و م م ۱۵

---

۱ — این مصراع در م ت ۶۸ بدین صورت ضبط شده است :

« لب بر لب می نهی برو پاك بشوی »

۲ — این بیت را م ت ۶۸ ندارد .

Marfat.com

ای گوهر خوب و روشنائی  نز عالم مائی از کجائی
در عالم ما آمده غریبی  دانم بیقین که نه جدائی
م ت ۵۰

•••

روشن تر از آفتاب باید بدر آئی  تا بشناسد ترا مزاج هر سودائی
م ت ۶۳

•••

گفتی بد گر کسی تبع شوای بینائی  گرتو د گری چو خویشتن بنمائی
ل ۲۲ و م ت ۱۸

•••

روزی بسر کوی عیاران نائی
م ت ۱۰۷

•••

گفتم که توئی گفت منم چون تو نئی
ل ۷۲و۱۲۲

•••

یقین دان کو نباشی تو و لیکن  نباشی در میان آنگه تو اوئی
ل ۱۳۷

•••

ای آنکه همیشه درجهان می پوئی  این سعی ترا چا سود دارد گوئی
چیزی که تو جویان نشان اوئی  با تست همی تو جای دیگر جوئی
ت ۹

Marfat.com

كتمتُ الهوى يوم النوى فترَّفعت به ز فـراتٌ مـا بهنّ خفاء
يكدن يقطعن الحيـازيم كلمـا تمطت بهن الزفرةُ الصعداء
ش ٢٧

•••

اقول لنفسى و هى طالبة العلى لكِ اللهُ من تطلابه للعلى نفسا [1]
اجيبى المنايا ان دعتكِ الى الرّدى اذا تركَت للناس السنةً خُرسا

•••

و قالت نساء الحى اين ابنُ اختنا الا اخبروِنا عنه حُييتم وفدا
رعاه ضمانُ الله هل فى بلا دكم اخو كرمٍ يرعى لذى حسبٍ عهدا
فان الذى خلفتموه با رضكم فتى ملاءَ الاحشاءَ هجراُنه وجدا
ابغداد كم تنسيه اروندَ مربعا الاخاب من يشرى ببغدادَ اروندا
فدتهنّ نفسى لو سمعنَ بما ارى رمى كلُّ جيدٍ من تنهدها عِقدا
ش ٢٩

•••

رمونى و اياها بشنعاءَ هم بها احقُ ادالَ اللهُ منهـم فعجلا
بامرٍ تركنـاه و ربِ محمدٍ عيانـا فامـا عفةً او تجملا
ش ٣٩

•••

قد قيل اِنّ الاله ذو ولدٍ و قيل اِنّ النبىَ قد كهنا
لم يَسلمِ اللهُ من معاندةَ الخلـ ق و لا رسلهُ فكيف انـا
ش ٣٧

---

١ - ابن دوبيت را الصفدى دراوافى بالوفيات به عين‌القضاة نسبت داده‌است.

Marfat.com

و لایکشف الغماءَ الا ابنُ حُرّةٍ  یری غمراتِ الموتِ ثم یزورُها
م ت ٤١ و ش ٦٣

•••

ولو اَنّ الغرابَ اهتمَّ همی  و فکر فِکرتی شابَ الغرابُ
ش ٢٠

•••

فلما استبانَ الصبحُ ادرج ضؤُهُ  بانواره انوارَ ضوءِ الکواکبِ
یُجرُعهم کاساً لواْبتلیَ اللظیٰ  بتجریعهِ طارت کاسرعِ ذاهب
ل ٢٧

•••

ان فی الغربة ابکی ما بکت عینٌ غریبُ

لم اکن یومَ خروجی من بلادی بمصیب
م ت ٦١

•••

و کنت اذا ماحدث الناسُ بالهوی  ضحکتُ و هم یبکون بالعبرات
فصرت اذا ما قیل هذا متیمٌ  اجبتهمُ بالنوْحِ و الزفرات
م ت ٣٣

•••

اتیتُ مهاجرین فعلمونی  ثلثةَ اسطرٍ متوالیات
کتابُ الله فی رقٍ نقیٍ  و ایاتٍ نزلن مفصلات
و خطوا لی ابا جادٍ و قالوا  تعلمْ سعفصاً و قریشیاتِ
و ما انا و الکتابةِ و التهجی  و ما خطوا البنین من البنات[1]
ش ٣١

---

١ ـ کذا

Marfat.com

عجبت لمن يقول ذكرتُ ربى فهل انسى فاذكرُ ما نسيت
شربتُ الحبَّ كاسا بعد كاسٍ فما نفد الشرابُ ولا رويت
ش ٨١

***

سائلْ قضاعةَ هل وفيتُ بذمةٍ ام هل وضعتُ الامرحين وليت
فلربَ كبش كتيبةٍ اجررته رمحى و نارٍ للحروبِ صليتُ
و لربَ ابطالٍ لقيتُ بمثلهمْ فسقيتهم كاسَ الرَّدى و سُقيتُ
و اخٍ يجيب المستضيفَ اذا دعا والخيلُ تعثر فى العجاجِ رُزيتُ
فلاَ طلبنَ المجد غير مقصرٍ انْ مُت مت و ان حَييتُ حَييتُ
ش ٦٧

***

اذا طلع الصباحُ بنجمِ راحٍ تَساوٰى فيه سَكرانُ وصاحى
ل ٧٨

***

حياكِ يا همذانَ الغيثُ من بلدٍ سقاكِ يا ماوَشانَ القطرُ من وادٍ
ش ٢٨

***

سأُزجى اليه يعملاتٍ سواهما طلائحُ انضاَها التوُقصُ والوَخدُ
و اُكحل اجفانَ الرجاءِ بتربةٍ ثَوى جسمهُ فيها فاجفانهُ رُمدُ
فان لم تبلغنى اليه ركائبى فلا سرَّها عُشبٌ ولا ضمها وِردُ
ش ٧٢

***

و غادةٌ من سلفى مَعدٍ تُعزى الى خير ابٍ و جدٍ
يكنفها جحاجحٌ كالاسد تَغزو العدى على جيادٍ جردٍ

Marfat.com

بکل صمصام صقیلِ الحدِ  و ذابلٍ من الرماح الملدِ
زارتْ و صَحبی هُجعٌ بنجدِ  فی خَفراتٍ من غوانی سعدٍ
و طئنَ هاماتِ الرُبی و الوَهدِ  الی زحیبِ الباعِ وازی الزندِ
یلبسُ ثوبیْ کَرمٍ و مجدٍ  فبتن فی عیشٍ لذیذ رغدٍ
و بتُّ جَذلانَ و هندٌ عندی  الثمها مُنشحا بالرَندِ

واجتنی باللثمِ وردَ الخدّ

ش ٦٦

•••

لاذنبَ لی غیرَ ما سیرتُ من غررٍ  شرقا وغربا وما احلمتُ من عُقدٍ

ش ۳۰

•••

و اذا قال قائلٌ هوُ بلا هوُ  و انا لا انا فماذا یریدُ

•••

اکرّرُ طرفی لا اری من احبهُ  و فی الدارِ ممن لا احبُ کثیر

ش ۳٦

•••

القلبُ یحسدُ عینی لذةَ النظرِ  و العین تحسدُ قلبی لذةَ الفکرِ

ل ٦۲

•••

فلا تحتقر نفسی و انت حبیبها  فکل امرء یصبو الی من یجانسُ

ل ۳٦

•••

فما خدعَ الاجفانَ بعدکَ غفوةٌ  و لا وطیء الاجفان قبلک ادمعُ[1]

---

۱ـ این بیت را الصفدی در الوافی بالوفیات به عین‌القضاة نسبت داده است .

Marfat.com

لها مقلتاریمٍ فلو نظرت بهـا  الی عـابدٍ قد قام لله و ابتهلْ
لاصبح مشغوفاً معنی بذکرها  کان لم یصم لله یومـا و لم یُصلّ
ل ٦١

***

و خجلتی من وقوفی باب دارهمِ  و قولِ قائلهم من انت یا رجلُ
قلت الغریبُ الذی ضل الطریقُ به  فاَرشدو نی فقد ضاقت بی الحیلُ
قالوا انصرف راجعاً لیس الطریقُ کذا  کیف اْنصرافی ولی فی ذکر کم شغلُ
ل ١٥

***

تیقنتُ بالبرهان من طرُقِ العقلِ  وجودَ قدیمٍ لا کدعوی اولی الجهلِ
سمیعٍ بصیر عـالم متکلـم  مریدٍ قدیر ذی حیوة و ذی فضل
یقوم به ما فی سموته العلی  وفی ارضه السفلی من الحزْن والسهل
و لیس لنا من خالق و مصور  سوَی الواحد القیوم فی العلو والسفل
ش ٧٤

***

و لاریب لی فی انه مُهلك الوَری  و محییهم فهو المجدّدُ و المبلی
و انّ رسول الله افضلُ خلقهِ  و قولی ذو فصلٍ و ما هو بالهزلِ
و انّ الذی اَدّی الینا محمدٌ  کما قاله حقٌ من الفرع والاصلِ
و انّ الذی بعد الممـات جمیعه  علی ماحکاه المصطفی خاَتمُ الرّسلِ
فهذا اْعتقادی و اْعتقادُ مشائخی  و اسلافیَ الماضین و اللهِ من قبلی
فهل بین شرقِ الارض والغربِ مسلمٌ  یخالِفُ فیه من ذوی العقلِ والنقلِ

Marfat.com

و كم زنّ من فى بردتى خصماؤه  بعوْراءَ من قولٍ و شنعاءَ من فعلٍ
فما لى و زبِّ الرا قصاتِ الى مِنى  سوى دعوةٍ ادعو بها اللهَ من شغلٍ
الهىَ طهر وجهَ ارضك منهمُ  و انْ صحّ ما قالوا فطهره من مثلى

ش ٧٤

•••

الا ليت شعرى هل ترى العينُ مرةً  ذُرى قلتى اروندَ من همذانِ
بلاد بها نيطتْ علىّ تمائمى  و اُرضِعتُ من عَفاتها بِلبانِ

ش ٢٦

•••

اتاك المرجفون برجمِ غيبٍ  علىَ دَهشٍ فجئتك باليقين

ش ٣٥

Marfat.com

# فصل دوم

## اشعـار استشهـاد شده

سنائی :

چو تن جان را مزین کن بعلم دین که زشت آید

درون سو شاه عریان و برون سو کوشك پر دیبـا

ی

امیر معزی :

بیار آنچه دل و جان بیکد گر کشدا ءنهنگ وارغم از جان ما بدر کشدا

اگر بساغر دریا هزار باده کشم هنوز مستی من بادهٔ د گر کشدا

غلام ساقی خویشم که با مداد پگاه مرا ز مشرق خم آفتاب بر کشدا

در نشاط من آنگه گشاده تر باشد که مست باشم وساقی مرا بدر کشدا

م ت ۴۰ و ۴۲

گرحریفان ازدمادم سر بهپیچانند رواست

بر کف من نه که پور زال به شبدیز را

جان ما می را و قالب خاك را و دل ترا

وین سر پر ذلت و وسواس تیغ تیز را

م ت ۸۲ و ۱۰۲

---

۱- در م ت ۴۰ فقط بیت اول و در م ت ۴۲ سه بیت اخیر آمده است وضمنا دردیوان امیرمعزی مصراع دوم بیت اول بدین ترتیب «بسر کش آنچه بلاوالم کشدا» ومصراع دوم بیت دوم بدین ترتیب «هنوزهمت من ساغرد گر کشدا» ضبط شده است .

Marfat.com

سنائی :

ساقیا دل شد پر از تیمار پر کن جام را  بر کف ما نه سه باده گردش اجرام را
تا زمانی بی‌زمانه جان و دل شادان کنیم  کم کنیم از دل زمانی محنت فرجام را[1]
نام ها بر یخ نگارد ساتگینی سر بمال  جز به بی‌نامی که باید در دو گیتی نام را[2]
م ت ۴۰

***

با عشق روان شد ز عدم مرکب ما  روشن ز شراب وصل دایم شب ما
زان‌می که حرام نیست در مذهب ما  تا بار عدم خشگ نیابی لب ما[3]

***

مرد باید که بوی داند برد  ورنه عالم پر از نسیم صباست[4]
م ت ۵۶ و ۹۱

***

خواجه احمد حموی :

آن جوهر اصل را عرض این دل ماست
آن‌دل که برون ز کون و کان منزل ماست
وین طرفه‌نگر که این‌سخن مشکل ماست
پیش از کن و کان چه بود آن حاصل ماست
ت ۲۹

---

۱- این بیت در دیوان سنائی بدین‌شکل ضبط شده است :
تا زمانی بی زمانه جام می بر کف نهیم  بشکنیم اندر زمانه گردش ایام را
س ۵۸۲

۲- این بیت را دیوان سنائی ندارد .

۳- این رباعی بمدها بمولانا نسبت داده‌شده‌است رجوع کنید برباعیات مولانا صفحهٔ ۸

۴- در م ت ۵۶ فقط مصراع اول آمده است .

Marfat.com

ابوسعید ابوالخیر :

مارا پس ازاین جهان جهانی دگر است  جزدوزخ وفردوس مکانی دگر است[1]
آزاده نسب زنده بجانی دگر است  وان گوهرپاکشان زکانی دگر است
ما را گویند کاین نشانی دگر است  زیرا که جزاین زبان زبانی دگر است

ت ۵ و م ت ۳۵

***

احمد غزالی

آزاده بساط مهرهٔ تقدیر است  در راه مراد خویش بی تدبیر است
آن مهره توئی و نقش دورش تمثال  گرخود همه بردیده خود تقصیر است

م ت ٦ و ٤٢

***

٤

بی عاشق وعشق حسن معشوق هباست  تا عاشق نیست ناز معشوق کجاست
درفتوی شرع اگرچه این قول خطاست  مشاطهٔ حسن یار بی صبری ماست

ل ۱۱۸

***

احمد غزالی :

ای خدا آئینهٔ روی جمالت این دل است
جان مابر گ گل است وعشق توچون بلبل است

---

۱- در م ت ۳٦ فقط بیت اول آمده است که مصراع اولش بدین شکل است :
« ما را جز از این زبان زبانی دگر است »
و در اسرار التوحید بجای « پس از » درمصراع اول « بجز » آمده است
و بیت دوم و سوم را ندارد بلکه بیت دوم بدین شکل آمده است :
قلاشی و عاشقیش سرمایهٔ ماست  قرابی و زاهدی جهانی دگر است
در کشف الاسرار نیز مصراع اول بدین شکل ضبط شده است :
« ما را بجز این زبان زبانی دگر است » و بیت سوم را ندارد .

Marfat.com

در جمال روی تو خود را به‌بینم بی وجود
پس بدین معنی مراد هر یکی خود حاصل است
در ازل موجود بودم سایهٔ مر نور تو
درابد هم شرب یکتائی که مارا منزل است
عاشقان در عالم ق و حروف ن و ط
هم نشینان خدا را این مقام اول است
گر همی خواهی بدانی کاین چه‌جایست و کجا
در درون دو جهان آنجا که شهر بابل است
از مزاد خود برون آی و مراد دوست گیر
این چنین کس پیش مجنونان نجیب و عاقل است
ور نهاد تو همی محبوب ماند زین همه
خاك بادا بر سرت کاین کار تو بس مشکل است

ت ٤٢

•••

ابوسعید ابوالخیر :

ای دریغا جان قدسی از همه پوشیده است
پس که‌دیدست روی او یانام او بشنیده است
هر که بیند حسن او اندر زمان کافر شود
ای دریغا کاین شریعت کفر ما ببریده است
کون و کان برهم‌زن و ازخود برون شو تا رسی
کاین چنین جانرا خدا ازدوجهان بگزیده‌است

ت ٣٦

Marfat.com

سنائی :

اسبی که صفیرش نزنی خوش نخورد آب

اکنون نه‌مرد کم‌ازاسب نه‌باده کم‌ازآبست

م ت ۲۱

***

سنائی :

محراب جهان جمال رخسارهٔ تست سلطان فلك اسیر و بیچارهٔ تست

شور وشروشرك و کفر وتوحید ویقین در گوشهٔ چشمهای خونخوارهٔ تست

ت ۱۹

***

در گوش توهرچه زر ومروارید است آن از رخ و چشم من فرو باریدست

م ت ۳۸

***

احمد غزالی :

تا جام جهان نمای در دست منست ازروی‌خرد چرخ برین پست منست

تا کعبهٔ نیست قبلهٔ هست منست هشیارترین خلق جهان مست منست

ل ٤۸

***

شهر و وطن ما ز عیان بیرونست وین راز نهفته از نهان بیرونست

آن بانقطه‌است ونقطه زان‌بیرونست برهر چه مثل زنی از آن بیرونست

یعنی که خدا از دوجهان بیرونست جانم زحق‌استوحق زجان بیرونست

ت ۲۵

Marfat.com

ابو سعید ابوالخیر :

چشمی دارم همه پر از صوت دوست — بادیده‌مرا خوشست چون‌دوست‌دراوست
ازدیده‌ودوست فرق کردن نه‌نکوست — یااوست‌بجای‌دیده یادیده خوداوست

ل ۱۰۶

•••

ابوالحسن خرقانی :

عنبر زلفی که ماه در چنبر اوست — شیرین‌سخنی که شهد درشکراوست
زآن چندان بارنامه‌کاندر سر اوست — فرمان ده روزگار فرمان بر اوست

م ت ۲۰

•••

سنائی :

ای‌پیك‌عاشقان گذری کن‌ببام‌دوست — بر گرد بنده وار بگرد مقام دوست
گرد سرای‌دوست طوافی کن وببین — آن بارو بارنامه و آن احتشام دوست
خواهی که‌نرخ‌مشك‌شکسته‌شود‌بچین — برزن بزلف پرشکن مشك فام‌دوست
خواهی که کاروان سلامت بود ترا — همراه‌خویش کن‌بسوی‌ماسلام‌دوست

م ت ۴۰

•••

در عالم پیر هر کجا برنائیست — عاشق‌بادا که عشق خوش سودائیست
عاشق شدن آئین چو من شیدائیست — ای‌هر که‌نه‌عاشق‌است‌اوخود رائیست

م ت ۷۸

•••

ای بوالعجب از بس که ترا بوالعجبی است
و هم همه عشاق جهان از تو غبیست

Marfat.com

مسکین دل من ضعیف و عشق تو قویست
بیچاره ضعیف کش قوی بـاید زیست
م ت ۲ ۱۰۲ و م م ۶۰ و ت ۲۰

***

فردا که برمن و تووزد باد مهر گان آنگه‌شودپدید که‌ازمادومرد کیست
ج

***

آنرا که خیالش از دل دلبر نیست زان‌خال‌وخطوزان‌لب‌چون‌شکر نیست
جان و دل من دو ابرو و زلفش برد زین واقعه جز که مشرك‌وکافر نیست
ت ۲ ۲

***

سنائی :

گرپای من از عجز طلبکار تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتارتو نیست[1]
پی زان نایم که دل خریدارتو نیست خود دیدهٔ من محرم دیدار تو نیست
م ت ۵ ۱

***

فردوسی ،

از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر ترا راه نیست
م ت ۷ ۵

***

در عشق تو از ملامتم ننگی نیست باپنجهٔ آن‌ازاین سخن جنگی نیست

---

۱ ـ درم ت ۷ فقط مصراعهای دوم بیت اول ودوم‌بصورت یك‌بیت وبشرح زیر آورده شده است :

تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست خود دیدهٔ من محرم اسرار تو نیست

Marfat.com

این شربت عاشقی همه محرم راست  نا محرم را درین قدح رنگی نیست
ل ۳۵

•••

از نفی وز اثبات برون صحرائیست  کین طایفه را در آن میان سودائیست
عاشق چو بدانجا برسد نیست شود  نه نفی و نه اثبات نه او را جائیست
ل ۱۷

•••

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت  رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت
این رنگ همه هوس بود یا پنداشت  او بی رنگست رنگ او باید داشت[1]
م ت ۹۱ و ت ۹

•••

سنائی :

با تو دل مسجد است و بی تو کنشت  بی تو دل دوزخست و با تو بهشت
ل ۱۱۹

•••

تادید هکم جان ودل و تن نگرفت  دردیده خیال دوست مسکن نگرفت
بگرفت گریبان دلم عشق کسی  کو را غم هیچ دوست دامن نگرفت
ل ٦٦

•••

و هم ارچه بالماس خرد باشد جفت  در اثر وصف تو نتواند سفت
وصاف چو از وصف تو گوید بنهفت  در وصف تو هیچگونگی داند گفت
م ت ۳۲

---

۱- این بیت در کشف الاسرار نیآمده است .

Marfat.com

سنائی :

آتش در زن ز کبریا در کویت تا ره نبرد هیچ فضولی سویت
آن روی نکو زما بپوش از مویت زیرا که بما دریغ باشد رویت
ل ۲۹

***

آن کس که نه‌عشق را شریعت دارد کافر باشد که این طبیعت دارد
هر کس که شریعت و حقیقت دارد شاهد بازی دین و طریقت دارد
ت ۴۲

***

من تیز در آن روی نیارم نگریست ترسم که ز نازکی جراحت گردد
ل ۵۸

***

شرف شفروه [1]

دعوی عشق مطلق مشنو ز نسل آدم کانجا که‌شهر عشقست انسان‌چه‌کاردارد
ل ۳۰

***

سنائی :

مردی باید ز هر دو عالم شده فرد کو درد بجای آب و نان داند خورد
م ت ۱۰۳

***

سنائی :

روزی که بود دلت ز جانان پردرد شکرانه هزار جان فدا باید کرد

---

۱ ـ درمورد چگونگی این استشهاد رجوع کنید بپاورقی صفحهٔ ۳۰ از رسالهٔ لوایح

Marfat.com

اندر سر کوی عاشقی ای سره مرد  بی‌سنگ قفای نیکوان نتوان خورد

م ت ٦٦

***

خواجه عبداله انصاری :

عاشق چو دل ازوجود خود بر گیرد  اندر دود و دامن دلبر گیرد
بالله که عجب نباشد از دلبر او  کاو را بکمال لطف در بر گیرد

ل ۸

***

شیخ بو علی :

زلف بت من هزار شور انگیزد  روزی نه که از بهر بلا بر خیزد
و انگاه که رنگ عاشقی آمیزد  دل دزدد و جان رباید و خون ریزد

ت ۲۲

***

احمد غزالی :

گر زاهد را جمال آن روی رسد  ما را بسر کوی یکی هوی رسد

ت ٤۲

***

مجدالدین طالب :

خواهم که مرا خود غم او خو باشد  گر دست دهد غمش چه نیکو باشد
هان ای دل بیدل غم او در بر گیر  تا چشم زنی خود غم او او باشد

ل ۷۳

احمد غزالی :

از دست بت شاهد جان بیجان شد  دل در طلب وصل تو بی درمان شد

او خود بخودی ز چشم ما پنهان شد  اسلام و جهود نزد ما یکسان شد

ت ۴۳

***

**احمدغزالی :**

چون آب و گل مرا مصور کردند  جانم عرض و عشق تو جوهر کردند
تقدیر و قضا قلم چو بر می کردند  عشق تو و عمر من برابر کردند

م ت ۶۰

***

**احمدغزالی :**

یارم نکند غلط شماری که کند  جوری نکند در اختیاری که کند

م م ۶۰ و م ت ۷۹

***

**شیخ اوحدالدین کرمانی :**

گفتم که پیامبری تو یا پیر  گفت او که دوئی ز راه بر گیر
امروز و پریرو دی و فردا  هر چار یکی بود تو فرد آ
چون نیك بدیدم آن نکو بود  او و من و پیر هر سه او بود

ل ۴۱

***

چون قبله بجز جمال محبوب نبود  عشق آمد ومحو کرد هر قبله که بود

ل ۲

***

**احمدغزالی :**

نی حسن ترا شرف ز بازار منست  بت را چه زیان که بت پرستش نبود

ل ۸۱

Marfat.com

تا مرد ز خود فانی مطلق نشود  اثبات بنفی او محقق نشود[1]
توحید حلول نیست تا بودن تست  ورنه بگزاف باطلی حق نشود
ل ۴۹

•••

هر زمانم جان و دل نزدیك دلبر میشود
وز جمال و حسن رویش هر دو کافر میشود
پس میان جان و دل این قالبم زحمت شده
بی تن و قالب مرادم خوش میسر میشود
ت ۳۳

•••

چندان که مرا ز حسن دلبر باید  او را ز من شکسته هم در باید
چون ناز ورا نیاز من در بایست  بس مرتبهٔ نیاز بر تر باید
ل ۱۳

•••

احمد غزالی :

گر دوست مرا بلا فرستد شاید  کاین دوست خود از بهر بلا می باید
م ت ۷

•••

ابوسعید ابوالخیر :

گوشم که بپوشم دهنما نام تو از خلق  تا نام تو کم در دهن انجمن آید
هر گه که سخن گویم کرخواهم و گرنه  اول سخنم نام تو اندر دهن آید
م ت ۱۰۶

---

۱ ــ این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است رجوع کنید برباعیات مولانا صفحهٔ ۱۲۵ وضمناً در مصراع اول بجای مرد « بنده » آمده است .

Marfat.com

گفتم که ز رخ پردهٔ عزت بردار  بسیار ببین منتظر آن دیدار
آن یار مرا گفت نفس را هشدار  دیدار قدیم است برو دیده بیار

ل ۸۹

***

احمد غزالی :

چون زرد بدید رویم آن شیرین کار  گفت او که دگر بوصلم امید مدار
زیرا که تو ضد من شدی در دیدار  تو رنگ خزان‌داری‌ومن رنگ بهار

ل ۷۵

***

گاه مستی نیست مستانه مگوی  جان ما مخراش و مخروش ای پسر
کم کن از بیداد افزونی مجوی  مردی از اینجاست خاموش ای پسر

م ت ۸۷

***

ابوسعید ابوالخیر :

گفتم که دلم گفت کبابی کم گیر  گفتم چشمم گفت سرابی کم گیر
گفتم که تنم گفت که درعالم عشق  بسیار خرابست و خرابی کم گیر

ل ۷۸

***

سنائی :

اول وآخر قرآن زچه باآمد وسین  یعنی‌اندر ره دین رهبرتان قران بس

ج

Marfat.com

سنائی :

چون تو نمودی جمال عشق بتان شد هوس

رو که از این دلبران کار تو داری و بس

ل ٦٣

•••

سنائی :

گرچه خوبی توسوی زشت بخواری منگر

کاندرین ملك چو طاوس بکار است مگس

ت ٢٢

•••

سنائی :

تو فرشته شوی ارجهد کنی از پی آنك

بر گك توتست که گشتست بتدریج اطلس

ی

•••

سنائی :

بر سین سریر سر سپاه آمد عشق  بر میم ملوك ماه شاه آمد عشق[1]

بر کاف کمال کل کلاه آمد عشق  با اینهمه یکقدم ز راه آمد عشق

---

۱- درت ۲۲ مصراع دوم و سوم مقدم ومؤخر ضبط گردیده است وضمنا مصراع دوم بیت اول و مصراع اول بیت دوم در م ت ٤٧ بجای همدیگر ضبط شده است و مصراع دوم باین شکل است « بر میم ملوك ملك ماه آمد عشق .»

Marfat.com

•••

سنائی :

جزمن بجهان نبود کس درخورعشق زان بر سرمن نهاد چرخ افسرعشق
یکباره بطبع خوش شدم چا کرعشق دارم سرآنکه سر کنم درسر عشق[1]

•••

احمد غزالی :

این کوی ملامتست و میدان هلاك وین راه مقامران بـازندهٔ پاك
مردی باید قلندر و دامن چاك تـا بر گذرد عیـار وار چالاك
بل تـا بدرند پوستینم همه پاك از بهر تو ای یار عیار نا پـاك
درعشق یگانه باش از خلق چه باك معشوق مرا و بر سر عالم خاك

م ت ۷٤

•••

احمد غزالی :

عشقی بکمال و دلربائی بجمال دل پرسخن وزبان ز گفتن شده لال
زین نا دره‌تر کجا بود هر گز حال من تشنه و پیش من بسی آب زلال

•••

بگرفت مرا ز عمر بیهوه ملال

م م ۷۷

•••

معشوق چو خورشید گزینی ایدل او بر فلك و تو بر زمینی ایدل

---

۱- در م ت ۷۲ مصراع اول این بیت بدین شرح ضبط شده است .
« یکباره شدم بطبع دل چا کر عشق »

Marfat.com

چون در بر خود وزا نه بینی ای دل  سر بر سر زانو بسی نشینی ای دل

ل ۶۹

***

احمد غزالی :

هم سنگ زمین و آسمان غم خوزدم  نی سیر شدم ند یار دیگر کرده

آهو بمثل رام شود با مردم  تومی نشوی چه کرد حیلت کرده

ل ۸۱

***

گفتم سر زلفین بتم بشمارم  تا جمله بتفصیل بدو سون آرم

موئی ز سر زلف تو ای دلدارم  یك پیچ بدو پیچید وغلط داشت شمارم

م ت ۳۴

***

ابجد عشقت چو بیاموختم  پیرهن محنت و غم دوختم

کار غمت هم ز غمت ساختم  دام غمت هم ز غم اندوختم

حاصل عشقت سه سخن بیش نیست  سوختم و ساختم و توختم

ل ۹۸

***

ابوسعید ابوالخیر :

اینجاظاهرشده‌است معدن جودو کرم  قبلهٔ ماروی دوست قبلهٔ هر کس حرم

ل ۲

Marfat.com

سنائی :

چو آمد روی بر رویم که باشم من که باشم
که آنگه خوش بوم با او که من بی خویشتن باشم
من آنگه خود کسی باشم که درمیدان حکم او
نه دل باشم نه جان باشم نه سر باشم نه تن باشم

م ت ۳۹

***

احمد غزالی :

از بس که کشیدیم ز زلف تو ستم یك موی شدیم زان دو زلفین بخم
زین بس بشگفت اگر بوم با تو بهم از زلف تو یك موی چه افزون وچه کم

م ت ۵۱

***

اسرارالتوحید :

گر تنگ شکر خرید می نتوانم باری مگس از تنگ شکر میرانم

م ت ۶۱ و ۸۲

***

امیر معزی :

گه سرو بلند حلیه پوشت خوانم گه ماه تمام باده نوشت خوانم
ارزان بخری و رایگان بفروشی ارزان خر ورایگان فروشت خوانم

م ت ۴۷

***

Marfat.com

سنائی :

یا تاج وصال دوست بر سر بنهم  یا در سر جست و جوی او سر بنهم

ل ۱۶

•••

در دیدهٔ دیده دیده می بنهادیم  و آنرا بکمال او جلا می دادیم

تا گه بسر کوی کمال افتادیم  وز دیده و دیدنی کنون آزادیم

ت ۱۵ـ م ت ۳٤و۵۹و۱۰۰

•••

سنائی :

زان یك نظر نهان که ما دزدیدیم  دور از تو هزار درد و محنت دیدیم

اندر هوست پردهٔ خود بدریدیم  تو عشوه فروختی و ما بخریدم

•••

احمد غزالی :

چون ازتو بجز عشق نجویم بجهان  هجران و وصال تومرا شد یکسان

بی عشق تو بودنم ندارد سامان  خواهی تووصال جووخواهی هجران

م م ٦۰ و ت ۲۰

•••

احمد غزالی :

عشق پوشیدستوهر گز کس ندیدستش عیان

لافهای بیهده تا کی زنند این عاشقان

هر کس از پندار خود در عشق لافی میزند

عشق ازپندار خالی وزچنین واز چنان

م ت ۸۲

Marfat.com

ابوالحسن بستی :

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان وز علت و معلول گذشتیم آسان
و ان نور سیه ز لانقط بر تر دان زان نیز گذشتتم نه‌این‌ماند ونه‌آن

م ت ۳۷ و ۳۸

***

سنائی :

کی توان از خلق متواری شدن پس در ملا
مشعله در دست و مشك اندر گریبان داشتن

م ۴۴

***

فردوسی :

چه مردی بود خیره آشوفتن بزیر اندر آورده را کوفتن

م ت ۹۵

***

سنائی :

هفت چرخ و چار طبع و پنج حس محرم نیند
خیمهٔ عشرت برون زین هفت وپنج و چار زن

م ت ۷۰

***

ابوسعید ابوالخیر :

گفتم که‌رخم بر نگ چون‌کاه مکن و احوال رخم بکام بد خواه مکن
گفتا که اگر رضای من میطلبی چون‌من کشمت دم مزن وآه‌مکن

ل ۷۷

Marfat.com

سنائی :

برسر کویت بسی کشته و مرده ولی کشته نیابد قصاص مرده نیابد کفن

م ت ۷۸

•••

سنائی :

در من نرسی تا نشوی یکتا من اندر ره عشق یا تو گنجی یا من

م ت ۷۸

•••

احمد غزالی :

سنگ از بر آبگینه شامی بر دار[۳] زیرا که دراین شهر تو باشی یا من[۲]

م ت ٦ و ۹۵

•••

احمد غزالی :

چندان ناز است زعشق تو درسرمن کاندر غلطم که عاشقی تو بر من

یا خیمه زند وصال تو در بر من یا در سر این غلط رود این سر من

ت ۳٦ و م ت ۲۰ و ۳۰

•••

امیر معزی :

ای ساربان منزل مکن جز بر دیار یار من

م م ۷۵

•••

---

۱ـ م ت ۹۵ هم این مصراع را دارد .

۲ـ کذا ـ در م ت ۹۵ مصراع اول این بیت آمده است .

Marfat.com

فردوسی :

خرد را و جانرا همی سنجد او  در اندیشهٔ سخته کی گنجد او

م ت ۹

***

یارب بستان داد من ازجان سکندر  کاو آینهٔ ساخت که‌دروی‌نگری‌تو

ل ٤٠

***

صیاد همو دانـه همو صید همو  ساقی و حریف و می و پیمانه همو

گفتم که زعشق او به بتخانه شوم  دیدم که بت و حاکم بتخانه همو

ل ۲۵

***

دیدم انـدر مـدار کار آنگـاه  سر هستی و نیستی نـاگـاه

بود مـا را یقین که عاشق را  نیستی منـزلست و هستی راه

نیست جز نیستی ره عـاشق  ناگه هستی بیـامد از درگـاه

در شهادت ببین کزین معنی  لانخست آمـد آنگـه الا الله

ل ٦٠

***

یوسف عامری ،

در راه یگانگی چد طاعت چه گناه  بر کنگرهٔ عرش چه‌خورشید چه ماه

در کوی خرابات‌چه‌درویش چه شاه  رخسار قلندری چه روشن چه سیاه

ت ۳۵

***

احمد غزالی :

در عشق ملامتی و رسوائی به  کافر شدن و گبری و ترسائی به

Marfat.com

پیش همه عـاقلی و زعنائی به  اندر ره او شیوهٔ سودائی بـه

ت ۵۰

•••

ای بخرابـات شده کم ز ده  خورده می پنج و شش و دم زده
خواسته داو دو سه ز خم حرام  بـر همه ذریـت آدم ز ده
گوئی این دود دل ریش منست  خیمه بر آن عارض خرم ز ده

م ت ۳۸ و ۳۷

•••

سنائی :

چون در آمـد وصـال را حاله  محو شد گفت و گوی دلاله

ل ۱۷

•••

ابوسعید ابوالخیر :

گفتم که کرائی تو بدین زیبائی  ای خالق ما که سروری و مولائی
گفتا که چنین سخن چرا میگوئی  من خود خودرا که خود منم یکتائی
عاشق نبود هر آنکه دارد رائی  عاشق آنست که عاشقست یکجائی

ت ۳۳

•••

گر می دو هزار رطل بر پیمائی  تا می نخوری نباشدت شیدائی

م ت ۶۱

•••

جو بر گیری از کوه تنهی بجای  سر انجام کوه اندر آید ز پای

م ت ۵۴

Marfat.com

ابوسعید ابوالخیر :

زلفت سیه‌است مشک را کان گشتی  از بس که بگفتی صنما آن گشتی
م ت ۹۵

***

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی  گرد فلك خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابر جان گشتی  ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی
م ت ۸۱

***

احمد غزالی :

در خواب من از خیال تو خشنودم  آه ارنه عنایت خیالت بودی
م ت ۷

***

خواجه ابوعلی سرخسی :

در آی با من یارا بکار اگر یاری  و گرنه رو بسلامت که برسرکاری
نه‌همرهی تومرا راه‌خویش گیروبرو  ترا سلامت باد و مرا نگونساری[۲]
مرا بخانه خمار بر بدو بسپار  نگر مرا بغم روزگار نسپاری
نبید چند مرا ده برای مستی را  که‌سیر گشتم‌ازاین‌زیر کی‌وهشیاری
ت ۸ و م ت ۹۸

***

عنصری :

آهوی بزمی تو با کبر پلنگانت چکار
آهوان را کی رسد کبر پلنگ بربری[۳]
م ت ۷۹

---

۱- مصراع اول این بیت در اسرار التوحید بدین شکل ضبط شده است .
«زلفت پیسه است ومشك را کان گشتی»
۲- این بیت در م ت ۱۰۵ و ۱۰۶ تنها آمده است .
۳ - در دیوان رودکی این بیت به عنصری نسبت داده است رجوع کنید بصفحهٔ ۶۳۱

Marfat.com

گر شیر شوی ز دست ما جان نبری تا آنچه بگفتهٔ بپایان نبری

م م ٦٦

•••

هرجا که روی دو گاو کارند و خری خواهی تو بمرو باش وخواهی بهری

م ت ۱۱٦

•••

رودکی :

بانگ جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

دشت آمو با درشتی ریگ او زیر پایم پرنیان آید همی

رود جیحون از نشاط روی یار خنک را تا در میان آید همی

م ت ۵۸

•••

مستك شدهٔ مرا نمیدانی هی یارانت کی بودند و کجاخوردی می

م ت ۸۷

•••

اسب هر اواسعه زه داری [۲] این بوهانه کرد خو را در نکنی [۲]

م ت ۱۰۰

•••

سنائی :

امامت گر ز کبروحرص وبخل و کین برون ناید

بدوزخ دانش از معنی گرش در گلستان بینی

---

۱ـ در اسرار التوحید مصراع‌های این بیت مقدم و مؤخر ضبط شده است .

۲ـ کذا . این بیت را لهجهٔ فهلوی ذکر نموده است .

Marfat.com

اگر چه طیلسان دارد مشو غره که این آنجا
یکی طوقیست از آتش تو آن می طیلسان بینی
م ت ٤٧

•••

سنائی :

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی[1]
م ت ۱۳

•••

افکند دلم رخت بمنزلگاهی کانجا نبرند صد دلیران راهی[2]
چون من دو هزار عاشق اندر ماهی می کشته شود که بر نیاید آهی
ت ۱۷ و مت ۱۰۵ و۱۰۷

•••

چون در حرم عشق در آئی اول زان پیش که پا درو نهی سر بنهی
ل ۲۷

•••

ویم آن روح که ریمت نوینم[3] و نز آن روح که دیمم بمنائی[3]
م ت ۸۳



۱- مصراع اول اینست : « دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی »
رجوع کنید بدیوان سنائی ص ۵۲۵
۲- در کشف الاسرار وم ت ۱۰۵ و۱۰٦ و ۱۱۲ این بیت نیامده است.
۳- کذا - این بیت را لهجهٔ رازی ذکر کرده است .

يرمون بالخطب الطوال و تارةً وحىَ الملاحظِ خيفة الرقباءِ

م ت ٦٢

•••

حسين بن منصور حلاج :

القاه فى اليم مكتوفاً فقال له اياك اياك ان تبتلّ بالماءِ

م ت ٣٩ و ٩٥ و ١٠٣

•••

فلو نُقلت فى البحر والبحرُ مالحٌ لاصبح ماءُ البحر من ِالفها عذبا

م ت ٥٧ و ٨٦

•••

اشاعوا لنا فى الحىّ اشنع قصةٍ و كانوا لنا ِسلما فصاروا لناحربا

ش ٣٦

•••

ابن المعتز :

تجول خلا خيلُ النساءِ و لا ارى لرملةَ خلخالا يجول و لا ُقلبِ

ُاحب بنى القوام طرّا لحبها و من اجلها احببتُ اخوالها َكلبِ

م ت ٨٦

•••

تخيرتُ من نعمانَ عود ًا َاراِ كه بهندٍ و لكن من يبلغه هـ

م ت ١٠

Marfat.com

رجل من بنی الحارث :

منیً ان تکن حقا تکن احسنَ المنی  وِ الا فقد عشنا بها زمنا رغدا [1]

ز ۱۳۱ و م ت ۱۳٤

•••

ابن ابی ملیکه :

اذا انت لم تعشق ولم تدرما الهوی [2]  فکن حجرا من یابس الصخر جامدا

م ت ۱۰٦

•••

مجنون عامری :

اُقبل ذا الجدارَ وذا الجدارا

م ت ۱۲

•••

مجنون عامری :

احب لحبها تلعاتِ نجدٍ  وُ ما شغفی بها لولا هواها [3]

و ما حبُ الدیارِ شغفن قلبی  و لکن حبُ من سکن الدیارا

م ت ۱۲ و ۸٦ و ت ۲۵

•••

مجنون عامری :

احب لحب العامریة عصبةً  یودّونَ لواُسقیَ السهامَ المقشیا

م ت ۸٦

•••

---

۱ — در محاضرات این بیت بشخصی از بنی حارث نسبت داده شده است رجوع کنید به ص ۲۱٦

۲ — در محاضرات جزء ثانی ص ۱۸ در این مصراع عوض کلمه عشق « تطرب » آمده است .

۳ — این بیت را م ت ۲۱ ندارد .

احمد ابن سعید :

نتساقی الریقَ فیما بیننا  زا امات القطا زغب القطا [1]

م ت ۲۲

•••

عمر بن ابی ربیعه :

و جدّكِ لو شیئٌ اتا نا رسوُله  سواك و لكن لم نجد لك مدفعا

م ت ۲۰

•••

فلو قطعتنی فی الحب اِربا  لما حنَّ الفؤادُ الی سِواکا

م ت ۲۰

•••

الموسوی :

اذا انا لم ارکبْ الیها مخاطرا  و اُعظمَ قتارٌ دونها و قتالا

فهذا حسامی لم ارق دنامه [2]  مضا [2] و هذا راهلی لد طالا

ز ۱۳۰

•••

متنبی :

فمن یلك ذا فم مرّ مریض  یجد مرّاً به ماء الزلالا

م ت ٦٧

•••

و افیٰ کتابَك و هو محتقب  حِلما هززن معاطفی جذلا

فالروضُ ذابَ للحظه حسدا  و الورد ذاب للفظه خجلا

و ملأت منه مسامعی فقرا  حتی ملأتُ سطوره قبلا

م ت ٦١ و ١٠١

---

۱ - این بیت در م ت ۲۲ بشکل مغلوطی ضبط گردیده است وضبط دیوان المعانی نیز بشرح مذکور است رجوع کنید بدیوان مزبور جلد ۱ ص ۲٤٤

۲ - کذا

Marfat.com

متى ازددْتُ تقصيرا يزدنى تفضلا كانىَ بالتقصير َاستوجِبُ الفضلا

م ت ٧

***

الموسوى :

غرست غرو سا كنت ارجو لحاقها و آ ُملُ يوما ان تطيب َجناُتها

فان اثمرَت لى ُغرَّها كنت اِملاً و لاذنب لى ان حنظلتْ نخلاُتها

ش ٥٦

***

و كنت اذا ماز ُرتُ ليلى ترقعتْ فقد زا بنى منها الغداةَ ُسفورُها

م ت ٨٠

***

ابن المعتز :

و َخمارةٌ من بنات المجوس ترى الزِق فى بيتها سائلا

و زّنا لها ذهباً جامداً فكالت لنا ذهبا سايلا

م ت ٦٢

***

اذا ما ظمئت الى ريقه جعلت المدامةَ منه بديلا

و ليس المدامةُ من ريقه و لكن ُاعلل ُ قلباً عليلا

م ت ١٢

***

بحترى :

حجبوها عن الرياحِ لاّنى قلتُ للريحِ بلغيها السلاما

لو رضوا بالحجاب هان و لكن منعوها يوم الرياح الكلاما

م ت ٤٠

شاه شجاع :

رایت سرورَ قلبی فی منامی  فاحببت التنعسَ و المناما

ل ۷۱

•••

عمر بن ابی ربیعه :

اتانی هواها قبل ان اَعرف الهوی  فصادف قلبی خالیا فتمکنا[۱]

ل ۲و۱۳و۱۲۷

•••

اما الخیامُ فانها کخیامهم  واری نساء الحی غیر نسائها

م ت ۵۰

•••

اُحبُ عبادَ اللهِ ما بین منعجٍ  و حرّةَ لیلی ان تصوبَ سحاُبها[۲]

بلاد تلقتنی بهن قوابلی[۳]  و اول ارض مس جلدی تراُبها

ش ۲۹

•••

جاریةٌ تُسفرُ عن دارها  یمشی الهوینا مایلاً خِمارُها

م ت ۳۸

•••

---

۱- در عیون الاخبار جلد ۳ صفحهٔ ۹ بجای « قلبی خالیا » در مصراع دوم « قلبا فارغا » آمده است .

۲- این مصراع در محاضرات الادباء جزء ثانی صفحهٔ ۲۷۶ بدین شکل ضبط گردیده است : « الی و سلمی ان تصوب سحابها »

۳- در محاضرات کلمهٔ قوابلی « تمائمی » ضبط گردیده است .

Marfat.com

هل تطمسون من السماءِ نجومها  باكُفكُم ام تسترون هلالَها
فدعوا الاسودَ خوادرا فی غیلها  لا تولغنّ دماءَکم اشبالَها
ش ۳۷

***

ان یحسدونی فانی غیرُ لائمهم  قبلی من الناس اهلُ الفضل قدُحسدوا
ش ٦٥

***

فاطمه علیهاالسلام :

صُبتْ علیّ مصائبٌ لوانها  صبت علی الایامِ عُدْنَ لیالیا
ش ٥٥

***

انزل بمنزل زینبٍ و رَبابٍ  وارتع فهذا مربع الاحباب
ز ۱۲٦ و م ت ۳٦

***

حسن بن علی :

احب لحبها و تدا جمیعا  و مثله کلها و هذ الذباب[1]
و اَخوالاً لها من ال لائم  احبهم و طرَّ بنی حُبابٍ
م ت ۸٦

***

اذا ذهب العتابُ فلیس ودٌ  و یبقی الوُدّ مابقیَ العتابُ
م ت ۱۱۹ و م م ٥۹

***

متنبی :

ترکنا لاطراف القنا کل لذةٍ  فلیس لنا الا بهن لُغابُ

---

۱ ـ کذا

فغيرُ فـؤادی للغوانی رميةٌ و غيرُ بنـانی للزجـاج ركابُ

ز ۱۳۰

***

مجنون عامری :

احب لحبهـا السودانَ حتی احب لحبهـا سودَ الكلابِ

م ت ۸۶

***

قیس بن الخطیم :

تراءَتْ[1] لنا كالشمس تحت غمامةٍ بدا حاجبٌ منها و ضنتْ بحاجب

م ت ۳۸

***

ابن المعتز :

لمّـا رأيتُ الدمعَ يفضحنی و يزيدُنی كرباً علی كربِ

الـقيتُ غيـرك فـی ظنونهـمِ فسترتُ وجدَ الحب بـالحب

م ت ۶۱

***

جاحظ :

اربٌ يبول الثعلبـانِ بـراسه لقد ذلّ من بالتْ عليهِ الثعالب[2]

م ت ۱۰۵

***

و ليس بعـارٍ ان يُسبّ مسودٌ و يُحسدَ والمحسودُ فی موضع القطبِ

ش ۳۸

***

---

۱ـ در دیوان المعانی جزء اول ص۲۲۹ عوض این کلمه « تبدّت » آمده‌است .

۲ـ این بیت در قاموس صفحهٔ ۱۸ به‌غاوی بن عبدالعزی نسبت داده شده‌است،

Marfat.com

منصور فقیه :

الا قل لمن بات لی حاسدا اتدری علی من اسأتَ الادبَ
اسأتَ علی الله فی حکمه اذا انت لم ترضَ لی ما وهبَ
فجا زاك عنه بـاَنْ زادنی و سدَّ علیك طریقَ الطلبِ
ش ۳۸

***

قیس بن الملوّح :

فلوانّ ما بی بالحصی فلق الحصی و بالریح لم یُسمعْ لهنّ هُبوبُ
و کم سترتْ وجهاعلی الناس زینبُ و مِن این للوجه الملیح ذنوبُ[1]
م ت ۱۷ و۵۱ و ۵۹ و ۶۱ و ۶۲ و ۷۷

***

و من یسئلِ الصعلوكَ این المذاهبُ
م ت ۱۰۳

***

ام فروه :

و مـا ماءُ مزنٍ ایُّ ماءٍ تقوُله تَحدّرُ من عسرٍ طِوالِ الذّوایبِ
بمنعرجِ او بطنِ وادٍ لحدَّبتْ علیه الریاحُ الصیفِ من کل جانبِ
نقی نسیم الریح القذی عن مثوبة[2] فما ان بـه عتب بصـاره لعایب[2]
بـا ْطیبَ ممنَ یقصرُ الطرُف دونهُ تقی اللهَ و استحیا بعض العرائبِ[2]
م ت ۶۲

***

۱ — در م ت ۵۱ و ۶۱ و ۵۹ و ۶۲ و ۷۷ تنها مصراع اول و در م ت ۱۷ تنها مصراع دوم آمده است .
۲ ـ کذا

Marfat.com

•

فرزدق :

و رکبٌ کان الریحَ تطلبُ عندهم لها تِرةً من جذبِها بالعصائبِ
اذا اِنسوا ناراً یقولون لیتها و قد حضرَتْ ایدیهمُ نارُ غالبِ

م ت ۶۲

•••

قیس بن الملوح :

احقاً عبادَ اللهِ اَنْ لستُ صادرا ولا وارداً الا علی رقیبٌ[1]

ش ۳۵

•••

سیغنی اللهُ عن بقراتِ عوفٍ و یأتی اللهُ باللبنِ الحلیبِ

م ت ۹۵

•••

ما کنتُ اعلمُ ما مقدارُ وصلکمُ حتی هجرْتم وبعضُ الهَجرِ تأدیبٌ

م ت ۲۴ و ۱۰۷

•••

امرؤالقیس :

اجارَتنا اِنَّ المزارَ قریبٌ و انّی مقیمٌ ما اقامَ عسیبٌ
اجارتنا اِنّا غریبانِ هاهُنا و کلُ غریبٍ للغریبِ نسیبٌ
فانْ تَصلینا فالمودةُ بیننا و اِنْ تَهجرینا فالغریبُ غریبُ

ش ۲۷

•••

---

۱ ـ در دیوان قیس بن الملوح دو کلمهٔ صادراً و وارداً بجای همدیگر ضبط گردیده است

Marfat.com

ام عبدالرحمن :

و قد َبخلتْ حتی لو َانی سألتها  َقذَی العین ِمن ضاحی الشراب ِلضنّت ِ

م ت ٤٠

***

َسقوْنی و قالوا لا ُتغنّ ِ ولو سقوْا  جبال َشروْی ما ُسقیت ُ لغنّت ِ

ش ٦١ ـ م ت ٩٠

***

لعمرك ما تدری ُهنیدة ُ انّنی  صدیق ٌ لها یصفی المود َة َ صالح ٌ

و لکننی عمر ُتك الله َ یا فتی  بآیة ِ ما قالت ُهنید َة ُ رائح ٌ

و آیة ِ ما قالتْ لهن عشیة ً  و فی السرّ ُحرّات ُ الوجوه ِ َملایح ُ

م ت ٤٠

***

و کدت اطیر من شوقی الیکم  و کیف یطیر مقوص ُ الجناح ِ

م ت ٦

***

حسین بن منصور حلاج .

کفرت بدین الله و الکفر واجب ٌ  لدیّ و عند المسلمین َ قبیح ٌ

ت ٣٣

***

انظر الی ناقتی فی ساحة ِ الوا ُدی  ضعیفة ً للسُّری تحت َ ابن ِ َصیاد ٍ

م ت ١٠٢

Marfat.com

دعبل :

و اِنّی لعبدُ الضیفِ مادام ثاویاً  و مـا فیَّ الاتلك من شیمةِ العبدِ

م ت ۱۲۶

***

ابوالعتاهیه :

و فی کل شیئیٍ لـه آیةٌ  تـدلّ علـی انّـه واحـدٌ[۲]

ی

***

ابو تمام :

اِعذِرحسودك فیما قدْ خُصصتَ به  انّ العلی حسنٌ فی مِثلها الحسدُ

ش ۳۹

***

متنبی :

وحید من الخلاّن فی کل بلدة  اذا عظم المطلوبُ قلّ المساعدُ

ل ۶۹ و ۱۰۴

***

تلومُ علی تَرك الغنی بـاهلیة  طوَی الدهرُ عنها کل طرف وتالد

م ت ۴۱

***

---

۱ـ در عیون الاخبار عوض مادام ثاویا در مصراع اول « من غیر ذلة » ضبط گردیده است . و در الشعراء الجاهلیون این بیت به حاتم نسبت داده شده است .

۲ـ در الوسیط ص ۲۶۲ این بیت ذیل ترجمهٔ حال ابوالعتاهیه ضبط و باو نسبت داده شده است .

نوری :

الوجد يطربُ من فی الوجد راحتهُ و الوجد عند وجود الحق مفقودُ
قدكان يُطربُنی وجدی فغيبنی عن رؤية الوجد مافی الوجد موجودُ
ل ٦و٦٢

***

ابوتمام :

و اذا ارادَ اللهُ نشرَ فضيلةٍ طُويتْ اتاحَ لها لسانَ حسودِ
ل ٤٠

***

اِجلْ عينيك فی عينی تراها مُشرَّبةً نَدی وردِ الخدودِ
و خذ سمعی اليك فان فيه بقايا من حديثٍ كالعقود
م ت ٩٦

***

قيس بن الملوح :

كاهلِ النارِ اذ نضجتْ جلودُ اعيدت للشقاءِ لهم جلودُ
ل ١٠٧

***

فلو اَتی[1] و قلبیَ من حديدٍ لذابَ علی صلابتهِ الحديدِ
ش ٣٠

***

خلق اللهُ للحروبِ رجالاً و رجالاً لتصعدَ و مريدُ[1]
م ت ٤١

---

١- كذا

ابوتمام .

و من یرجُ معروفَ البعیدِ فانما  یدی عوّلتْ فی النائباتِ علی یدی

ش ٥٦

•••

انّ آثارَنا تدلُّ علینا  فانظروا بعدَنا الی الآثارِ

ی

•••

سوف تری اذَا انْجلیَ الغبارُ  افرسٌ تحتك ام حمارٌ

م ت ۳۰

•••

وفتیانُ صدقٍ یصدُرون عن الوَغا  و ایدی المنایا دامیاتٌ الا ظافرِ

و حاجتهم اِحدَی اثنتینِ من العلی  صدورُ العوالی او فروعُ المنابرِ

م ت ٤١

•••

صفراءُ لو نظرتْ یوماً الی حجرٍ  لاثّرتْ سقماً فی ذلك الحجرِ

م ت ٥٧

•••

سَقی اللهُ ایامَنا باللوی  و ایّامَنا بذی الاثْخرِ

٥٩٢٢

•••

عمر بن ابی ربیعه :

اذاجئتَ فامْنحْ طرفَ عینیكَ غیرَنا  لكیْ یحسبوا انّ الهوی حیثُ تنظرُ

م ت ٦١ و ١٠٢

•••

علیّ نحتُ القوافی من مقاطعها  و ما علیّ اذا لم تفهم البقرُ

ر ١٤٣

•••

كلُّ ایاتِ ربنا محكماتٌ  لا یُمارَی فیهن الا الكفورُ

م ت ٣٦

---

۱- این مصراع در فتوحات بدین شکل ضبط شده‌است « سوف تری الجبار اذتجلی» ص ۳۱۲

ابو نواس :

الافاسْقنی خمراً وقل لی هی الخمرُ و لاتسقنی سرّاً اذا امکنَ الجهرُ

ل ١٢٥

***

ابافراس :

تهونُ علینا فی المعالی نفوسُنا ومن یَخطبِ الحسناءَلم یُغلهِ المهرُ

م ت ٤١

***

لولا الثریدان هلکنا بالضمُ ثریدُ لیلٍ و ثریدٌ بالنهرِ

م ت ٤١

***

اذا ما اصبنا کلَ یومٍ مدیقةً و خمس نهران صغار کوانزُ

ونحن ملوکُ الناس شرقا ومغربا ونحن اسودُ الناس عندَ الهزاهزِ

و کم مُتمنٍّ عیشاً لایناله و لو نالهُ اضحی به جدَّ فائزِ

***

کلامی لک تقدیسٌ وذکری لک تهویسٌ فمن آدمٌ لولائی ومن فی البین ابلیسُ

م ت ٧٧

***

اذا خدمتَ الملوکَ فالْبَسْ من التوقّی اعزَّ ملبسِ

و اُدْخلْ اذا ما دخلتَ اعمی و اخرجْ اذا ما خرجتَ اخرسَ

م ت ٨٨ و ٩٨

***

اِعصِ العواذلَ و ارمِ اللیلَ عن عرضٍ

م ت ٢٣

---

١ ـ کذا

ابی العلاء :

نبیٌ من الغربان لیس علی شرعٍ  یُخبرُنا انّ الشعوبَ الی الصدْعِ

م ت ٤٦

•••

الاصمعی :

هنیئاً لا ربـاب النعیمِ نعیمهم  و للبائسِ المسکینِ ما یتجرّعُ

م ت ٤٠

•••

بشار :

وَ ابْثثتُ عمروأبعثَ مافی‌جوانحی  و جرّعتهُ من مرّ ما اتجرع

و لابد من شکوی الی ذی حفیظةٍ  اذا جعلتْ اسرارُ نفسٍ تطلعُ

ش ۲۷

•••

عمرو بن معدیکرب :

اذا لـم تستطع شیئاً فدعه  و جاوزه الی ما تستطیع[1]

ز ۱۹۲

•••

ان المحب لمن یحبُ مطیعُ

م ت ۱۱۳

•••

---

۱ــ این بیت در الوسیط ذیل ترجمهٔ حال عمرو بن معدیکرب ضبط و باو نسبت داده شده است و در حماسهٔ بحتری با آنکـه در صفحهٔ ۲۳٦ فاعل آن عمرو بن معدیکرب ذکر شده است مع الوصف درصفحهٔ ۲۳۷ ضمن دو بیت دیگر باین هرمة منسوب شده است .

Marfat.com

و اذا الحبیبُ اَتی بذنبٍ واحدٍ  جاءَت محاسنهُ بالفِ شفیعٍ
م ت ٤٥و١١٨

***

جنید :

علم التصوفِ علمٌ لیس یعرُفه  الا اَخو فطنةٍ بالفهم موصوفِ
و لیس یَعرُفه من لیس یشهدُه  و کیف یشهدُ ضوءَ الشمس مکفوفٌ
ل ٤٤

***

این من یَجزی عنه جزاء  و به عندی عزُّ الامراء
م ت ١٠٣

***

متنبی :

تغیرَ حالی و اللیالی بحالها  و شِبتُ وما شابَ الزمانُ الغرانقُ
م ت ١٠٤

***

لقد ذلَّ حتی کاد یرْحمهُ العدی  و ما الحبُّ یا لمیاءُ الا کذلکِ
م ت ١٠٨

***

تُدعی غلامی ظاهراً  و اکون فی سری غلاَمک
ل ٥و٩٢و١٢٨

***

علی علیه السلام :

اُشدُدْ حیازیمک للموتِ  فان الموتَ لاقیکا
و لاَتجزعْ من الموتِ  اذا حلَّ بوادیکا
ل ٣٣

Marfat.com

النـاس فـى غفـلاتهـم و الدبُّ يرْقص فى الجبلِ

م ت ٤٤ و ٧٤

•••

ليس التكحلُ فى العينين كالكحل

م ت٥٩

•••

متنبى :

و اذا اتتك مذمتى من ناقصٍ فهى الشهادةُ لى بانّى فاضلُ

ل ٦٦

•••

ابوتمام :

ما اقبلتْ اوجهُ اللذاتِ سافرةً مذْ ادْبرتْ باللوى اياُمنا الاُوَلُ

ش ٢٦

•••

كفى حزنا انى مقيم ببلدةٍ و انت باخرى ما اليك وصولُ

اذا لم يكن بينى و بينك مرسِلٌ فريحُ الصبا منى اليك رسولُ

م م ٦٠

•••

لك المرْباعُ منها و الصفايا وحكمك و النشيطةُ و الفضولُ

م ت ١٦

•••

تعرّضَ البرقُ نجدياً فقلت له يا ايها البرقُ انّى عنك مشغولُ

م ت ١١٨و ل ١٦

Marfat.com

ابو تمام طائی :

اکابرَنا عطفاً علینا فاننا بنا ظمأٌ بَرْحٌ و انتم مَناهِلُ
ش ۳۱

•••

یومُ الِفراق من القیامةِ اهولُ و الموتُ من فَقدِ الاحبةِ اسهلُ
ل ٦٦

•••

وان تک فاٰتتک العلی اِبنَ وَیْسقٍ فدعها و لکن لا تَفتک الوسائلُ
م ت ٤٤

•••

ابو تمام :

هیهاتَ لایأتی الزمانُ بمثله ان الزمانَ بمثله لبخیلُ
ش ۷۱

•••

اصیل الخزاعی :

الا لیت شعری هل ابیتنَّ لیلةً بوادٍ و حوْلی اِذْخِرٌ و جلیلُ
و هل اِردَنْ یوماً میاهَ مَجنةٍ و هل یبدُوَنْ لی شامةٌ و طَفیلُ
ش ۲۹

•••

عجباً للمحب کیف ینامُ کلُ نومٍ علی المحب حرامٌ
ل ۷۰

•••

لیت الریاحَ تحیئنا بکلامهم و تجیئهم منا برَجْع کلامٍ
م ت ٤٠

Marfat.com

ابونواس :

و اذا المطیُّ بنا بلغن محمداً  فظهورهن علی الرجال حرامُ
قربننامن خیر مَنْ وَطِیءَ الثری[1]  فلها علینا حرمةٌ و ذمامُ

ز ۱۳۱

•••

شاه شجاع :

رایت سرورَ قلبی فی منامی  فاحییتُ التنعسَ و المنا ما

ل ۷۱

•••

اُیخبرَنا اُبنُ کبشةَ ان سنحیی  و کیف حیوةُ اصداءٍ و هامِ

و اذا الریاحُ یجیئنا بکلامهم  و یجیئهم منا برجع سلامِ

برسائلَ یمرضننا و وسائلٍ  یشفینننا من غُلة و هیام

ش ۲۶ و م ت ۴۰

•••

لشتانَ ما بین الیزیدین فی الندی  یزید سلیم و الاغرّ ابن حاتم

م ت ۶۲ و ۷۵

•••

خدمَ العلی فخدْمندُ و هی التی  لا تخدم الاقوام ما لم تُخدم

م ت ۴۷

•••

ابوتمام :

ما هذهِ القربیَ التی لاُنتقی  ما هذه الرَحمُ التی لاُترحمُ

ش ۷۵

---

۱- در الوساطه ص ۳۰۲ عوض این کلمه « الحصی » ضبط گردیده است .

Marfat.com

متنبی :

على قدرِ اهلِ العزمِ تأتی العزایمُ و تأتی على قدرِ الكرامِ المكارمُ

م ت ٥٥

•••

متنبی :

اذا رأيتَ نُيوبَ اللیثِ بارزةً فلا تَظنّنّ ان اللیثَ يبتسمُ

م ت ٣٧ و ٣٨

•••

اِنّ شئتِ جودی وان شئتِ فامْتنعی كلاُهما منكِ منسوبٌ الى الكرمِ

م ت ٣٨

•••

متنبی :

انامُ ملءَ جُفونی عن شواردِها وَيسهرُ الخلقُ جرّاها و يختصمُ

ش ٦٣

•••

الشافعی :

فمن منحَ الجهالَ علما اضاعهُ و من منعَ المستوجبينَ فقد ظلمَ

ى

•••

اَشارَ بطرف العين خيفةَ اهلها فالفيتُ ان الطرفَ قد قال مرحباً

و اهلا و سهلا بالحبيب المتيمِ اِشارةَ مذعورٍ و لم يتكلم

م ت ١٢٣

•••

---

١ ـ كذا

Marfat.com

الصاحب :

و قائلةٍ لِمْ عرْتكَ الهمومُ و امرك ممتثلٌ فى الامم
فقلتُ دعينى على عفتى فان الهموم بقدرِ الهمم

م ت ١٠٢

•••

اجدُ الملامةَ فى هواكَ لذيذةً حباً لذكرك فليلمنى الـلوَّم

م ت ٨٦

•••

اما و المجد يريد بالجود و الكرم
لادرعنّ عن متنع الحرب بين العرب والعجم[1]
يحب الدهر يهوى ان يكون الدهر من خدم[1]
و فى سرى يدى عنان قطا على القسم[1]
و فى عنا هما غضب به اتوى على اليهم[1]
فاما ان يود الناس طرا او يرادهم[1]

م ت ٤١

•••

همدانى :

يقول سليمى لاتعرّضْ لتلفه[1] و كيلك من كيل العصاليد نايمُ

م ت ٤١

---

١ ـ كذا

Marfat.com

شتان ما وجدی و وجد حمامة تبدی الصبابة فی الحنین و اکتم
و لقد بکیت فلو رایت مدامعی لعلمت ای الباکین متیم
م ت۲۱

•••

اسجناً و قیداً و اشتیاقاً و غربةً و نأی حبیبٍ انّ ذا لعظیم
ش ۲۵

•••

متنبی :

و کم من عائب قولا صحیحا و آفته من الفهم السقیم
ش۶۳ و م ت ۲۷ و۱۰۳

•••

سلمان :

ابی الاسلامُ لا ابَ لی سِواه اذا فخروا بقیسٍ او تمیم
م ت ۵۰

•••

طهمان بن عمرو :

الا حبذا و اللهِ لو تُعلمانه ظلا لکما یا ایها العلمان
و ماءَ کما العذْبَ الذی لوَشرْبته و بی صالِبُ الحمی اذاً لشفانی
فانیَّ و العبسیُّ فی ارض مَذْحِجٍ غریبانِ شتیَ الدارِ مُصطحبانِ
فمن یر مُمسانا و مُلقی رحالِنا من الناس یعلمْ اننا سبعانِ
و ما کان غضُّ الطرفِ منّا سجیةً و لکننا فی مَذْحِجٍ غربانِ
ش ۲۷

Marfat.com

فاعمل بما تعلم فما لك بالذی  لا تستطیع من الامور یدانِ
م ت ۹۰ و ۹۳

•••

الفرزدق :

مـا ضر تغلبَ وائلٍ اهجوْتها  ام بُلتَ حیث تناطحَ البحرانِ
ش ٤٤

•••

هوا ناقتی خلفی و قدامی الهوی  و انی و ایـاهـا لمختلفـانِ
اذا النفسُ لم تشره الی‌طلب العلی  فذلك مـا الانسانُ بل حیوانُ
ی

•••

احمد بن حنبل :

لك من قلبیَ المکانُ المصونُ  کل عُتبٍ علیّ فیك یهونُ
ش ٤٦

•••

علی علیه السلام :

اذا هبت ریاحُك فاغتنمها  فان لکل خافقة سکونا[1]
م ت ١٦

•••

حسین بن منصور حلاج :

اهـا انا انت ام هذا الهینِ  حاشای حاشای من اِثبات اثنینِ

---

۱ــ مصراع دوم این بیت در دیوان علی بن ابیطالب بدین شکل ضبط شده است : « فعقبی کل خافقة سکون »

هویتی لك فی ولایتی ابـدا[1] کل علی الکل تلبیس بوجهین[2]
فاین ذاُتك عنی حیث کنت اری فقد تبین ذاتی حیث لابینُ
و نورُ وجهك معقود بناظرتی فی ناظر القلب ام فی ناظر العین
بینی و بینك انیٌ ینازعنی فارفع بلطفك انیِّ من البین[3]
ت ۳۸

•••

تراضینا بقسم الله فینا و لتعلمنْ نباه بعد حینِ
م ت ۷٤

•••

ابی نواس :

حیوة ثم موت ثم بعث حدیث خرافة یا امَّ عمروِ
م ت ٤٦

•••

فما خیرُ من لاینفعُ الاهلَ عیشه و ان ماتَ لم یجزع علیه اقارِبُه
ز ۱۳۲

•••

ما ناله الا الذی هو اهله من غابَ عن بلد و فیه حبیبهُ
م ت ٦۱

•••

ظهرْتَ لمن افنیتَ بعدَ بقائه فکان بلا کونٍ لانك کنته
م ت ۲۹

•••

---

۱ ـ کذا

۲ـ این مصراع در م ت ۷۷ آمده است .

۳ـ در شکوی فقط این بیت آمده است وحسین بن منصور درطواسین صفحهٔ ۱٦۲ نیز این بیت را تنها استعمال نموده است .

Marfat.com

لقد ضربونی فی هوی ام جعفرٍ بکل عصاً حتی رُمیتُ بمغرفةٍ

ش ۳۹

•••

متنبی :

لاتشترِ العبدَ الا و العصا معه [1]

م ت ۱۱۹

•••

و انزلنی طولُ النوی دارَ غربةٍ اذا شئت لاقیتُ امراءَ لا اُشاکله

فحامقته [2] حتی یقال سجیةٌ و لو کان ذا عقلٍ لکنت اُعاقله

ش ۲۶

•••

ابو تمام :

تعوّدَ بسط الکف حتی لو انه ثناها لقبضٍ لم تُطعه اناملهُ [3]

م ت ۳۳

•••

خذوا بدمی ذات الوشاحِ فانّنی رأیت بعینی فی انامِلها دمی

م ت ۳۹

•••

---

۱ـ مصراع دوم اینست : « ان العبد لانجاش منا کبه »

۲ـ در محاضرات جلد۱ صفحهٔ ٥ عوض این کلمه « احامقه » ضبط گردیده است .

۳ـ در الوساطه صفحهٔ ۲۱٦ و در الوسیط صفحهٔ ۲٤۹ عوض کلمهٔ تطعه « تجبه » ضبط گردیده است و همچنین در دیوان المعانی جزء اول صفحهٔ ۲٥ عوض ثناها لقبض « اراد انقباضا » آمده است .

بشار :

لقد اسمعت لو ناديت حياً [1] و لكن لاحيوة لمن تنادى

م ت ١٢

•••

بالقادسية قتيةٌ ما ان يرون العار عارا

لامسلمون و لامجوس و لايهود و لانصارى

م ت ٣٧ و ٣٨ و ٤١ و ت ٩

•••

الحطيئة :

دع المكارم لاترتحل [2] لبغتيها واقعد فانك انت الطاعم الكاسى

م ت ٤١

•••

فلو كنت من اهل الوجود حقيقةً لغبتَ عن الاكوان والعرش والكرسىّ

ش ٥٤

•••

اذا نحن جاوزنا نتيه لتلف [3] فبشر رجالا يكرِهون ايابى

و قل لهمُ انى رجعت بغبطةٍ احدر اظفارى و ارهق رأسى [3]

م ت ٧٩

•••

و كل طريق اتاه الفتى على قدر الرِجْل فيه الخطى

م ت ٥٨

---

١- اين مصراع در م ت ٥٥ و ٩٨ هم آمده است .

٢- در عيون الاخبار عوض اين كلمه « ترحل » آمده است رجوع كنيد بصفحهٔ ٢٣٦ .

٣- كذا

Marfat.com

باب ششم

# فهرست احادیث آثار عین القضاة

## المیانجی الهمدانی

Marfat.com

Marfat.com

# حرف الهمزة

الائمةُ من قريش م ت ٣٥ و٩٩

ابدانهم فى الدنيا و قلوبهم فى الاخرة . ت ٧ و م ت ٨٣ و ٩٦ و ١٣١

ابوبكرٍ وعمرُ سيدا كهول اهل الجنة . م ت ٣٨ و ٦٧

ابى اللهُ ان يكون لصاحب النفس اليه سبيلا . ت ١٨ و م ت ٩٥

اتقوا فراسةَ المؤمن فانه ينظر بنور الله . ش ٣١

اتقوا النار و لو بشق تمرة . م ت ٦٢

اجوع يوما و اشبع يوما . م ت ٦٦

اجيعوا بطونكم واعطشوا اكبادكم واعروا اجسادكم لعل قلوبكم ترى اللهَ . م ت ٥٠ و ٨٣ و ١٠٢

ادّبنى ربى فاحسن تأديبى . ت ٢٩ و ٤١ و م ت ٩٨ و ١٠٥

ادخلُ يومَ القيمة على ربى واحمده بمحامدَ لاقدرَ لها . م ت ٣٤

آدمُ و من دونه تحت لوائى يوم القيمة . م ت ٣٧ و ٣٨ و ٦٦

اذا اراد الله ان يُتحفَ عبدا قيض له من يظلمه . م ت ٧٦ و ١١٠

اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعيوب نفسه . م ت ٨٢ و ٩٧ و ١٠٨

اذا اراد الله قبض عبد بارض جعل له فيها حاجة . ت ١٣

اذا تصدّقتَ فتصدّقْ بحيثُ لاتعلمْ شمالك ماتصدّقت بيمينك فان الذى يرى الخفيات سيجزيك به علانية . م ت ٤٤ و ١٠٨

اذاجمع الله الاولين والاخرين لميقات يوم معلوم نادٰيهم بصوت يسمع اقصاهم كما يسمع ادناهم فيقول ايها الناسُ انى قد انصتُّ لكم مذخلقتكم الى هذا

Marfat.com

اليومِ فاَنصتوا الىّ اليومَ انما هى اعماُلكم تُردعليكم ايهاالناسُ انى جعلت نسباً و جعلتم نسباً فوضعتم نسبى و رفعتم نسبكم قلت ان اكرمكم عندالله اتقيكم وَاتيتمُ الانَ انافلانُ بنُ فلانٍ وفلانٌ دعيى من فلانٍ اليومَ ارفعُ نسبى واضعُ نسبكم اين المنصتون . م ت ٤٦

اذا ذكر القدرُ فاَمسكوا . م ت ٣٦ و ٣٩ و ٦٩ و ٧٤ و ٨٥

اذا ذَكرت النجومُ فامسكوا . م ت ٨٣ و ٨٥

اذا رأيتمُ الرجلَ صموتاً و قوراً فاقتربوا منه فانه يُلقّنُ الحكمة . ش ٣٥

اذا قال العبد الحمدالله ملاءَ بين السموات والارضين . م ت ٦٠ و ١٠٠

اذا قال العبد الحمدالله ملاءَ مابين الخافقين . م ت ٥٦

اذاقال العبد الحمدلله ملاءَ نوره الارض وأذا قال ثانياً ملاءَ نوره مابين السموات والارض . ت ٣٧

اذامات الرجلُ انقطع عمله الاّعن ثلثٍ صدقةٍ جاريةٍ وعلمٍ يُنتفعُ بهوولدٍ صالحٍ يدعوا له . م ت ٨١

اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا قالوا وما رياض الجنة يا رسول الله قال حلقُ الذِكر . م ت ٤٠

اذكروا الله حتى يقالَ لكم انكم مرادون . م ت ٦٠

ارحموا من تحتكم يرحمكم من فوقكم . م ت ١٧ و ٨١ و ٩٠

ارحموا من فى الارض يرحمكم من فى السماءِ . م ت ١٩

ارحنا يابلالُ . ت ٨ و م ت ٦٠

ارنا الاشياءَ كماهى . ت ١٢

اسألك باسماك المكنونِ المخزون . م ت ٣٥

اسألك بكل اسمٍ هولك سميت به نفسك وانزلته فى كتابك اوعلمته احدا من خلقك او استأثرتَ به فى علم الغيب عندك . م ت ٣٥ و ٨١

اسألك من الخير كلهِ عاجلهِ واجلهِ ما علمت منه و مالم اعلم . م ت ٩٨

استأذنت ربى فى زيارة امى فاذنَ لى . م ت ٤٦

استفت قلبك و انَ افتاك فافعل . م ت ٣٥ و ت ٦

اَسرعُ اهلى لحاقا بى فاطمةُ . م ت ٤٦ و ت ٢٧

اسلمَ شيطانى على يدى . ت ٣١

اسمعناكم فلم تطربوا و زمرّناكم فلم ترْقصوا . م ت ٨٣

اشبعُ يوما و اجوع يوما . ل ٨٤ و م ت ٦٦ و ١٠٩

اشد الناس عذابا يوم القيمة جاهلٌ فاسق ضال مضل ثم يزعم بجهله و حُمقه انه عزيز عندالله و من ورثة انبيائه : م ت ٥٠

اشد الناس عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعهُ علمه . م ت ٥٠ و ٨٨

اصحابى كالنجوم بايهمُ اقتديتم اهتديتم . م ت ١٣١ و ت ١٠ و ٣٢

اصحابى فى امتى كالملح فى الطعام لا يصلح الطعامُ الا بالملح . ت ٤٨

اطلبوا العلم عند الرحماء من امتى و عيشوا فى اكنافهم . ت ٤٨

اطلبوا العلم ولو بالصين . ت ٥ و م ت ٢٧ و ٥٦ و ٦٥ و ٦٨

اطلبوها فى الاوقار . م ت ٨٣

اَعددْتُ لعبادىَ الصالحين مالاعين رأت ولا اذن سمعت و لاخطر على قلب

Marfat.com

بشر . ت ٤٣
اعدى عدوِك نفسك التى بين جنبيك . ت ٧
الاعمال بالنيات . ت ٨ و م ت ١٣ و١٨ و ٦٣
اعملوا فكلٌ ميسر لما خُلق لاجله . ت ٣١
اعوذ بك من الشك و الشرك . ت ١٧ و ٣٣
اعوذ بك من القدر . م ت ٢٩
اغضب كما يغضبُ البشرُ وْاكلْ كما ياكل البشر. م ت ١٢ و ٩١
افضل ما قلته و النبيون من قبلى لااله الاالله . م ت ٣٦ و ٦٠ و ٩٧
اقيلوا الكرامَ على عثراتهم . ت ٤٨
اقرؤا القرآن و التمسوا غرايبه . م ت ٩٨
اْعربوا القرآنَ والتمسوا غرايبه . ت ٢٩
اقول لك يا عيسى لورأتْ عيناك ما اعددت لعبادى اْتلفتَ نفسك . م م ٦٥
اكثر اهلِ الجنة اْلبلهُ و الصبيانُ . ى و ت ٢١ وم ت ١٣
اكثر شهداءِ امتى اصحابُ الفراش و زُبّ قتيلٍ بين الصفينِ و الله اعلم
م ت ١٧
اكثروا ذكرَ هادمِ اللذاتِ فوالذى نفسُ محمد بيده لو تعلمون ما اعلم لضحكتم
قليلا و لبكيتم كثيراً . م ت ٧١
الا اِن الدّجال اعورُ وان ربكم ليس باعورَ . م ت ٣٣
الاطال شوقُ الابرار الى لقائى و انا الى لقائهم لاشد شوقا . ت ٨ و ٤٩
الا فتعرّضوا لها عسى ان تدركم فلاتشقوْا بعدها ابداً. م ت ٣٧

Marfat.com

اللهُ ارحمُ بعباده من الوالد الشفيق بولدها . م ت ٧٤

اللهم اجعل لی نوراً فی قلبی و نوراً فی سمعی و نوراً فی بصری و نوراً فی شعری و نوراً فی بشری و نوراً فی وجهی و نورا فی عظامی و نوراً من بین یدیَّ و نوراً من خلفی و نوراً من تحتی و نوراً من فوقی و نوراً عن یمینی و نوراً عن شمالی

اللهم زدنی نوراً و اَعطنی نوراً و اجعل لی نورا . م ت ٢٧

اللهم اجعلنا من امةِ محمدٍ ت ٣ و ٢٤

اللهم اَحْینی ما علمتَ الحیوةَ خیراً لی و توّفنی اذا علمتَ الوفاةَ خیراً لی ت ٤٧

اللهم احینی مسکیناً و اِمتنی و اَحشرنی فی زمرة المساکینِ م ت ١٧ و ت ٩

اللهم ارزقنا شفاعةَ محمدٍ . ت ٤

اللهم ارزقنی ایمانا دائما و یقیناً لیس بعدَه کفرٌ . م ت ١١

اللهم ارزقنی برد عفوك و حلاوةَ رحمتك . م ت ٩١

اللهم ارزقنی حبك . م ت ٢٩

اللهم ارنا الحقَ حقاً و ارزقنا اتّباعه و ارنا الباطلَ باطلا و ارزقنا اجْتنابه . ج

اللهم اَعطنی نوراً فی وجهی و نورا فی جسدی و نورا فی قلبی و نورا فی قبری و نورا فی عظامی . ت ٤٧

اللهم اللعن ابا سفیانَ . م ت ١٦

اللهم اَنْفعنا بنعمتك و اِتمها علینا برحمتك . م ت ١٠٥

اللهم انی اسألك الجنةَ و اعوذ بك من النار . ش ٤١

اللهم انی اسألك العفو و العافیة . ت ٩

Marfat.com

اللهم انى اسألك لذة النظر الى وجهك و الشوقَ الى لقائك ت ٤٩

اللهم انى اعوذ بك من الكفر . ت ٢٣

اللهم انى ظلمت نفسى ظلماً كثيراً و لايغفر الذنوب الا انت . م ت ٢٤

اللهم انى أعوذ بك من عذاب القبر . ت ٤٢

اللهم بديعَ السموات والارض ، وما بينهما نواصيهم بيدك وانت تُصرفُ القلوب كيف ما شئت اللهم انى اعوذبك بخيرك من شره واسئلك من خيرك لا من خيرِه عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غيرك و كن لى جاراً من فرعون و جنوده . م ت ١٠٤

اللهم بك أحيى وبك اموت . ت ٤٦

اللهم بيض وجهى بنور و جهك الكريم يوم تبيض وجوه اوليائك و لاتسود وجهى يوم تسوَدّ وجوه اعدائك . ت ٣٩ و م ت ٢٦ و ٣٠ و ٣٥ و ٤٢

اللهم ربَ جبرئيلَ وميكائيل واسرافيل فاطر السموات والارض عالمَ الغيب و الشهادة انت تحكم بين عبادك فيماكانوا فيه يختلفون اللهم اهدنى لمااختلف فيه من الحق باذنك انك تهدى من تشاء الى صراط مستقيم الله اكبر كبيراً و الحمدلله كثيراً وسبحان الله بكرة واصيلا عشر مرات ثم قال الله اكبر والملك والملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة والجلال و القدرة له . م ت ١٢٩

اللهم طهر قلبى من النفاق . م ت ٩١

اللهم فقهه فى الدين و علمه التأويلَ . ش ٤٣ و م ت ١١

اللهم لاتوأخذنى بسوءِ اعمالى و خواطرى و اجعلنى من عبادك الصالحين .

م م ٥٦

Marfat.com

اللهم لك الحمدُ انت قيامُ السموات و الارض و من فيهن و من عليهن
م ت ۲۰
اللهم ما قصر عنه رأسی و ضعف عنه ولم يبلغه نيتی او امنيتی من خير انت
وعدته احداً من عبادك اوخيراً انت تعطيه احداً من خلقك فانی ارغب اليك فيه .
م ت ۹۸
اللهم هذه نفسی انت تتوفيها لك مماتها وحياتها ان امسكتها فاغفر لها وان
ارسلتها فاعصمها بما تعصم به عبادك الصالحين . ت ۲۶ و م ت ۴۷
اما اليك فلا و حسبی الله و اسلمت وجهی لله . م ت ۹۱
اما كفر عمی يعنی ابالهب . م ت ۴۶
انا ابنُ امْراةٍ كانت تأكلُ القديد فی الجاهلية . ت ۲۷ و م ت ۴۵ و ۴۶
ان اختلافَ امتی رحمة . م ت ۳۷
انا اعزَ علی الله من ان يدعنی فی التراب اكثرَ من ثلثة ليال . ت ۲۷ و م ت ۳۸
انا اعلمكم بالله و اخشاكم لله . م ت ۲۴
انا اغنی الاغنياءِ عن الشرك . م ت ۲۷
انا اول من تنشق عنه الارضُ . م ت ۲ و ۴۵ و ۴۶
انا اول من يدخلُ الجنة . م ت ۶۰
انا اول من يقرع بابَ الجنة . م ت ۴۵
انا بشر اغضب كما يغضب البشر . ش ۴۰ و م ت ۸۰
انا سيدُ ولدادمَ . ت ۲۷ و ۳۳ و م ت ۱۵ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۶ و ۹۱ .
انا عبدٌ آكلُ كما ياكل العبدُ و اشربُ كما يشربُ العبدُ .
ش ۴۰ و م ت ۱۲ و ۸۰ و ۹۱

Marfat.com

أنا عرفتك قبل موتى بلحظة . م ت ٦

انا عند المنكسرة قلوبهم لاجلى . ت ٩ و م ت ٧٥

أنا عند ظن عبدى بى . ل ٨٤

ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف .
ش ٣١ و ت ٢٥

ن الحق لينطق على لسان عمر . ت ٤٤

ان الرجل ليذنب الذنب فيدخل به الجنة . م ت ٤٥

ان العاصى ليلعنه اهل السموات والارض . م ت ٨٧

ان العرش يحول جميع ما خلق الله . ت ٢٦

ان العلم لا ينتزع انتزاعا ولكن يقبض بقبض العلماء . م ت ١٣

ان القلوب تصدء كما يصدء الحديد . ت ٤٤

ان الله تجلى للناس عامة ولابى بكر خاصة . ت ٤٥ و م ت ٨١

ان الله جميل يحب الجمال . ل ٥٨ و ٩٨

ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفى الف سنة . ت ١٦

ان الله خلق الخلق فى ظلمة ثم رش عليهم من نوره . ت ١٦ و ٣٨ و م ت ٣٥

ان الله خلق آدم على صورته . ى و م ت ٤٢ و ٥٥ و ١٠٠ و ل ٤٢ و ٥٨ و ٨٠

ن الله خلق آدم على صورة الرحمن . ت ٤٠ و ٤٣ و ٤٧

ن الله خلق نورى من نور عزته و خلق نور ابليس من نار عزته . ت ٤٠

ن الله شرف الكعبة و عظمها و نسبها الى نفسه و لو ان رجلا هدمها حجراً
حجرا ثم احرقها بالنار لما بلغ جرم جرم من استخف بولى من اولياء الله .
م ت ١٢٦

Marfat.com

ان الله طیبٌ لایقبلُ الا الطیبُ . م ت ۸۸

ان الله عفوٌ یحب العفو . م ت ۷۵

ان الله غیور و من غیرته یحرّم الفواحش . ت ۲۶ و ۴۶

ان الله قد تجلّی لعباده فی القرآن . م ت ۱۹

ان الله قراءَطه ویس قبلَ ان خلق الخلق بالفیْ الف عام . م ت ۱۲

ان الله لایحب الخائنین و لایحب الفاسقین . م م ۶۰

ان الله لاینتزع العلم اِنتزاعا ولکن یقبضه بقبض العلماء . م ت ۱۳

ان الله لاینظر الی صورکم ولاالی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واحوالکم
ت ۲۶ و ۲۸ و ۴۲ و م ت ۱۵ و ۱۷ و ۲۲ و ۹۲

ان الله لینفعُ العبدَ بالذنب یذنبه . ت ۳۵

ان الله یجرب المؤمنین بالبلاءِ کما یجرب احدکم الذهب بالنار . ت ۳۷

ان الله یحب کلَ قلب حزین . ت ۳۶ و م ت ۷۵ و ۱۳۰

ان الله یحب معالیَ الامور و یکره سفسافها . ت ۴۵

ان الله یُعلی صوَته بالثناءِ علی نفسه سبوح قدوس رب الملئکة والروح
ت ۱۷

ان الله یغارُ للمسم فلیغرَ المسلم . ت ۳۵

ان الله تعالی لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضا لها

ان الله ینظر فی کل سحر الی العرش نظرةً یزداد بها الف الف توسعة یزداد

Marfat.com

سلل توسعد الفَ الفِ علم بالله تعالى كلُ علمٍ لايقدر قدرَه اهل السموات و اهل الارض . م ت ٢٤

انا مدينة العلم و على بابُها . م ت ٧ و ت ٢٢

انا و كافل اليتيم كهاتين فى الجنة . ت ٤٤

الانبياء يصلون فى قبورهم . ت ١٧ و م ت ١٧ و ٥٩

انتم اوليائى حقا . م ت ١٣

انزلَ القرآن على سبعة احرف كلها كاف شاف وافٍ . ت ٥

ان شر الناس عذابا يومَ القيمة عالم لم ينفعه علمه . م ت ٩٥

ان عباداً يضحكون جهراً من سعة رحمة ربهم ويبكون سرا من خشية عذابَ ربهم . م ت ١٠٩

ان عثماناً سألته حاجة سرا فقضاها لى سرا فاستوْهبت من الله حسابَه . م ت ٧٦

ان فى الجنة سوقا يباع فيها الصور . ت ٤٣ و ٤٤

انفى المدينة اقواماً ما وطئنا موْطئا يغيظ الكفارَ ولا انفقنا نفقة ولااصابتنا مخمصة فى سبيل الله الاّ شارَكونا فى ذلك قيل يارسول الله كيف وهم بالمدينة فقال عليه السلام حبسهم العذرُ فتركونا بحسن النية . م ت ١٧

ان فى جسد ابنِ آدمَ مضغة اذاصلحت صلح الجسدُ كله واذا فسدت فسد الجسد كله َالاَ وهى القلب . ت ٢٥

ان فى جسد ابنِ آدم خلقاً من خلق الله تعالى كهيئة الناس وليس بالناس . ت ٢٥

Marfat.com

ان فی قلب ابن آدم اودیة لکل واد شعبة فمن اتبع قلبهُ الشعبَ کلها لم یبال اللهُ بأی واد اهلکه . ت ۱۳

ان کان المسمی عمر فسمعاً و طاعة وان کان غیرُ عمرَ فلاحتی تتشاور . م ت ۱۶

انکم فی یوم عمل لاحساب فیه و سیأتی یوم حساب لاعمل فیه . م ت ۳٤

انکم خُلقتم للابد وانما تنتقلون من دار الی دار . م ت ۷٤

ان للشیطان لَمةً بابن آدمَ و للملك لَمةً . ت ٦

ان للقرآن ظهراً وبطنا ولبطنه بطنا الی سبعة ابطن . ت ٥

ان لله تسعةً وتسعینَ اسماً من احصاها دخل الجنةِ . ت ٥٠ و م ت ۳۷ و ۳۸ و ٦۹

ان لله تسعةً و تسعینَ خلقا من تخلق بواحد منها دخل الجنة . ت ٥٠

ان لله جنةً لیس فیها حور و لاقصور و لالبن و لاعسل . م ت ۷ و ۱۲ و ت ۲٤

ان لله سبعینَ الفِ حجاب من نور و ظلمة لو کشفها لاحرقتْ سبحاتِ وجهه کلَ من ادرك بصرُه . ت ۲۰ و م ت ٤٥ و ٦۲ و ٦٦ و ل ۲۷ و ۳۷ و ٦۳ و ٦٥ و ۱۳٥

ان لله عبادا خلقهم لحوائج الناس . ت ٤۸

ان لله عبادا خلقهم لمنافع الناس . ت ۱۲

ان لله عبادا قلوبهم انور من الشمس و فعلهم فعلُ الانبیاء وهم عندالله بمنزلة الشهداءِ . ت ۱۲

ان لله عبادا یحییهم فی عافیة ویمیتهم فی عافیة و یحشرهم یومَ القیمة فی عافیة و یُدخلهم الجنة فی عافیة . م ت ۱۲٥ و ت ۹

ان لله فی کل یوم و لیلة ثلثمأةٍ وستینَ نظرةً الی قلب المؤمن . ت ٤۰

Marfat.com

انما الأعمالُ بخواتيمها . ت ٣١

انما المؤمنون كنفس واحدة . م ت ٩٠

انما انا لكم مثل الوالد لولده . م ت ٢٤ و ٤٦

انما هما ملكان فظان غليظان ازرقان يبحثان الارض بانيابهما . ش ٤٧

انما هى اعمالكم تُردا ليكم . ت ٤٢

ان من العلم كهيئة المكنون لايعلمه الاالعلماء بالله و اذا نطقوا بهلم يُنكره الااهل العزة بالله . ت ٥ و ١٥ و م ت ٨٣ و ٩٠ و ٩٨

ان منبرى هذا على ترعة من ترع الجنة . م ت ٤٠

انه ليغان على قلبى حتى اقولَ استغفرالله فى اليوم والليلة سبعين مرةً . ع ت ٣٤ و ٤٤ و م ت ٣٧ و ٣٨ و ١٠٥

انه ليس شيئٌ اقرب الى الله من اسرافيلَ . م ت ٢٢

انى لتاركٌ فيكم الثقلين كتابَ الله وعترتى . م ت ١٣

انى قسمت الفاتحة بينى و بين عبدى نصفين . م ت ٥٥

انى لاأسهو و لكنى اُسهى . ت ٢١

انى لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن . ت ٩ و ٤٧ و ٥٠ و ل ٩٤

انى لاستغفرالله فى اليوم سبعين مرة . ت ٣٤ و ٤٤ و م ت ١٠٥

انى لاعرفُ اقواماً هم بمنزلتى عندالله ماهم انبياءٌ ولاشهداءٌ يغبطهم الانبياءُ والشهداءُ لمكانهم عندالله هم المتحابون بروح الله تعالى . ت ١٢ و م ت ٤١

اواستأثرتَ به فى علم الغيبِ عندك م ت ٣٥

اوتيتُ القرآنَ ومثله معه . م ت ٤٠ و ١٢٦

Marfat.com

اوحی اللهُ الی بعض انبیائه ِ انما اتخذتُ لخلتی من لا یفرُّ عن ذ کری ولا یکون له غیری ولا یوثر علیّ شیئاً من خلقی و ِانْ ْ ’احرق بالنار لم یجد لحرقه النارُ و قعاً فی قلبه و ان ُقطع بـالمناشیر لم یجد لمـرّ الحدید ِ الما فی سره .
ل ۱۲۱ و ۱۲۲

اوصیك یا ُمعاذُ بتقوی الله و صدق الحدیث و الوفاءِ بالعهد و اداءِ الامانة و ترك الخیانة و حفظ ِ الجار ورحمة الیتیم و لین الکلام و بذل السلام وخفض الجناح و َانهاك ان َتسبَّ حلیما و تطیع ظالماً و تعصیَ اماماً عادلاً و ُتفسد ارضاً یا معاذ ا َّتق اللهَ عند کل حجر وشجر و مدر واوصیك ان تحدث لکل ذنب توبةً السر ًبالسر والعلانیةَ بالعلانیة . م ت ٤٤

اولادنا اکبادنا ت ۲۵ و م ت ٤٦

اول ما خلق اللهُ نوری . ت ۱۵ و ۱۹ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۹ و ٤۰

اولیاءُ الله لا یموتون ولکن ُینقلون . ت ۲۷

اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری . ت ۱۲ و م ت ٦۹

اهل القرآن اهل الله و خاصته . ت ۵ و ۲۹ و م ت ۲٦ و ٤۷

اُهیا شراهیاً سبحان من لم یزل و لا یزالُ . م ت ۲۲

الایمان بضعٌ وسبعونَ شعبةً أدناها ِاماطة الاذی عن الطریق و ِاعلاها شهادة ان الااله الاالله . ت ۱٦ و م ت ۱۷ و ۳٦ و ٤۳ و ۸۹ و ۱۰۸

الایمانُ عریان و لباُسه التقوی . ت ٤۷ و م ت ۸۸

الایمان َنیفٌ و سبعونَ بابا . م ت ۸۵ و ۹۷

Marfat.com

الايمان يزيد و ينقص . م ت١١

## حرف الباء

بالله اغلبك يا ابا حنظلة . م ت١٦
البخيلُ لا يدخل الـجنة و المؤمن لايكون حسودا و المؤمن لا يغضب
م ت ١٤ و ٣٤
بُعثت لرفض العادات . م ت ١٣ و١٦
بعثت لأُتمم مكارمَ الاخلاق . ت ٨
بُعثت داعيا وليس الىّ من الهداية شيئٌ وُخلق ابليسُ مضلا وليس اليه من الضلالة شيئى . ت ٢٩
البلاءُ موكل بالانبياءِ و الاولياءِ ثم الامثلِ فالامثل . ت ٣٧
بل رأيتُ الرب بينى وبينه سبعين حجابا من نورلو دنوتُ واحدا لاحترقتُ .
ت٢٠
بل الرفيقُ الاعلى والعيشُ الاصفى والكاسُ الاوفى . ت ٢٧و ت ٤٦ و٧٤
بمكةَ حينَ لاليلٌ ولانهارٌ . ت ١٥ و ٣٤
بنى الاسلامُ على خمسٍ شهادةُ ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله واِقامُ الصلوة و ايتاءُ الزكوة و صومُ رمضانَ و حجُ البيتِ . ت٦و١٥و م ت٤٤و٥٩
بنى الدينُ على النظافة . م ت٢٢

## حرف التاء

التايبُ من الذنب كمن لاذنب له . م ت٤٤
تخلقوا باخلاق الله . م ت ٧٥

تزوّد من غناك ليوم فقرك و من صحتك ليوم مرضك ومن شبابك ليوم شيبك ومن دنياك على الجملة لاخرتك و اياك ان تكون من المسوّفين فان اكثر اهل النار من سوّف . م ت ١٧

تعس عبد الدرهم و تعس عبدالدينار و الزوجة . ت ١٥ و م ت ٤٠ و ٦٧ و ٩١

تعلموا من قريش و لا تعلموها و قدّموا قريشا و لا تقدموها . م ت ٩٩٣٥ و

تفكروا فى آلاء الله و لا تفكروا فى ذات الله .

ت ١٤ و ٤٤ و م ت ٤٤ و ٨٩ و ١٢٨

تقرّبْ الىّ بعداوة نفسك . ت ٢١

## حرف الثاء

ثلثةٌ لاينجو منهن احدٌ الظنُ والطيرة والحسد . ش ٣٣

ثلاثٌ مهلكات شحٌ مطاعٌ و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه .

م ت ٣٤ و ٦٣

## حرف الجيم

جاهدوا فى الله حق جهاده . ت ٧

جزْ يا مؤمنُ فان نورك اطفاء نارى ت ٣٦ و م ت ٤٣ و ٩١ و ١٠٨

الجمعة حج المساكين . ت ١٩

## حرف الحاء

حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان توزنوا وتهيئوا للعرض الاكبر

م ت ٣٤ و ٦٩

حب الدنيا رأسُ كلِ خطيئة . م ت ١٠٧

حبك الشيئ يعمى ويُصم . ت ٤١

حب الوطن من الايمان . ش ٣٩

حبك فى قلبى كالعقدة فى الحبل . ت ٢٥

الحجر الاسودُ يمين الله فى ارضه . م ت ٤٤ و ت ١٩

الحرّ الكريمُ يخرج من الدنيا قبل ان يُخرج منها . م ت ٧٤

الحسب الكريم هو التقوى . م ت ٤٦

الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب . ش ٣٣

حسنات الابرار سيئات المقربين . م ت ١٩

الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة . م ت ٦٧

حضور القلبِ مع الله على الدوام . م ت ٥٥

الحق غيورٌ و من غيرته انه لم يجعل اليه طريقا سواه . ت ٤٦

حَنثتَ ياابن السوْداء . ش ٢٩

الحياءُ من الايمان . م ت ٢٨ و ٩٢

## حرف الخاء

خذ رضاءَ نفسك من نفسى فى عافية ياعلىُّ لقد سألتَ البلاءَ فاسئل العافيةَ لانْ اُعافى فاشكر احبُ الىّ من ان اُبتلى فاصبر والطاعمُ الشاكر بمنزلة الصايم الصابر . م ت ١١٠

خُلق آدمُ على صورة الرحمن . م ت ٩٠ و ل ٣ و ٤ و ٧٠ و ٩٩

خلق اللهُ تعالى من نور بهائه سبعين الفِ رجلٍ من امتى واقامهم فوق العرش

Marfat.com

والكرسى. فى حظيرة القدس لباسهم الصوفُ الاخضرُ ووجوههم كالبدر ليلةَ النصف من الهلال وصورُهم كصور المرْدِ والشبانِ الحسانِ على رؤسهم شعرٌ كشعر النساءِ فقاموا متواجدين والهينَ مذخلقهم الله تعالى وانى اسمع ازيزهم وانينَ قلوبهم و يسمع انينهم اهلُ السموات والارض وان اسرافيلَ قايلهم ومبشرهم و جبرئيل خادُمهم و متكلمهم و اللهُ تعالى انيسهم و مليكهم و هم اخواُننا فى النسبِ ثم بكى و اطرق رأسه مليا ثم قال آه واشوقاه الى لقاء اخوانى . ت ٤٦

خلقتك لاجلى . ت٢٩

خلقناكم لا لنربحَ عليكم بل لتربحوا علينا . ل ٥٣

خلقتكم لتربحوا علىّ لا لاربح بكم . م ت٦٩

خمسُ خصالٍ يُفطرن الصائمَ:الكذبُ و الغيبة و النميمة و النظرُ بشهوة و اليمينُ الفاجرةُ . م ت ٤٤

خير الامور اوسطها . م ت ٦٦

الخير فيما اختاره اللهِ .م ت ١٢٠ و ١٢٢

## حذف الدال

الدال على الخير كفاعله . م ت ٣٣ و م ١٥

داووا مرضاكم بالصدقة . م ت ١٤

الدعاء سلاح المؤمن . م ت ٧٤

الدعاء هو العبادة . م ت ٩٠

دع الفوادَ يفرّ . ش ٢٩

Marfat.com

دعوةُ الغريبِ لا يردُّها اللهُ . مت ٩٦

الدنيا حيةٌ قاتلة . ت٣١

الدنيا مزرعة الاخرة . ت٣١ و م ت ١٠٠

## حرف الذال

ذلّ من طمع . ل ١٠١

## حرف الراء

رأيت ربَ العزة على صورة امّى . ت٤٣

رأيت ربى عزوجل ما كان بينى و بينه الاحجاب من يا قوتةٍ بيضاءَ فى روضةٍ خضراءَ . ت٢٠

رأيت ربى فى احسن صورة . مت ٢٧

رأيت ربى فى ليلة المعراج على صورة شاب امرد قطط .
ت ١٤ و ١٧ و ٤٣ و ٥٠ و ٤٦ م ت ٢٧ و ٤٠

راى قلبى ربى . ت ٧ و٣٢ و ٤١ و ٤٤

رب ابن لى عندك بيتا فى الجنة . ت٢٤

رُبّ اشعثَ اغبرمشرّدٍ فى الاسفارمطعمهُ حرامٌ وقلبهحرامٌ وغُذّىَ بالحرام يَرفعُ يديه فيقول يا رب يا رب حتى يُستجابَ له . مت ٤٤

رُبّ تالِ القرآنِ والقرآن يلعنه . مت ١٧ و ٦٨ و ٦٩ و٧١ و١١٣

رُبّ شهوة ساعة اورثتْ حزناً طويلا . ت٣١ و م ت ٣٧

رُبّ صايمٍ ليس له من صيامه الا الجوعُ و العطشُ . م ت ١٤ و ١٨

الرضاءُ بالقضاءِ بابُ الله الاعظمُ . م ت ٣٦ و٣٨ و ١١٠ و ٧٠

Marfat.com

رفقاً بالقواريرِ سيروا سيرَ اضعفكم . مت ٨٨

## حرف الزای

زُرغبا تزدد حبا . مت ١٣١

الزكوة قنطرة الاسلام . ت ١٨

الزهدُ فی الدنیا یریح البدنَ والزهد عن الاخرة یریح القلبَ والاقبالُ الی الله تعالی یریح الروح . ت ٤٥

## حرف السین

سبحانك اللهِ اینما کنتَ و اینما تکون . مت ٣٢

سبحانك لااحصی ثناءً علیك . مت ٨٨

سبحان من لم یجعل للخلق سبیلا الی معرفته الا بالعجز عن معرفته .

ت ١٤ و مت ٩ و ٨٦

سبعةٌ یُظلهم اللهُ تحتَ عرشه یوم لاظل الاظله امام عادل وشاب نشاء فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه و رجلان تحابا فی الله ورجل دعته امراةٌ ذاتُ منصب وجمال الی الخاف الله ورجل ذکر الله خالیاففاضت عیناه من خشیته ورجل تصدقَ بصدقة فاخفاها حتی لاتعلمَ شماله ما تُنفق یمینه . م ت ٤٤

سبقت رحمتی غضبی . مت ٢٢ و ٣٧ و ١١٩

سبق درهمٌ مائةَ الف درهم . مت ١٥ و ٤٤ و ١٢٦

ستة یدخلون النار قبل الحساب لست ش ٣٣

السر بینی وبین عبدی لا یطلعُ علیه ملك مقرب ولانبی مرسل . مت ٤٤

Marfat.com

السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه . ت٢٩

سلمان منا اهلَ البیت . م ت ١٣ و٤٦

سمعت رسولَ الله صلعم یقول یدخل فی شفاعته مثل عدد ربیعة و مضر .
م ت ٤٧

سیأتی علی الناس زمان یجتمعون فی المساجد ویصلون ولیس فیما بینهم مؤمن
ت١٧ و م ت٣٩و٥٦ و٤٩

سیروا سبق المفردون . م ت ٢٦ و ١٢٢ و ١٢٥

## حرف الشین

شارب الخمر کعابد وثن . مت ١٤

شبابك فیم افنیتَ و عمرك فیم ابلیت ومالك من این اکتسبتَ و فیم انفقت .
م ت ٦٨

شر العمیٰ عمی القلب . ت ٤٧

الشفاعة فی الدّین حرام . مت ٦٧

شکر الرب بالرب . ت ٣٧

شکرُ الرب نفسهُ بنفسه فهو المشکورُ . ت٣٧

شوقنا کم فلم تشتاقوا و خوفنا کم فلم تخافوا . مت ٨٣

## حرف الصاد

الصدقة ترد البلاء . م ت١٥

الصدقة تقع بیدی الله قبل ان تقع بید السایل . مت ١٠٨ و م ٥٩

صلوة الدیك صوته . ت ١٧

Marfat.com

الصلوة عمادالدين من تركها فقد كفر . مم ٢٧
الصمد نعته و هو يطعم و لايطعم . ت ١٩
الصوم الغيبة عن رؤية ما دونَ الله لرؤية الله تعالى . ت١٩
الصوم جُنة . ت١٩
الصوم لى و انا اُجزى به . ت١٩
صوموا ساعة و افطروا ساعة . ت١٩
صوموا لرؤيته . ت١٩

## حرف الضاد

الضرورات تبيح المحظورات . م ت ٤٤ و ٥٨ و ٦٤

## حرف الطاء

طلب الطيبات و السعى فى الوصول اليها اولى من الاحجام عنها .
م ت ١١
طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة .
م ت ٣٧ و ٣٨ و ٤٣ و ٥٢ و ٥٤ و ٥٥ و ٥٦ و ٦٩ و ١٠٨
الطب و الوجد توأمان اما من طلب غيرى لم يجدنى . مت ٨٦
الطواف بالبيت صلاة الا ان الله تعالى اَباح فيها الكلام . مت ٣٩
طوبى لمن رانى و آمن بى . ت١٤

## حرف الظاء

الظاهر عنوان الباطن . مت ٩٠

## حرف العين

عبدى اَنفقْ اُنفق عليك واوسع اوسع عليك ولا تضيق فاضيق عليك . مت ١٧ و ٤٤

Marfat.com

عجبا لمن ايقن بالموت كيف يفرح . مت ٧٤
العجلة من الشيطان و التأنى من الرحمن تعالى و تقدس . مت ٣٧
عذاب القبر ثلثةٌ اثلاث ثلثٌ من الغيبة و ثلث من النميمة وثلث من البول .
م ت ١٢٧
العسل شفاءٌ للناس . ت٤٧
علماءُ امتى كانبياءُ بنى اسرائيل . ت٥
العلماءُ شهداءُ الله فى ارضه ليكونوا شهداءَ على الناس . مت ١٣
العلماءُ ورثه الانبياء . ت ٢٩ و م ت ١٣ و ١٥ و٥٠ و ٥٧ و ٦٢ و ٨٦ و٩٩
العلم علمان فعلم فى القلب وعلم على اللسان . ت٣١
العلم لا يحل منعه . ت١٨
عليكم بدين العجائز . ت٢١ و مم ٢٧ و مت ٦ و٣٤ و٣٥ و٥١ و٥٤ و٨٢

## حرف الغين

غرةٌ ادركها سطوة . مت ١٢٢
الغيبة اشد من الزنا . مت ١٤
الغيرةُ غيرتان غيرة العبد وهوان يكون بالكلية لله . ت٤٦

## حرف الفاء

فاذا احببته كنت سمعه و بصرَه ويده ولسانه فبى ينطق وبى يسمع وبى يبطش.
ل ٦٢ و ١٣٤ و ت٤٠ و م ت ١٩ و٣٢ و٤٦ و ١٠٢ و ١٠٩
فان الامورَ بخواتيمها . م ت ٥
فان لكل شئ قلباً وقلب القرآن يس . ت ٢٩

Marfat.com

فاوحی الله تعالی الیّ لا افعلُ و لا اجعل من خلقته بیدی کمن قلت له کن فیکون . ت٢٦

فرأیت فراش الذهب حالَ بینی وبینه . ت٤١

فزت ورب ِ الکعبة . م ت ٤٦ و ٧٤

الفقر فخری . م ت ١١٨

الفقه یمان والحکمة یمانیة . ت٤٦

## حرف القاف

قال اللهُ تعالی من لم یرضَ بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکرْ نعمائی فلیخرج من تحت سمائی فلیطلب ربا سوائی . م ت ٢٢ و ٣٧ و ٣٨ و ٧٠

قال یا داود اسمع منی و حقاً اقول احبُ عبادی الیّ من یُحببنی الی عبادی ایْ رب ِ کیف اُحببك الی العباد ذکرهم آلائی عند کل صباح و مساء .
م ت ١٠٥

القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران . ت٢٧ و م ت٤٦ و ٧٤

القدر سر الله فلا تفشوه . م ت ٣٨ و ٣٩ و ٦٩ و ٩٧

القدریة مجوس هذه الامة . م ت ٣٨ و ٣٩

قدوس جلّ الکبیر المتعال . م ت ١٢

القرآن حبل الله . م ت ١٣

القرآن غنیً لافقر بعده و لاغنی دونه . ت ٢٧

القرآن مائدةُ الله فی ارضه . ت٢٩

القرآن هوالدواء . ت٢٨

Marfat.com

وطرتْ قطرة فی فمی علمتُ بها علمَ الاولـين و الاخرين .
م ت ٦٦ و ٩١ و ت ١٥ و ١٧

قلب المؤمن بيت الله . ت ٩ و ١٩

قلب المؤمن بين اِصبعين من اصابع الرحمن يقبلها كيف يشاء.
م ت٧٨ و ت ١٩و ٢٥ و ٢٦ و ٣٩

قلب المؤمن عرش الله . ت ٩

قليل العمل مع الحلم كثير عندالله . م ت ٦٨

## حرف الكاف

كادالحسد ان يغلبَ القدرَ . ش ٣٣

كاد الفقرُ ان يكون كفراً . ت ٣٢ و م ت ٨٢ و١٠٩

كان رسولُ الله صلى الله علـيه و سلم اذا اراد قيام الليل قـام و قال اللهم رب جبرئيلَ و ميكائيل و اسرافيل فاطرَ السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اللهم اهدنی لما اختلف فيه من الحق با ذنك . مت ١٢٩

كان رسول الله دايمَ الفكر و طويلَ الحزن . ت٤٣

كان رسول الله يصلی و فی قلبه ازيزٌ كازيز المرجل . ت ١٨ و ٣٦

الكرسیُ فی العرش كحلقة درع فی الفلاة . مت ٨٣

كل امرءٍ يجزی بعلمه . م ت٦٨

كل بنی آدمٍ خطاءٌ و خير الخطائين المستغفرون . مت ٤٥

كل حرفٍ فی اللوح المحفوظ اعظم من جبل قاف . ت ٢٩ و م ت ٩٨

Marfat.com

كل الناس خُدّاع الى جانب خُدّاعٍ يعيشون مع الذئب ويبكون مع الراعى.

م ت ٩

كل محدثٍ بدعة و كل بدعة ضلالة . ج

الكلمة الطيبةُ صدقة . م ت ٨١

كلموا الناس بما يعرفون ودعوُا ما ينكرون اتريدون ان يكذّب اللهُ ورسوله .

م ت ٤٢

كلموا الناس على قدر عقولهم . ت ٦ و ٢٥ و م ت ٢٠ و ٤٩ و ٥٧ و ٨٨ و ١٣١

كلُ مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه و يمجسانه . ت ٣١

كلميني يا حميراءُ . ت ٨

كنا نتعلم الايمانَ ثم نتعلمُ القرآن . م ت ٣٤

كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرفَ .

ت ١٨ و ١٩ و ٤٠ و ٤١ و ل ١٠ و ٣٦ و ٥٥ و ١٢٥

كنت نبياً و آدمُ بين الماء و الطين . م ت ٤٦ و ت ٢٧

كونوا مع السواد الاعظم . م ت ١٥

كيف اصبحت يا حارثُ ـ اصبحت مؤمنا حقاً ـ انظر ما ذا تقولُ فان لكل حق حقيقةً فما حقيقة ايمانك . عزلتُ نفسى عن الدنيا واسهرتُ ليلى واظمأت نهارى و استوى عندى ذهبُ الدنيا ومدرها و حجرها ـ كانى انظرُ الى عرش ربى بارزا و كانى انظر الى اهل الجنة و الى اهل النارِ ـ اصبتَ فالزم

ت ١٦ و ٤٤

Marfat.com

# حرف اللام

لااُحصی ثناء علیك انت كما اثنیتَ علی نفسك .

ت ٢٣ و ٣١ وی و م ت ٢٢ و ل ١٢٣

لااعبد ربا لمْ ازه . ت ٣٨

لااله الاالله حصنی فمن دخله كان امنا من عذابی . ت ١٦

لاتحرمنا من صحبة محمدٍ ت ٤

لاتسبواالریح فانها من نفس الرحمن . ت ٢٦ و ٢٨

لاتغضبْ ولك الجنة . م ت ١٣١

لاتقوم الساعة و علی وجه الارض من یقول لا اله الا اله . م ت ١٣

لاراحةَ لمؤمن دون لقاء ربه . ت ١٦ و ٣٨ و م ت ٧٤

لاصلاة الابفاتحة الكتاب . ت ١٨

لاصلاة لمن لا یحضر قلبه . م ت ١٨

لاعیش الاعیش الاخرة . م ت ٨٧

لا كنزَ انفعُ من العلم . ت ١٨

لانك لاتعرُفنی فی دارالدنیا . ت ١٤

لامانعَ لما اعطیتَ و لامعطیَ لما منعتَ . م ت ١٠٥

لا یبلغ الرجلُ حقیقة الایمان حتی یری الناسَ حمقیٰ . م ت ٢٠ و ١١٨

لایدخلُ النارَ مؤمن . م ت ١٣١

لایدخل ملكوتَ السموات من لم یولد مرتین . ت ٧ و ٤٦ و م ت ١٣١

لا یردُ القضاءَ الا الدعاء و لایزید فی العمر الا البرُ و دعاءُ المؤمن لاخیه

بظهر الغیب لا یُردّ . م ت ٦٩ و ٨٠

لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مومن . م ت ١١

لایشرَب الشارب حین یشرب و هو مؤمن . م ت ١١

لایقبل الله صلاةً بغیر طهور . ت ١٧ و م ت ٩

لایلجُ ملکوتَ السموات من لم یولد مرتین . م ت ١٥

لایّ یوم احببت یا داودُ لو یعلمِ المدبرون عنی والهاربون منی کیف رحمتی بهم و شفقتی علیهم و عطفی فیهم و مننی لهم لتأکدوا من حبی هذا شفقتی للعاصین فما ظنك بالمطیعین یا داود اسمع منی و حقاً اقول ان العبد لیعملُ العملَ الواحد فاحکمُ له بالجنان قال ای رب وماذاك العملُ الواحدُ فقال یفرج عن مکروب المسلمین کربه . م ت ٨٢

لست کاحدکم . ت ٢٧ و ٣٣ و م ت ١٥ و ٣٧ و ٣٩ و ٤٦ و ١ ،

للصایم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاء ربه . ت ١٩

لن یغلب العسرُ یسرین . م ت ١٥

لو القیَ القرآنُ فی النار لمامسه النار . م ت ٩٥

لو القیَ المصحف علی النار لما احترق القرآن . م ت ٨٣

لو خرج المنافقون من البصرة لاستوحش الباقون . م ن ٣٠

لو خشع قلبُ هذا لخشعتْ جوارحه . م ن ١٥ و ٩٠

لو دنوتُ انملةً لاحترقت . م ت ٤٦

لوعرفتم الله حق معرفته لزالت بدعائکم الجبالُ و لمشیتم علی البحور .



Marfat.com

لوعلمتِ البهائمُ من الموت ماتعلمون لما اكلتم سميناً . مت ٧١

لو قُتل رجل بالمشرق ورضىَ آخرُ بقتله بالمغرب لكان شريكا فيها . مت ١٧

لوكانت الدنيا تزن عندالله جناحَ بعوضةٍ ما سقى كافراً منها شربة ماءٍ .

ت ٤٥

لوكان بيني و بينك بحرٌ من النار لطرحتُ نفسي فيه شوقاً اليك . ل ١٢٠

لو كشف الغطاءُ ما ازددت يقيناً . ت١٦ومت٤٥

لولا ان الشياطين يحومون على قلوب بنى آدمَ لنظروا الى ملكوت السماءِ و الارض . مت ٨٣ و١٠٢

لولاك لما خلقت الافلاك . ت ٢٩ و٤٠ و مت ٣٧ و ٣٨

لولم تُذنبوا لخلقَ الله تعالى خلقا يُذنبون ليغفرلهم ويدخلهم الجنة . ت٣٥

ليت ربَّ محمدلم يخلق محمداً .مت٣٧و٣٨و٥٢و٦٦ و ٨١و٨٢و٩١وت٣١

ليتني كنت طيراً يطير . ت٣١

لى خمسةُ اسماءٍ انا محمدٌ وانا احمدُ وانا الماحى وانا العاقب وانا الناشر.

ت ٣٢

ليس بعدَ اسرافيلَ شيئىٌ اقربُ الى الله الاثلثةٌ :الرحمةُ وام الكتابِ والحكمةُ.

مت ٢٦

ليس الدينُ بالتمنى . مت٥ و٤٤

ليس شيئىٌ اقرب الى الله مما خلق من اسرافيلَ . مت ٢٥

ليس شيئىٌ خيراً من الفِ مثله الا المؤمن . ت٣٨

ليس على باب الازل بواب . مت١٠٧و١١٢

Marfat.com

لیس عند ربی صباح و لامساءٌ . ت۱۸ و ۳۳

لیس فی القرآن ذکر الاعداءِ ولاخطاب مع الکفار .

ت ۲۸و م ت ٦ و٥٨ و ٦٦ و ٨٣ و٩٥

لی مع الله وقت لا یطلع علیه ملك مقرب ولانبی مرسل . ت۲۳و۲٤و٤٦

## حرف المیم

ما احسنُ من عالم یتجاهل بین یدی ربه . مت ۳٤ و۸۲ و ۱۳۰

ما اصرَّ من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرة . مت ٤٤

ما الدنیا فی الاخرة الا مثل احدکم غمس اصبعه فی الیم فلینظرْ بم یرجع

ت ٤٥

ما ذا اعددتَ للموت . مت۳۸ و٦۰

ماامن بالقرآن من استحلَّ محارمه . م ت۱٤

مابینهم وبین ان ینظروا الی ربهم فی الجنة الاردآءُ الکبریاء علی وجهه

مت۱۵۱و ت۲۰

ما خلق الله شیئاً اشبه به من آدم و خلق آدم علی صورته . مت۲٦وت۳۳

ما رأیت شیئاً قط الا الله . ل٤٥و۹۰ و۱۳٤و ۱۰۰

ما سال اللهَ عبدٌ شیئاً بعد الیقین افضل من العافیة . مت ۳۸ و۱۱۰

ما عفا عبدٌ اخیه الا زاده الله . مت ۷٥

ما فی الجنة الا الله . مت ۱۲و۱۹

ما للتراب و ربِ الارباب . ت٤۱

ما للدنیا ولی . ت۲۱ و۳٤

Marfat.com

ما مَثلی فی الدنیا الا کراکبٍ فی یوم صایف فی ظل شجرة ثم راح وترکها .

ت ٤٥

ما من احدٍ اغیر من الله تعالی . ت ٤٦

ما من قطرةٍ تنزل من السماءِ الاومعها ملك . مت ٨١

ما وسعنی ارضی ولاسمائی بل وسعنی قلبُ عبدیَ المومن .

ت ٩ و ٢٦ و ٤١ و ل ٥٩ و ٦١ و مت ٧ و ٥١ و ٨١

مایزال العبدُ یتقرب الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا احببتهُ کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یُبصر به ویده التی یبطش بها ورِجله التی یمشی بها.

ش ٤٢ و م ت ٣٨ و ٩٠

مثل الصلوةِ المکتوبة کالمیزان من اوفی استوفی . ت ٤٣

مثل القلب مثلُ ریشة بارض فلاة تقلبها الریاح . ت ١٣ و ٢٦ و مت ٩٧

مثل المؤمن مثل النحلة لاتأکل الاطیبا و لاتضع الاطیبا . ت ٤٧

مثل المؤمن مثل الجمل . مت ٩٢

مثل المؤمن مثل السنبلة . ت ٤٧

المجالس بالامانة . ت ٤٧

المحبة لاتزید بالبر و لاتنقص بالجفاءِ . ل ١٠٠

المداراة علی الناس صدقة . مت ٨١

المرءُ علی دین خلیله . ت ٤٨

المرء فی ظل صدقته . م ت ١٣

Marfat.com

المرءُ كثير باخيه . ت٤٨

المرءُ مع من احبَّ . ت٣٢

مرضتُ فلم تعدنى و جُعت فلم تُطعمنى فقام موسى و اضطرب و قال يارب العزة اوَ تمرضُ و تجوع فقال يجوعُ اوليائى و يمرضون فلو اطعمتهم و عُدتهم كنت قد اطعمتنى و عُدتنى . مت ٢٧ و ٤٠ و ٤٣ و ١٠٨

المسافرون ثلثة اصناف : صنف يسافر فى الدنيا و رأسُ ماله الدنيا و ربحه المعصيةُ و الندامة و صنف يسافر فى الاخرة و رأس ماله الطاعة و العبادة و ربحه الجنة و صنف يسافر الى الله تعالى و رأس ماله المعرفة و ربحه لقاءُ الله تعالى . ت٤٥

مسكينٌ ابوذر يمشى و حده و هو فى السماء فرد و فى الارض فرد لن فردا للفرد ثم قال يا اباذر ان الله جميل و يحب الجمال يا اباذر اتدرى ما غمى و همى وفكرى والى اىّ شيئ اشتياقى فقال اصحابه يارسول الله اخبرنا بغمك و فكرك ثم قال آه واشوقاه الى لقاء اخوانى يكونون من بعدى شأنهم شأن الانبياء و هم عندالله بمنزلة الشهداء يفرون من الاباء و الامهات و الاخوة و الاخوات ابتغاءَ لمرضات الله تعالى و هم يتر لون المال لله تعالى و يُذلّون انفسهم بالتواضع لا يرغبون فى الشهوات و فضول الدنيا و يجتمعون فى بيت من بيوت الله مغمومين محزونين من حب الله قلوبهم الى الله و وجوههم من الله تعالى و علمهم الله تعالى اذا مرض واحد منهم هو افضل من عبادة سنة و ان شئت ازيدك يا اباذر قلت بلى يا رسول الله قال يا اباذر الواحدُ منهم يموت فهو كمن مات فى السماء لكرامتهم على الله تعالى و ان شئت ازيدك يا اباذر

Marfat.com

قلت بلی یارسول الله قال الواحدمنهم یؤذیه قملةٌ فی ثیابه فله عندالله اجر سبعین حجةً و عُمرة وکان له اجرُ عِتق اربعین رقبةً من اولاد اسمعیل کل واحد منهم باثنیٰ عشر الفٍ وان شئت ازیدك یااباذر قلت بلی یا رسول الله قال الواحد منهم یذکرُ الله تعالی ثم یغتمُّ یُکتبْ له بکل نفس الفُ الفِ درجة وان شئت از یدك یااباذر قلت نعم قال یجلس الواحدُ منهم یصلی رکعتین فی اصحابه افضلُ عندالله تعالی من رجل یعبدالله فی جبل لبنانَ مثلَ عمرِ نوح وان شئت ازیدك یااباذر قلت نعم یارسول الله قال الواحدمنهم یُسبح تسبیحاً خیرٌ یوم القیمة له من انْ یصیر له جبالُ الدنیا ذهباً وان شئت ازیدك یااذر قلت نعم یا سول الله قال نظرةٌ تنظر الی احد منهم احب الی الله تعالی من نظرةٍ الی بیت الله تعالی ومن نظر الیه فکانما ینظر الی الله تعالی ومن سرّه فکانما سرّ الله تعالی ومن اطعمه فکانما اطعم الله تعالی وان شئت ازیدك یااباذر قلت بلی یا رسول الله قال یجلس الیهم قوم مصرون مثقلون من الذنوب مایقومون من عندهم حتی ینظر الله الیهم و یغفر لهم ذنوبهم لکرامتهم علی الله تعالی یااباذر ضحکهم عبادة و مزاحهم تسبیح و نومهم صدقة ینظر الله تعالی الیهم فی کل یوم سبعین مرة یا اباذر انی الیهم مشتاق ثم اطرق رأسه ملیا ثم رفع رأسه فقال آه و اشوقاه من لقاءِ اخوانی و بکی حتی حدر عیناه و یقول صلی الله علیه و سلم اللهم احفظهم و انصرهم علی من خالفهم و اقرّ عینی بهم یوم القیمة ثم قرءَ الا انّ اولیاءَ الله آلایة .



المصلی یُناجی ربه . ت ١٧ و م ت ٥٥
مفتاح الصلوٰة الطهورُ . ت ١٧

Marfat.com

من اتانی مشیاً اتیته هرولةً . م ت ۷۰

من احبَّ شیئاً اکثر ذکره . ت ۲٤ و م ت ۳۹ و ٦۰ و ل ۵۹

من احبَّ قوماً حشره‌الله فی زمرتهم . م ت ۱۷ و ٦۱

من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو مردود . ت ٤۷

من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه .
ت ۹ و م ت ۱۳ و ۵۱ و ۷۸ و ۹۹

من اذی ولیاً لی فقد بارزنی بالمحاربة . م ت ۱۲٦

من اراد ان ینظر الی رجل یحب‌الله بکل قلبه فلینظرْ الی سالم .
م ت ٤٤ و ٦۰ و ۸٦

من‌اراد ان ینظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة .
ت ۷ و ۱۳ و ٤۲ و ٤۸ و ۸۳ و م ت ۹۵

من اسلم فهو عربی و قلب المسلم عربی . ت ۱۵ و ۳۰

من اسلم فهو منی . ت ۱۵

من اشتری ثوباً بعشرة دراهم وفی ثمنه درهمٌ حرامٌ لم یقبل الله منه صرفا
و لاعدلا یعنی النافلة و الفریضة مادام علیه ذلك الثوب . م ت ٤٤

من اصبح وهمهُ هم واحد کفاه الله هموم الدنیا والاخرة . م ت ۹۵

من اطعم جایعاً اطعمه الله و من کسا عاریا کساه الله . م ت ۷۱

من اطعم مؤمنا فقد اطعم الله و من اکرم مؤمنا فقد اکرم الله ومن سر مؤمنا
فقد سر الله و من اهان مؤمنا فقد بارزه بالمحاربة . م ت ۱٦ و ۱۰۸

من اعان ظالما و لو بشطر کلمة کان شریکا فی ظلمه . م ت ٤٤

من اقال نادماً ببیعته اقاله الله یوم القیمة عثراته . ت ۵۰

Marfat.com

من اقل ماا وتيتم اليقينُ و عزيمة الصبر و من اُعطىَ حظه منهما لم يبالِ ما فاتهُ من قيام الليل وصيامِ النهارِ . مت ۱۱۰

من ادْمن قرْع البابِ يوشكُ ان يُفتح له . مت ۹۱

من ايقن بالقدر كيف يحزَن . ل ۱۳٦

من بدل دينه فاقتلوه . ت ٤٧

من تشبثتْ به همومُ الدنيا لايبالى الله فى اى واديها يُهلكه . مت ۹۵ و ۹۵

من تشبه بقوم فهو منهم . ت ۳۲ و ٤۹

من تقرب الىَّ شبرا تقربتُ اليه ذراعا ومن تقربَ الىَّ ذراعا تقربت اليه باعا.

ت ۸

من جدد الوضوءَ جدد الله ايمانه . ت ۹۷

من حدث بمارأت عيناه وسمعت اذناه كتبه اللهُ من الذين يحبون ان تشيع .

ش ۳۲

من راٰنى فقد رأَى الحق : ت ۱٤ و ۲۳ و ٤۱ و ٤۷ و م ت ۱۸ و ۹۰ و ۹۱

من رَضىَ بما نزل من السماء الى الارض دخل الجنة . مت ۱۱۸

من ركن الى الدنيا و مال اليها احرقه الله بناره فصار رمادا تذْروه الرياحُ .

ت ٤۵

من ركن الى العقبى و مال اليها احرقه الله بناره فصار ذهبا يُنتفع به .

ت ٤۵

من ركن الى الله ومال اليه احرقه الله بنوره فصار جوهراً لاقيمة له . ت ٤۵

من زعم انَّ محمداً راٰى ربه بعين راسه فقد افترى على الله العزيز . ت ٤٤

Marfat.com

من زعم انه يصل الى الله بغير الله فقد مكر به . مت ٥٥

من سعادة المرء ان يشبه اباه . ت ٤٧

من صام الابد فلا صام ولا افطر . ت ١٩

من ظلمني وجدني . مت ٣٧

من عرف الله طال مصيبته . ت ٤٢

من عرف الله كل لسانه ت ٤٨ و مت ٨٠

من عرف طريقا الى الله فسلكه ثم تركه عذّبه الله عذاباً لا يعذب به احدا من العالمين . م ت ٥

من عرف نفسه فقد عرف ربه . ت ٧ و ١٤ و ٢٩ و ٣٤ و ٤٠ و مت ٩٠ و ٩٧

من عشق فعف فمات مات شهيداً . ت ١٩

من عمل بما علم ورثه الله علمَ ما لم يعلم و وفقه فيما يعمل حتى يستوجب الجنة ومن لم يعمل بما يعلم لم يرزق ما لم يعلم و لم يوفق فيما يعمل حتى يستوجب النارَ . م ٤٨ و ت ٦

من عمل للاخرة اصلح الله امور دنياه . مت ١١٧

من غشنا فليس منا . ت ٤٧

من غصب شبراً من ارض غمره طوّقه من سبع ارضين يوم القيمة . ت ٤٤

من قال ربّنا لك الحمد ملاء السموات و ملاء الارض . مت ١٠٠

من قال لا اله الا الله دخل الجنة . . ت ٦٠ و ٦٢

من قضى لاخيه المسلم حاجة قضى الله له سبعين حاجة . مت ٧٠

من كان لله كان الله له . ت ٢٤و١٧و٥٨ ،٩٩ و ١٣٠
من كان فی الله تلفهُ كان على الله خلفه . م ت ٤٨ و٩٥
من كان يومه شراً من امسه فهو ملعون . مت ٩٢
من لم يتغنَّ بالقرآن فلا اغناه . مت ٥٧
من لم يشكرِ الناس لم يشكرِ الله . م ت ٥٥ و ٩٩
من مات بغير امامٍ مات ميتةً جاهلية . ش ٣٢
من مات فقد قامت قيامته . ت ١٣و٤٧
من مات و لم يحجَّ فليمتْ ان شاءَ يهودياً و ان شاءَ نصرانياً . مت ٤٤
من وُقيَ شرَّ لقلقه و قبقبه و ذبذبه فقد وُقي شر كله . مت ٨٨
من يُنقذني من غضب الله فقال ان لاتغضبَ . مت ٧٨
الموت اقرب الى احدنا من شراك نعله . مت ١١٣
المؤمن اخذ دينه من الله تعالى و المنافق نصب رأياً فاتخذ دينه منه . ت ٤٦
المؤمن اخو المؤمن . ت ١٥و٤٠ و٤١
المؤمنُ اذا خلا ترنم . مت ٥٧
المؤمن حي في الدارين . ت ٢٧
المؤمن لا يخلو من قلة او ذلة او علة . م ١٣٠
المؤمن لا يغضب . م ت ٤٣ و ١٧ و٧٥
المؤمن لا يكون حسوداً . م ت ١٧ و٤٣ و ٧٥
المؤمن مرآة المؤمن . ت ٦ و٤٠ و ٤١و ل ٣
المؤمن يسرق و يزني و يشرب . مت و١١

Marfat.com

الميتُ يسمع الأذان . ت ١٢٧

## حروف النون

الناس ثلثة اقسام: القسم الاولُ يشبهون الملئكة والقسم الثانى يُشبهون الانبياء والقسم الثالث يشبهون البهايم . ت ١٣

الناس رجلان: رجلٌ آتاه الله مالاً و علما فهو يتصرف بعلمه فى ماله فيقول رجل لو اتانى الله مثل ما آتاه لعلمتُ كما يعملُ فهما فى الاجر سواءٌ ورجل آتاه الله مالا و لم يوته علماً و هو يتخبط بجهله فى ماله فيقول رجل لو آتانى الله كما آتاه لعلمتُ كما يعمل فيهما فى الوزر سواءٌ . ت ١٧

الناس كاسنان المشط . ت ٣٨ و ت ١٠٥

الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة . ت ٣٨

الناس نيام اذا ماتوا انتبهوا . ت ٢١

نحن قوم اعزّنا الله بالاسلام و لا يطلبُ العز فى غيره . ت ٥٠

نضّر اللهُ امرءً سمع مقالتى فحفظها و وعاها ثم ادّاها كما يحفظها فربّ حامل فقه الى غير فقه و ربّ حامل فقه الى من هو افقهُ منه . ت ٥٠

النظر فى الخضراء يزيد فى البصر . ت ٥٠

النظر الى وجه الاخ يزيد فى البصر . ت ٥٠

النظر الى المرأة الحسناء يزيد فى البصر . ت ٥٠

النفس و هى الصنم الاكبر . ت ٣٢

نفوس الاطفال بين الجنة و النار . ى

النمامة لا تدخل الجنة . ت ٧

Marfat.com

نية المؤمن خير من عمله . م ت ١١ و ١٧

## حرف الواء

واشوقاه الى لقاءِ اخوانى . م ت ٤٦ و ٩٠ و ٩٩

و الذى نفسُ محمد بيده إنّ الجنة والنارَ اقرب الى احدكم من شراك نعله .
م ت ١٣

و الذى نفسُ محمد بيده لاادرى امنْ اهل الجنة انا ام من اهل النار .
ش ٤٠ و م ت ٩١

والعالمُ كلُ العالم من لايومنُ الناسَ من مكر الله و لاُ يقنطهمْ من رحمة الله .
م ت ٤٤

والغضب شعلة نارٍ من جهنم . مت ١٣١

و القناعة فى الدين حرامٌ . مت ٦٧

و الله لاادرى امن اهل السعادة انا ام من اهل الشقاوة . م ت ٦٤ و ٦٧

و الله لاادرى امن اهل الجنة انا ام من اهل النار . مت ٩١

و اللهُ طيب لايقبل الا الطيبَ . مت ١٢

و اللهِ لقد تجلى الله لعباده فى القرآن و لكنهم لايعلمون . مت ٥٥

و انى لاستغفر الله كل يوم مائةَ مرةً . ل ١٢٦

و بكل اسمٍ سميتَ به نفسك اوانزلته فى كتابك او علمته احدا من خلقك
او استأثرت فى علم الغيب عندك . ل ١٢٦

و جعلها سوْطا يسوق به عبادهُ الى الجنة . مت ٧٤

وزنوا قبل ان توزنوا و تهيئوا للعرض الاكبر . مت ٣٤

Marfat.com

وضع يده على كتفى فوجدت برد انامله . ت ٤١
وقنا شرَّ ما قضيتَ لنا . ت ٣٨
و لكل امرءٍ ما نوىٰ . مت ١٨
و لكل عمل رجال . مت ١٠٧
و لو جاز الحذرُ لحذرَ رسول الله صلى الله عليه و سلم و لكن لابد للادمى من الموت . مت ٤٠ و ١١٥
و ليت على خلقك غير خلقك مت ١٦
ومن لايرحمُ لايرحمْ . مت ١٥
ومن كان هجرته الى دنيا يصيبها اوْ امراةٍ يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه . مت ١٣
و الموت تحفةٌ لكل مؤمن . مت ٧٤
وها نحن على الاثر انْ لم يردُّنا القدرُ . مت ٦ و ٨٧
و يأتيهم الربُّ فى ظلل و كان ربُّنا فى غمام من نور . مت ٣٩

## حرف الهاء

هديةُ الله الى المؤمن السائل على بابه ت ٤٨
هل رأيتَ خليلا يميت خليله ـ هل رأيت خليلا يكره لقاء خليله . ت ٧٤
هلك المصرون قدماً الى النار . مت ٤٤
الهواءُ ابغض الهِ عبد فى الارض . مت ٦٧ و ٩١ و ت ١٥
هل رأيته حين كان يقول لااله الا الله و كفى به زادا مت ٣٦
ههنا تسكب العبراتُ . مت ٩٢ و ٩٧

Marfat.com

## حرف الياء

يا ابابكرٍ تؤمنُ بالله . مت ٩٧

يا ابنَ آدمُ لِدْ للموت و ابنِ للخراب . مت ١١٥

يا احبائی من امة محمدٍ و يا مساكين امة محمد و يا فقراءَ امة محمد . ت ٢٤

يا داودُ اسمع منی و حقاً اقول من طلبنی وجدنی ومن طلب غيری لم يجدنی.
م ت ٩٧

ياداودُ اطلبنی عندالمنكسرة قلوبهم لذكری ياداود اذا رأيت لی طالباً فكن فكن له خادماً . مت ٨١ و١٢٦

يا داود انا جليسُ من ذكرنی . ت ٩

يا داود تخلق باخلاقی و ان من اخلاقیَ الصبر . ت ٣٧

يا داود قل لشبان بنی اسرائيلَ مالكم لا تشتاقون الیّ و انا اشتاقُ اليكم .
م ت ٨٣

يا داود فاذا جنهم الليلُ ملقونی بانعامی . مت ٢٤

يا داود لاتجدُ لمعرفتی حدا فليس لها حد . مت ٨٢

يا داود لاتسئل عنی عالما اسكره حب الدنيا فيقطعك عن محبتی اولئك قطاع الطريق علی عبادی ان اشد الناس عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعه علمه .
مت ١٦ و ٥٠ و٥٥ و ٩٧ومم ١٥

يارب اين اطلبك ؛ فقال عندالمنكسرة قلوبهم لاجلی . مت ١٠٨و١٠٩

يارسول الله ان العدوَ يوسوس الیّ انك لستَ بنبیٍ ـ ياعايشةُ اوتجدينَ ذلك.
مت ٢٤ و ٩٧

Marfat.com

یا رسولَ الله انی لاصلی باللیل اوطاعة اخری کما ورد فی الحدیث یُعجبنی ان یَطلع علیّ فقال صلی الله علیه و سلم لك اجرها و اجرُ من عمل بها .
م ت ۵۸

یا رسول الله مَنْ اولُ من یحاسب من هذه الامة ؟ قال ابوبکر. ثم من یارسول الله ؟ قال عمر. ثم من ؟ قال ثم انت . فاین عثمانُ؟ قال ان عثماناً سألته حاجة سرا کما ذکرْت . مت ۷۶

یارسول الله منْ ینقذنی من غضب الله فقال ان لاتغضب . مت ۴۴ و ۱۲۰

یاعایشة ادیمی قرع بابِ الجنة قالت بما ذاقال علیه السلام بالجوع والظماء .
مت ۸۳ و ۱۰۲

یاعثمانُ اَحصروك ؟قلت نعم یارسول الله فقال اَاجاعوك ؟قلت نعم یارسول الله فقال اظمئوك؟قلت نعم یا رسول الله قال فاخترْ ما شئت اما ان تنصر علیهم غدا او تصبح صائما فتفطر عند نا . مت ۴۶

یا عجبا لاقوام یساقون الی الجنة بالسلاسل و هم کارهون .
ت ۲۴ و مت ۴۰ و ۸۵

یا عجباً لاقوام یقادون الی الجنة او الی النار بالسلاسل . مت ۷۹

یا علیُّ اخلص فی العمل یُجزك القلیل . مت ۶۸

یا عمُّ انا اکبر ام انت ؟ قال عباس یا رسول الله انت الکبر و اجل و اعظم و انا وُلدت قبلك . مت ۳۶

یا لیتنی کنت شجراً یُعضّد . ت ۳۱

Marfat.com

یامحمدُ احب ما احببته فانك مفارقه . مت ٧٤

یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك . مت ٨٥

یا موسی قل للظلمة من بنی اسرائیل لاتذکرونی فان من ذکرنی منهم ذکرتُه باللعنة . مت ٢١

یا موسی لو اجتمع اهل السموات و الارض علی ان یکیدوا عبداً و انا لااريد ذلك لایجدوا الیه سبیلا . مت ١١٧

یا یعقوبُ اذا جنَّ علیك اللیلُ فتملقنی بالقابی فقال یارب فکیف اتملقك بالقابك؟ فقال قل یا کثیراً لخیر یا دائمَ المعروف یا خیراً کله . مت ٣٨

یُحشر الناس یوم القیمة علی نیاتهم . ت ٢٧ و م ت ١١ و ١٣ و ١٧ و ٤٤

یحشر الناس یوم القیمة غُرْلا . مت ١٣

یَدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر حساب وان وجه کلِ واحدٍ منهم کالقمر لیلة البدر و هم فی الجنة کالنجوم فی السماء . ت ٤٦

یدالله علی الجماعة . ت ٣٨

یَضل و یشقیٰ بالشیاطین عبادُه عدلا و یُهدیٰ و یَسعدُ بالملئکة عباده فضلا م ت ١

یموت المرء علی ما عاش علیه . مت ١١ و ١٣ و ٥٩

یَنتقل الله کلَ لیلة . مت ٣٩

یَنزل الله کلَ لیلة . ت ٤٠ و م ت ٢٧ و ٣٩ و ٨٣ و ١١٥

الیوم تُسد کلُ فرجة الا فرجةُ ابی بکر . ت ١٠ و مت ١٣١

پایان

محمد اقبال مجددی ذخیره

Marfat.com